



دوفصلنامه علمی تخصصی دانشجویی پارسه
سال بیستم، شماره سی و دو، بهار و تابستان ۹۹

* مبانی مشروعیت سیاسی در اندیشه خلفای اموی؛ با تمرکز
بر اندیشه سیاسی اهل سنت
مسلم احمدی؛ انتظارعلوی پور

* نگاهی به جایگاه عوامل جغرافیایی در روند انعقاد و تنظیم
مفاد عهدنامه گلداسمیت
اسما بلوچزی

* بازکاوی موردی رویدادهای مجلس دوره چهاردهم شورای ملی
حسن جلال پور

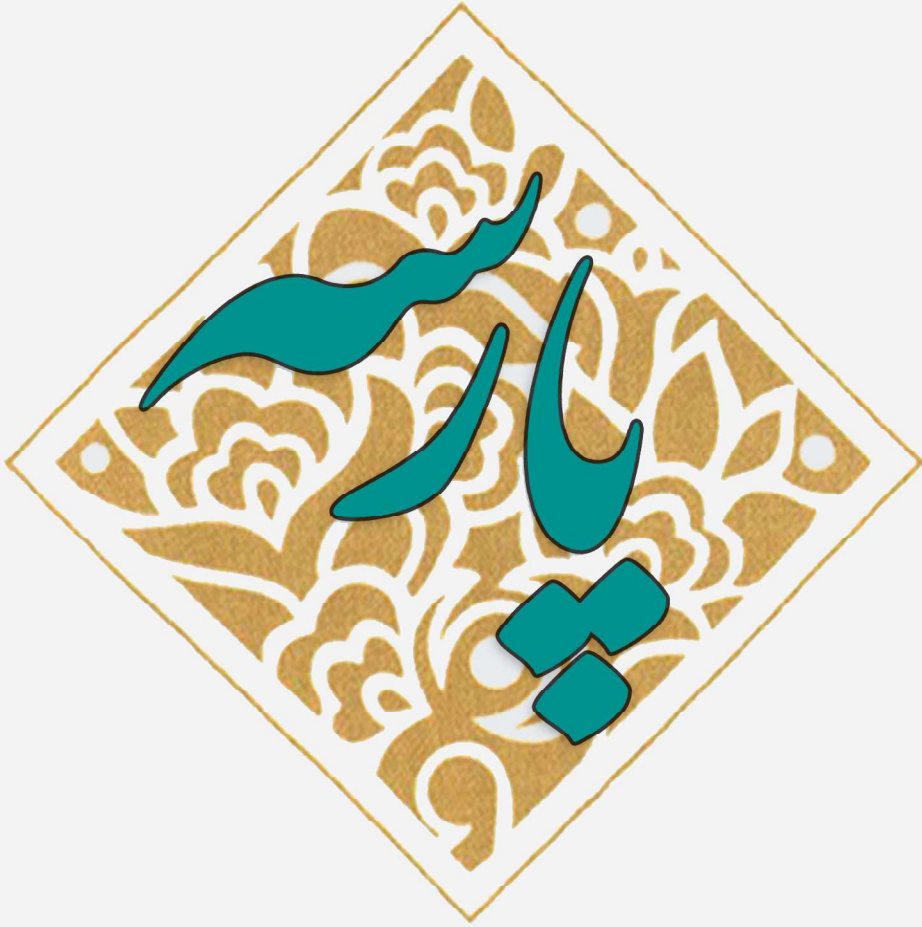
* تاریخچه کارگاه های دولتی در تاریخ ایران
رحیم شبانه

* نگرشی بر انواع تبیین و کارکردهای آن در پژوهش های
تاریخی
کمال ظریفیان منش؛ سارا رسولی

* سیر کوتاهی بر فتوحات محمد بن قاسم در سرزمین هند
هومان محمدی

* فردیناند یوستی، زندگی و آثار (ترجمه)
علی زارع







دو فصلنامه علمی تخصصی دانشجویی پارسه
سال بیستم، شماره سی و دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۹
صاحب امتیازانجمن علمی بخش تاریخ

مدیر مسئول: کمال ظریفیان منش

سر دبیر: رضا دریکوندی

مدیر داخلی: سینا میرشاهی

مدیر اجرایی: بهجت محمدی

استاد مشاور انجمن علمی تاریخ: دکتر جواد موسوی دالینی

هیئت تحریریه: دکتر احمد فضلی نژاد، دکتر علیرضا عسکری چاوردی، دکتر

سلیمان حیدری، دکتر معصومه دهقان، دکتر سعید موسوی سیانی، دکتر

مصطفی نامداری، بهجت محمدی، بهمن شهریاری و اسکندر کیانی شاوندی.

اساتید مشاور: دکتر احمد فضلی نژاد، دکتر جواد موسوی دالینی، دکتر

موسی عربی

اساتید ناظر و هیأت داوران: دکتر احمد فضلی نژاد، دکتر علیرضا عسکری

چاوردی، دکتر معصومه دهقان، دکتر زینب دهقان حسام پور، دکتر فاطمه بینشی

فر، کمال ظریفیان منش، خدیجه علیزاده دیل، بهجت محمدی، خدیجه هاشمی، بهمن

شهریاری، سجاد مرادی، ندا هنرمندی و زیبا غفوری.

همکاران علمی این شماره: دکتر سمیه بیاتی، محسن جبارنژاد، سعید موکدی، محمود ذکاوت و

رضا واثق عباسی.

ویراستار چکیده انگلیسی: دکتر مصطفی نامداری

ویراستار: مریم نیک فرد

طراح و صفحه آرا: بهرام نظری علم دارلو

دبیر انجمن علمی تاریخ: آراین محزون

شماره مجوز: ۲۴۸/کنش

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

نشانی: شیراز، دانشگاه شیراز، پردیس ارم، ساختمان شماره دو دانشکده

ادبیات و علوم انسانی، بخش تاریخ، انجمن علمی بخش تاریخ.

تلفن: ۰۷۱- ۳۶۲۷۶۳۷۳

راه های ارتباطی: Email: history.elmi@yahoo.com

وب سایت معاونت فرهنگی دانشگاه شیراز: www.farhangi.shirazu.ac.ir



راهنمای تدوین مقالات

هنگام ارسال مقالات رعایت نکات و دستورالعملهای ذیل برای جلوگیری از تأخیر در داوری و انتشار به موقع مجله ضروری است:

اصول کلی:

- ۱- مقالات حاصل تحقیقات صاحب اثر و در حوزه تاریخ باشد.
- ۲- مقالات در نشریات دیگر چاپ نشده باشد. همچنین نباید به طور همزمان برای چاپ به مجلات دیگر ارائه شده باشد.
- ۳- روان، رسا، دور از ابهام، پیچیدگی باشد و قواعد دستور زبان فارسی مورد توجه قرار گیرد.
- ۴- مقالات دریافتی توسط هیئت تحریریه با همکاری متخصصان امر، داوری میگردد و در صورت تأیید به چاپ میرسد. تصمیم نهایی برای چاپ مقالات توسط هیئت تحریریه صورت میگیرد.
- ۵- مجله در قبول، رد و اصلاح مقالات آزاد است.
- ۶- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.

راهنمای نگارش و تنظیم مقالات:

- مقالات الزاماً باید شامل قسمتهای عنوان، چکیده (به همراه کلید واژه)، مقدمه، بحث، نتیجه گیری و منابع باشد.
- نام مؤلف یا مؤلفان همراه با درجه علمی و نشانی اینترنتی (Email) ذکر شود.
- عنوان باید رسا و گویا باشد و حداکثر از ۱۵ واژه تشکیل شده باشد.
- مقدمه باید طرح مسئله، پیشینه پژوهشی موضوع و توجیه اهمیت تحقیق باشد.
- بحث و نتیجه گیری باید شامل مقایسه نتایج به دست آمده با نتایج مطالعات مشابه باشد. جزئیات اطلاعات نباید مجدداً در بحث تکرار شود. در این زمینه باید بر جنبه های جدید و مهم مطالعه و نتایج به دست آمده از آنها تأکید شود.
- منابع کلیه ارجاعات باید در متن براساس ذکر نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار: صفحه در پرانتز آورده شود. مثال: (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۳۴۰). اگر تعداد نویسندگان بیش از دو نفر باشد فقط به ذکر نام خانوادگی نویسنده اول و سپس همکاران اکتفا شود. مثال: (شفیعی کدکنی و همکاران، ۱۳۷۰: ۳۴۰).

- از ارجاع به صورت پی نوشت خودداری کنید. تنها در صورت نیاز به ادای توضیحات بیشتر از پی نوشت استفاده شود.

منابع و مأخذ استفاده شده در متن باید در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به شرح زیر ذکر شود:

الف) کتاب

نام خانوادگی (شهرت)، نام، (سال انتشار)، نام کتاب، نام مترجم یا مصحح، شهر محل نشر: نام ناشر، نوبت چاپ.

ب) نشریه یا مجله

نام خانوادگی (شهرت)، نام، (سال انتشار)، «عنوان مقاله» نام نشریه، شماره دوره، صفحات مقاله (از ص تا ص).

ج) مجموعه مقالات

نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، «عنوان مقاله»، نام گردآورنده یا ویراستار، نام مجموعه مقالات، محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله (از ص تا ص).

د) سایتهای اینترنتی

نام خانوادگی، نام، (آخرین تاریخ)، «عنوان موضوع»، نام و نشانی اینترنتی به صورت ایتالیک.

ه) لوح فشرده

نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان، نام لوح فشرده، محل نشر: ناشر.

قواعد تایپی

- حجم مقاله نباید از ۲۵ صفحه تجاوز نماید.

- مقاله باید با نرم افزار ۲۰۰۷ یا Word ۲۰۰۳ آماده شده باشد.

- حاشیه‌ها: ۱،۵ از بالا، پایین، چپ و راست.

- اندازه و نوع قلم متن: B Lotus - اندازه ۱۳

- اندازه و نوع قلم پینوشت‌ها: B Lotus - اندازه ۱۰



فهرست مطالب

- * مبانی مشروعیت سیاسی در اندیشه خلفای اموی؛
با تمرکز بر اندیشه سیاسی اهل سنت
مسلم احمدی؛ انتظارعلوی پور ۹
- * نگاهی به جایگاه عوامل جغرافیایی
در روند انعقاد و تنظیم مفاد عهدنامه گلداسمیت
اسما بلوچزی ۲۹
- * بازکاوی موردی رویدادهای مجلس دوره چهاردهم شورای ملی
حسن جلال پور ۴۴
- * تاریخچه کارگاه های دولتی در تاریخ ایران
رحیم شبانه ۷۷
- * نگرشی بر انواع تبیین و کارکردهای آن در پژوهشهای تاریخی
کمال ظریفیانمنش؛ سارا رسولی ۱۰۳
- * سیر کوتاهی بر فتوحات محمد بن قاسم در سرزمین هند
هومان محمدی ۱۱۵
- ترجمه
* فردیناند یوستی، زندگی و آثار
علی زارع ۱۲۹
- چکیده انگلیسی ۱۴۱



مبانی مشروعیت سیاسی در اندیشه خلفای اموی با تمرکز بر اندیشه سیاسی اهل سنت

مسلم احمدی^۱
انتظار علوی پور^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۸

چکیده

حکومت بنی‌امیه پس از انعقاد صلح‌نامه امام حسن علیه‌السلام با معاویه در سال ۴۱ ق رسماً آغاز شد. این حکومت با اسم خلافت و رسم ملوکیت و سلطنت توانست بیش از ۹۰ سال بر مسلمین خلافت کند. نوشتار حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات تاریخی درصدد است تا ضمن تأکید بر اهمیت مسأله مشروعیت و نقش آن در بقا و دوام نظام‌های سیاسی، نشان دهد که امویان چگونه حکومت خویش را نزد مسلمانان «مشروع و قانونی» جلوه دادند؟ از این رو تعمق و تأمل در ریشه‌های اعتقادی-اجتماعی و روانی اندیشه‌های مسلمانان سده‌های نخست که امویان را پذیرفتند ضروری می‌نماید. یافته‌های حاکی از این است که امویان برای کسب مشروعیت تلاش‌های بسیاری انجام داده‌اند. از این رو با طرح مبانی هم‌چون انتساب به قریش، خونخواهی عثمان، نیابت از عمر و عثمان و عصبیت عربی، سعی نمودند اکثریت جامعه را به پذیرش خلافت خود متقاعد نمایند؛ اما چون خلافت‌شان با تمام اقداماتی که برای کسب مشروعیت انجام دادند، براساس آموزه‌های دینی نبود، هیچ‌گاه نتوانستند مشروعیتی برای خود کسب کنند.

واژگان کلیدی: خلافت اموی، مشروعیت، مبانی مشروعیت، معاویه، جامعه اسلامی.

۱- دانشجوی دکتری تمدن و ملل اسلامی، دانشگاه تهران. (ahmadi.m@ut.ac.ir)

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد تمدن و ملل اسلامی، دانشگاه امام خمینی (ره) قزوین. (Entezar10alavi@yahoo.com)



مقدمه

حکومت‌ها نیاز مبرمی به کسب مشروعیت و جلب مقبولیت دارند. آنها هرگز خود را از آن بی‌نیاز ندانسته و تمام سعی خود را برای کسب مشروعیت به کار می‌برند تا بدون چالش یا چالش‌های کمتر به اهداف خود دست یابند. امویان به عنوان نخستین حکومت پس از عصر نبوی و خلفای راشدین، نیازمند کسب مشروعیت و مقبولیت بودند؛ چرا که برای حکمرانی خویش بر جامعه اسلامی با تنش‌های اجتناب‌ناپذیری در آینده مواجه خواهند شد. از این رو آنان به دنبال راهکارهایی برای حل این موضوع بودند تا با خاطری آسوده بر اریکه قدرت تکیه زده و به اهداف خود برسند.

این مهم برای امویان بلافاصله در جامعه‌ی پس از پیامبر(ص) بسیار ضرورت داشت. مروری هر چند به اجمال بر حوادث تاریخ صدر اسلام به روشنی تمام نشان می‌دهد که در بیشتر دوره بیست و سه ساله نبوت رسول اکرم(ص)، یکی از بزرگترین گروه‌های دشمن اسلام، خاندان بنی‌امیه از قبیله قریش بوده‌اند. این واقعیت چه در مکه و چه در مدینه، به ویژه از سال دوم تا هشتم هجرت (از غزوه بدر تا فتح مکه) آن چنان آشکاراست که هر محقق شکاکی را بی‌نیاز از مراجعه به منابع می‌کند.

امویان به سبب ستیزه‌جویی و دشمنی با پیامبر(ص) و آموزه‌های اسلام و کسب عنوان طلیق و اسلام‌پذیری ناخواسته^۱ همواره فاقد مشروعیت لازم در جامعه اسلامی بودند. واضح است امویان تنها با اتکا بر قدرت مردمی نمی‌توانستند گروه‌های اعتقادی موجود در جامعه را در تبعیت خویش همراه سازند به همین دلیل نیاز مبرمی به کسب مشروعیت داشتند. نوشتار حاضر فرصت بررسی یکایک رفتارهای متقابل امویان و مسلمانان پس از پیامبر(ص) را ندارد. اما اشارتی کوتاه به این نکته ضرورت دارد که نوع مشروعیتی که خلفای اموی در کسب قدرت خویش به آن تمسک می‌جستند را واکاوی کند سؤال اصلی پژوهش پیش رو این است که امویان براساس چه مبانی و اصولی حکومت خویش را مشروعیت دادند؟

مناسبات خاص خلیفه دوم با امویان، قرار دادن حاکمیت شام در این خاندان و برداشتن انواع نظارت‌ها و امر و نهی‌ها از ایشان، موجب شد که بنی‌امیه احساس کند در درون اسلام و مسلمین هم می‌تواند جایی برای کسب قدرت البته از نوع جاهلیت آن اما با نام اسلام بیابد. این احساس آن گاه به یک عقیده جدی تبدیل شد که عثمان بن عفان به خلافت رسید. عثمان (۳۵-۲۴ق) به ویژه در نیمه دوم حکومت اش نه تنها امپراتوری مسلمین را به انحصار

۱. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درباره اسلام امویان می‌فرماید: «فوالذی فلق الحبه و برا النسمه ما اسلموا و لکن استسلموا و اسروا الکفر، فلما وجدوا اعوانا علیه اظهروه. به خدایی که دانه را کفیده و جاندار را آفریده، اسلام را نپذیرفتند بلکه از بیم تسلیم شدند و کفر را نهفتند. چون یارانی بیابند کفر آشکار کنند» (نهج البلاغه، نامه ۱۶).



در اختیار امویان نهاد بلکه دست آنان را در هر نوع تعرض و تعدی به دین و مسلمین باز گذاشت.

درباره موضوع مورد نظر، تاکنون پژوهش مستقل و جامعی صورت نگرفته است. آن چه در این زمینه موجود است، به صورت پراکنده و گذرا به موضوع اشاراتی دارند. مقاله‌ای تحت عنوان «دیدگاه طه حسین پیرامون مشروعیت خلافت اموی» (آئینه‌وند و همکاران، ۱۳۸۹: ش ۴۳ و ۴۴ / ۳۱-۶۴) در ربط با پژوهش حاضر است. طه حسین از اندیشمندان بزرگ مسلمان در قرن حاضر است که در آثار خود با روش‌های علمی و تحلیل برون دینی به بررسی حوزه‌های مختلف تفکر اسلامی می‌پردازد. پژوهش حاضر در درجه اول با نگاهی تاریخی در پی دستیابی به نگرش طه حسین در مورد مبانی مشروعیت یک حکومت و در درجه دوم در پی بررسی دیدگاه وی پیرامون مشروعیت یا عدم مشروعیت خلافت اموی با تأکید بر شخص معاویه است. پژوهش حاضر جهت فهم و دریافت مبانی اعتقادی امویان در آغاز شکل‌گیری از این نگاشته سود برده است.

حاکمیت جامعه اسلامی پس از پیامبر(ص) و خلفای نخستین، به دست امویان افتاد و حاکمان اموی ۹۱ سال بر جغرافیای مسلمان‌نشین حکم راندند و در این دوره بلند، قومیت‌گرایی و قبیله‌گرایی دوباره در جامعه مسلمانان تأثیر گذاشت. مقاله «قومیت‌گرایی در عصر امویان» (زارعیان، ۱۳۹۳: ش ۱۴ / ۷۹-۱۰۶) نشان می‌دهد که قوم‌گرایی و قبیله‌گرایی در این برهه تاریخی به چه شکلی نمایان شده است؛ چرا که همه حاکمان اموی از خاندان بنی‌امیه و از تیره سفیانی و مروانی بودند.

والیان، فرمان‌داران و استان‌داران، فرماندهان جنگ، قاضیان و ائمه جماعات، بیشتر عرب و به‌ویژه قریشی و اموی بودند. از این رو عرب‌گرایی امویان یکی از مبانی مقبولیت آنان در جامعه تلقی می‌شد. جز آن چه گفته آمد، پژوهشی دیگر تحت عنوان «بستر تاریخی مفاهیم سیاسی-اجتماعی حادثه‌ی کربلا» (داداش نژاد، ۱۳۸۱: ش ۳۳ / ۲۶-۶۶).

با بررسی واژه‌های به کار رفته در حادثه‌ی عاشورا و پی‌گیری سابقه‌ی تاریخی آنها کوشیده تا بستر وقوع این حادثه و زمینه‌های آن را شناسایی کند. با ره‌گیری مفاهیم استفاده شده در این حادثه و بیان پیشینه‌ی تاریخی آنها مشخص می‌شود، که حادثه‌ی کربلا صرفاً یک حادثه‌ی نظامی نبوده و یک‌باره به وقوع نپیوسته است، بلکه به نحوی در عدم مشروعیت امویان ریشه داشته است. از این رو این پژوهش در گشودن دریچه‌ای به عدم مشروعیت امویان و رخدادهای تاریخی صدر اسلام برای محقق، بسیار کارگشا بوده است.



هدف و ضرورت پژوهش

مشروعیت در علم سیاست به معنای وجود حق حکومت برای حاکمان و لزوم شناسایی و پذیرش این حق از سوی حکومت شونده‌گان است. اهمیت این بحث به‌گونه‌ای است که بقاء و دوام هر حکومتی به میزان مشروعیت آن بستگی داشته و همه حکومت‌ها برای استمرار حیات سیاسی خود ناچار هستند مبانی مشروعیت خود را تقویت نموده و مانع بروز هرگونه بحران مشروعیت در جامعه شوند. مشروعیت همواره از مباحث محوری و از اساس‌ترین دغدغه‌های بانیان اموی در طول حکومت شان بوده و در هر دوره تعریفی خاص و توشه‌های فرهنگی متمایزی را مشتمل شده‌است. از این رو پژوهش حاضر به دنبال مشخص کردن مهمترین مبانی و دستاویزهای امویان جهت استقرار این مهم در جامعه است.

مشروعیت و منابع آن در اسلام

بحث مشروعیت حکومت و مبانی آن از دیرباز توجه فلاسفه، دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان را به خود معطوف داشته و به عنوان یکی از اساسی‌ترین مباحث فلسفه سیاسی همواره در کانون تحقیقات و پژوهش‌های کلاسیک قرار گرفته است. عمدتاً نیز محور تحقیقات بر این پایه بود تا نشان دهند حاکم بر چه مبنائی حق حکومت و اعمال قدرت سیاسی پیدا کرده‌است و مردم با چه مجوزی این حق را مورد پذیرش قرار داده‌اند و به عبارتی در پی پاسخگویی به این پرسش بوده‌اند که حاکم از کدامین منبع و منشأ مشروعیت خود را أخذ کرده‌است.

واژه مشروعیت از ماده شرع اشتقاق یافته اما در مکاتب و نظام‌های سیاسی به معنای مطابق با شرع یا امری نیست که شارع مقدس وضع کرده‌است. از این رو اختصاص به شریعت ندارد تا بحث درباره آن فحص در متون دینی و از منظر شریعت را لازم بدارد بلکه درباره هر حاکم و حکومتی سؤال از مشروعیت مطرح است و همه مکتب‌های فلسفه سیاست در برابر چنین پرسشی قرار دارند. مشروعیت در متون سیاسی رایج ترجمه واژه فرنگی Legitimacy است و از صفت Legitimate اشتقاق یافته که از ریشه لاتینی Leg یا Lex به معنای قانون گرفته شده است.

اما در ادبیات سیاسی معاصر مشروعیت اصطلاحی است که مراد از آن مقبولیت، به رسمیت شناختن و وجاهت مردمی داشتن است (فیرحی، ۱۳۸۷: ۶۷؛ راش، ۱۳۸۷: ۶۱؛ وینسنت، ۱۳۷۱: ۶۸). در دوران مدرن برای نخستین بار ماکس وبر مفهوم مشروعیت را به صورت مفهومی عام بیان کرد. به عقیده او، مشروعیت بر «باور» مبتنی است و از مردم اطاعت می‌طلبد. قدرت



فقط وقتی مؤثر است که مشروع بوده باشد (عالم، ۱۳۹۰: ۱۰۴). شاید ترجمه این اصطلاح به مشروعیت چندان دقیق نباشد؛ چرا که مشروع در ادبیات مکتوب و شفاهی ما تعریف دیگری دارد که محمول خود را منطبق بر دین جلوه می‌دهد.

حضرت علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه نیز به نوعی، به آن اشاره کرده است و می‌فرماید: «اگر باطل با حق درنیامیزد، حقیقت جو آن را شناسد و داند، و اگر حق به باطل آمیخته نگردد دشمنان را مجال طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این و اندکی از آن گیرند و با هم درآمیزند و این جا است که شیطان فرصت و حیلت برانگیزد تا بر افراد خود چیره و استیلا یابد» (شهیدی، ۱۳۸۰: ۴۳).

حکام مسلمان نیز با استخدام علمای درباری تلاش گسترده عقیدتی و ایدئولوژیکی‌ای را برای مشروع جلوه دادن حکومت‌های خود به عمل آورده‌اند. از این رو اگر به کتب فقهی و تاریخی علما و فقهای عامه مراجعه شود می‌بینیم که غالباً به جای بیان حقیقت به توجیه وضع موجود به ویژه مبنای زور و غلبه و تثبیت زمامداران غاصب و مشروعیت آرایه حکومت‌های متغلب وقت پرداخته‌اند.

در اسلام مسئله مشروعیت یعنی پرسش از «حق حاکمیت فرمانروایان» زمانی اهمیت مضاعف می‌یابد و برجستگی خود را در میان مباحث علوم سیاسی نشان می‌دهد که به دلیل تساوی ابنای بشر، اصل اولی اقتضا می‌کند که هیچ‌کس بر دیگری تسلط و ولایت نداشته و از دخالت در سرنوشت و شئون اجتماعی و سیاسی دیگران برحذر باشد و این اصلی است که علاوه بر عقل، مورد حمایت و تأیید شرع نیز می‌باشد (نراقی، بی‌تا: ۱۸۵).

زمامداران و فرمانروایان، برای اثبات محق بودن خود نسبت به امر حکومت و اعمال قدرت سیاسی بر دیگران باید توجیه عقلانی و وحیانی برای مردم داشته باشند و شرع مقدس آن را تأیید و مأذون دانسته باشد. قابل ذکر است که در مبحث منشاء ذاتی مشروعیت میان تمام گروه‌های مسلمان، در این باره که خداوند متعال مافوق بشر است و در اصل بر جهان هستی و از جمله انسان‌ها حاکمیت مطلق دارد و منشاء و مصدر اصلی مشروعیت است اتفاق نظر وجود دارد (یوسف، آیه ۴۰).

از آن جا که خداوند مستقیماً بر انسان‌ها حکومت نمی‌کند لذا به عنوان یگانه ذات مشروعیت بخش حتماً مرتبه‌ای از ولایت خود را از طریق پیامبرانش به انسان‌ها تفویض کرده است. مع‌ذلک اختلاف نظرها در این است که آیا مشروعیت از خداوند به طور مستقیم به حاکم رسیده و آیا حق حکومت را مستقیماً به صنف یا فرد خاص واگذار کرده یا این حق کلاً به مردم محول شده است؟ غالب مسلمانان معتقدند که در زمان حضور پیامبر (ص) خداوند حق حاکمیت و ولایت را به پیامبر (ص) واگذار کرده است ولی جدال عمده در مشروعیت حکومت



پس از پیامبر(ص) است به طوری که این موضوع باعث انشعاب در اسلام و پیدایش فرق متعددی در تاریخ اسلام شد. از این رو پس از رحلت نبی مکرم اسلام، حکومت‌ها و فرق برای کسب مشروعیت و جلب مقبولیت مردمی خویش، مبانی و اصولی را طراحی نمودند که در ذیل به مهمترین شان اشاره خواهیم کرد.

مبنای اول: نصب و نص

یکی از راه‌های مشروعیت حکومت از نظر اهل تسنن، نصب و نص از جانب پیامبر(ص) است. یعنی اگر پیامبر(ص) کسی را به عنوان امام و رهبر مسلمین نصب کند و آن را اعلام نماید، آن شخص به عنوان امام و رهبر مسلمین مشخص و معین خواهد شد. ولیکن اهل سنت معتقدند که چنین نصی اتفاق نیفتاده و پیامبر امر حکومت را به خود امت واگذار کرده‌است. ابوالحسن اشعری در همین رابطه می‌گوید: «جایز است که امامت با نص هم منعقد و ثابت شود ولی چون نص درباره کسی نیامده است لذا مسئله امامت، به اختیار مردم واگذار شده است» (شهرستانی، ۱۹۹۰: ۱۱۷). این مبحث به طور مفصل در «الفین» علامه حلی «تجربید الاعتقاد» خواجه نصیر طوسی و «الغدیر» علامه امینی آمده است.

مبنای دوم: استیلا

از دیگر عواملی که اهل سنت آن را منشأ پیدایش مشروعیت حکومت می‌دانند، زور و غلبه و تسلط بر مراکز قدرت است. یعنی کسانی که قدرت جسمی و نیروی بدنی و روانی بیشتری دارند حق خواهند داشت که بر جامعه حکومت کنند و نیازی هم به عقد بیعت از طرف عامه مسلمین و یا اهل حل و عقد نیست و مطابق همین روش قاعده «الحق لمن غلب» شکل گرفته است.

قاضی ابویعلی از علمای بزرگ حنبلی قرن پنجم در مورد مشروعیت حکومت بر این باور است که امامت به دو صورت منعقد می‌شود: ۱- انتخاب اهل حل و عقد. ۲- جانشین ساختن امام قبلی. سپس می‌گوید از احمد حنبل نقل شده که: «امامت با زور و غلبه هم ثابت می‌شود و در این صورت احتیاج به عقد بیعت نیست هر چند که آن حاکم فاجر باشد» (ابویعلی، ۱۴۰۶: ۲۴). ایشان این فتوا را از قول عبدوس ابن مالک عطار چنین نقل می‌کند که احمد گفته است: «اگر کسی با شمشیر بر مردم غلبه پیدا کند و خلیفه و امیرمؤمنان نامیده شود بر هر فردی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد جایز نیست که شب را به صبح بیاورد و او را به امامت شناسد. چه امیر نیکوکار باشد یا فاسد» (همانجا). و نیز در روایت الحرث از قول احمد بن حنبل چنین آمده است: «اگر کسی در طلب حکومت



بر امامی شورش کرد و عده‌ای با امام بودند و عده‌ای دیگر با شورشگر، نماز جمعه (که یکی از وظایف امام است) با امامت فرد پیروز برگزار می‌شود. ابن حنبل برای اثبات این ادعا دلیل دیگری آورده است که عبدالله عمر در زمان جنگ حره در مدینه نماز جماعت برگزار کرد و گفت «ما با کسی هستیم که غالب شود» (ابویعلی، ۱۴۰۶: ۲۳-۲۴). بنابراین به نظر قاضی ابویعلی، قهر و غلبه به تنهایی موجد مشروعیت حکومت است و نیازی به عقد و بیعت نیست.

موفق الدین عبدالله بن قدامه حنبلی (۵۴۰-۶۲۰ق) در المغنی که کتاب فقه استدلالی حنبلی است در بحث بُعات چنین آورده است: «اگر کسی بر امام خروج کرد و او را سرنگون کرد و پیروز شد و مردم را با زور و شمشیر تحت فرمان خویش درآورد و مردم به اطاعت و فرمانبرداری او گردن نهادند و تبعیت کردند و از او پیروی کردند او امام جامعه می‌گردد و جنگ علیه وی و خروج بر او حرام است.

چرا که عبدالملک مروان بر عبدالله بن زبیر شورید و او را کشت و بر کشور و مردمش استیلا یافت تا جایی که مردم خواه و ناخواه با او بیعت کردند. که در این صورت وی امام و خروج علیه وی حرام است (ابن قدامه حنبلی، ۱۹۲۹: ۵۲). تفتازانی هم در این رابطه می‌نویسد: «زمانی که امام بمیرد و کسی که جامع شرایط امامت است بدون بیعت و جانشینی متصدی مقام امامت گردد و با زور و شوکت بر مردم غلبه یابد، خلافت برای او منعقد می‌شود و روشن است که اگر او فاسق یا جاهل باشد نیز چنین خواهد بود و او فقط در عمل خود گناهکار می‌باشد و اطاعت امام واجب است تا زمانی که با حکم شرع مخالفت نکند چه عادل باشد و چه جائز» (تفتازانی، ۱۳۰۵: ۲۷۲-۲۷۱).

به هر حال حکومت مبتنی بر زور و استیلا، صرف نظر از حامیان ایدئولوژیک و ثوری پردازان این نظریه، واقعیتی است که به ویژه بعد از خلافت راشیدن، به وجود آمد.

مبنای سوم: استخلاف

به نظر اهل سنت استخلاف یا انتصاب امام سابق یکی دیگر از طرق انعقاد امامت و راه‌های مشروعیت حکومت است. استدلال اهل تسنن بر صحت این طریق، عمل ابوبکر خلیفه اول نسبت به خلیفه دوم است. این انتصاب طی مکتوبی که ابوبکر به هنگامی بیماری منجر به موت، املاء کرده بوده، رسمیت یافت. اجمال واقعه از این قرار است که در هنگام املاء و تقریر حکم، ابوبکر از هوش رفت و عثمان که کاتب بود، نام عمر را به عنوان خلیفه برگزیده ابوبکر نوشت. ابوبکر به هوش آمد و وقتی عمل عثمان را دید، خطاب به وی گفت، آیا ترسیدی که در بیهوشی بمیرم و کار مسلمانان به اختلاف کشد (طبری، ۱۹۳۹: ۴۲۸).



سپس ابوبکر دستور داد عهدنامه را بر مردم بخوانند و خود به مردم متذکر شد که کسی از خویشاوندان اش را بر آنها خلیفه نکرده و از آنان خواست که از عمر اطاعت کنند. روش استخلاف، مهم‌ترین سرمشق و اسوه تاریخی در ایجاد حق انتخاب خلفا نسبت به خلیفه قبلی بود و بر همین اساس ابوالحسن ماوردی معتقد است امامت به دو صورت منعقد می‌شود: ۱- انتخاب اهل حل و عقد ۲- نصب امام سابق (ماوردی، ۱۹۷۳: ۶). حتی از نظر ماوردی نصب امام قبلی بر انتخاب مردم نیز مقدم و مرجح است؛ چرا که در استخلاف، هم انتخاب شونده و هم انتخاب‌کننده شخصیت‌های استثنایی هستند و خلیفه بهتر از هر کسی شخص شایسته را تشخیص می‌دهد و تصمیم‌اش مطمئن‌تر و به مصلحت نزدیک‌تر است. بنابراین یک خلیفه می‌تواند خلیفه یا خلفای بعدی خود را نصب کند. فضل الله روزبهان خنجی در طرق مشروعیت حکومت می‌گوید: طریق دوم استخلاف است. یعنی امام سابق در حیات خود کسی را که شرایط امامت در او جمع شده باشد برگزیند (خنجی اصفهانی، ۱۳۶۲، ۸۰). موفق الدین عبدالله بن قدامه حنبلی (۵۴۰-۶۲۰ق) در این خصوص می‌نویسد: «فشرده کلام آن که کسی را که مسلمانان بر امامتش اتفاق و اجماع نمایند امامتش ثابت و تصرف او واجب می‌شود...» (ابن قدامه حنبلی، ۱۹۲۹: ۵۲). و به همین گونه است کسی که امامت‌اش به وسیله اجماع و بیعت صحابه با وی ثابت می‌شود و عمر امامت‌اش با نصب ابوبکر و اجماع صحابه بر قبول این نصب ثابت می‌شود (همانجا). چنان که گفته شد این روش (استخلاف) بعد از انتصاب عمر به خلافت توسط ابوبکر شهرت یافت و به عنوان رایج‌ترین روش انتخاب خلیفه در بین خلفای بنی‌امیه تثبیت شد. هر چند که بعداً روش استخلاف و ولایتعهدی با تحدید آن در خاندان‌های به خصوص و تأثیرپذیری از سنت‌های سیاسی ایرانیان در مجموع حالت موروثی یافت. قابل ذکر است که خلفای عباسی برای مشروعیت دادن به موروثی شدن حکومت و انحصار آن در عباسیان بعداً به احادیثی از پیامبر اکرم (ص) استناد می‌کردند که این میراثی است که از پیامبر (ص) برای آنها به جای مانده است و لذا وراثت بود که آنان را به مثابه شایستگان تصدی خلافت جلوه‌گر می‌ساخت.

مبنای چهارم: انتخاب و اجماع

یکی دیگر از منابع مشروعیت امامت و حکومت در اندیشه سیاسی اهل سنت انتخاب مردم است. دانشمندان و فقهای اهل سنت بر این باورند که امامت و حکومت برای حاکم به صورت فعلی و قطعی با بیعت جمعی از اهل حل و عقد که نماینده اراده بخش وسیعی از



امت هستند و یا با بیعت مستقیم بخشی بزرگی از امت با کیفیت و کمیت قابل ملاحظه‌ای که در چنین مواردی شارع آن را به اراده عامه مردم مرتبط دانسته منعقد می‌شود. ابوالحسن ماوردی می‌نویسد: امامت به دو گونه منعقد می‌گردد: یکی توسط انتخاب اهل حل و عقد (خبرگان) و دیگری توسط امام قبلی (ماوردی، ۱۳۹۳: ۱۰).

اما در بین کسانی که می‌گویند امامت توسط اهل حل و عقد منعقد می‌شود اختلاف است که تعداد این افراد (خبرگان) به چند نفر باید برسد؟ دسته‌ای می‌گویند: امامت منعقد نمی‌گردد مگر اینکه تمام افراد و جمهور اهل حل و عقد از شهرهای مختلف بر امامت فردی اجتماع کنند و این بدان جهت است که رهبری او همه‌گیر باشد و امت از سر رضا و به اتفاق، تسلیم دستورات او باشند. اما این نظریه با کیفیت انعقاد بیعت مردم با ابوبکر نقض می‌گردد؛ چرا که افراد حاضر در سقیفه یا در مدینه، منتظر افراد غایب نماندند. دسته‌ای دیگر می‌گویند: کمترین تعدادی که امامت با رأی و بیعت آنان منعقد می‌شود پنج نفر است که هر پنج نفر همگی در انعقاد امامت دخالت نمایند.

یا یکی از آنان با رضایت و نظر چهار نفر دیگر انعقاد امامت را برعهده بگیرد. و برای صحت این نظریه به دو مطلب استدلال کرده‌اند: یکی به بیعت ابوبکر که با بیعت پنج نفر محقق گردید و آنگاه دیگران از آن پنج نفر متابعت کردند و آن پنج نفر عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه بودند. و دیگری عمل عمر که شورای خلافت را بین شش نفر قرار داد تا با رضایت پنج نفر دیگر، خلافت برای یکی از آنها استقرار یابد و این نظر اکثر فقها و متکلمین بصره است.

علمای اهل کوفه در این موضوع بر این عقیده‌اند که امامت با حضور سه نفر از اهل حل و عقد که یکی از آنها با رضایت دو نفر دیگر خلافت را به عهده بگیرد محقق می‌شود که در این صورت، یکی از آنها حاکم است و دو نفر دیگر شاهد، چنان که عقد نکاح نیز با حضور ولی و دو شاهد صحت می‌یابد. گروهی دیگر گفته‌اند: امامت با بیعت یک نفر نیز منعقد می‌شود، چرا که عباس بن علی (ع) گفت: دستت را بده با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عموی رسول خدا (ص) با پسر عموی خود بیعت کرد و در این صورت حتی دو نفر نیز در امامت تو اختلاف نخواهند کرد و بدان جهت که بیعت خود یک نوع قضاوت است و قضاوت با حکم یک نفر نیز نافذ و مورد قبول می‌باشد (ماوردی، ۱۳۹۳: ۷-۶). ابوعبدالله قرطبی (وفات ۶۷۱ هـ) بر این باور است که راه سوم برای اثبات امامت، اجماع اهل حل و عقد است و این زمانی است که امام جماعتی در شهری از شهرهای مسلمین بمیرد و امام قبلی هم کسی را جانشین خود قرار نداده باشد، اهل آن شهر اجتماع نموده و با رضایت کامل کسی را به امامت بر می‌گزینند در این صورت بر بقیه مسلمین نیز لازم است که در



اطاعت آن امام اگر فسق و فساد او علنی نباشد داخل شوند. و هیچ کس حق مخالفت ندارد، چون وجود دو امام باعث اختلاف کلمه و فساد ذات‌البین می‌گردد. وی همچنین می‌گوید: اگر یک نفر از اهل حل و عقد امامت را منعقد ساخت، امامت ثابت می‌شود و بر دیگران لازم است که بیعت کنند. البته عده‌ای دیگر مخالف این نظرند و می‌گویند امامت با بیعت جمعی از اهل حل و عقد منعقد می‌شود و امام ابوالمعالی گفته است: کسی که امامت او با عقد یک نفر منعقد شده لازم‌الاطاعه است و بدون تغییر و تحولی، خلع او جایز نیست و این امری اجماعی است (القرطبی، ۱۳۷۶: ۲۶۹-۲۶۸).

امویان و مشکل مشروعیت

بنی‌امیه از شاخه‌های مهم قریش است. نسب ایشان به امیه بن عبدشمس بن عبدمناف می‌رسد. ابوسفیان در زمان ظهور اسلام، بزرگ بنی‌امیه بود و پس از فتح مکه اسلام آورد. در زمان سه خلیفه نخست، بنی‌امیه در جنگ‌ها شرکت کردند و در فتح برخی مناطق شام امیر سپاه بودند و بعدها امارت آن جا را به دست گرفتند.

در خلافت عثمان که خود اموی بود امویان قدرت خویش را تثبیت کردند. از این رو مروان بن حکم بر بسیاری از امور تسلط یافت. با آغاز خلافت امام علی علیه‌السلام، سرشناسان اموی ساکن در مدینه نخست به مکه رفتند و پس از چندی به بهانه خونخواهی عثمان در جنگ جمل در مقابل امام صف آراستند (بهرامیان، «جنگ جمل»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی).

آنان پس از شکست لشکر جمل، به سوی شام که معاویه در آن جا امارت داشت، گسیل شدند. امام خواستار برکناری معاویه بود. با مخالفت معاویه جنگ صفین به راه افتاد (دینوری، ۱۳۸۷: ۷۰-۷۱؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۳۸).

پس از امام علی علیه‌السلام، امام حسن به اجبار با معاویه صلح و خلافت را به او واگذار کرد، و به این ترتیب سلسله بنی‌امیه آغاز شد. اما سوال اصلی پژوهش حاضر اینجاست که امویان چگونه و با چه توجیهی می‌توانستند شجره سلسله ملوکانه نود ساله‌ای را بر زمین جسم و جان مسلمانان بکارند. حجاز و قبایلش، یمن، عراق، شام، ایران و مصر چگونه می‌توانستند پس از پیامبر(ص) و پس از خلفای راشدین آنان را بپذیرند؟ و مبانی مشروعیتی که امویان بر آن تأکید و می‌کردند، چه بود؟



عربیت، نخستین مبنای مشروعیت امویان

برای درک روشن‌تر میزان کارایی «عرب‌گرایی» امویان برای مشروعیت مردمی یافتن لازم است چند نکته مورد توجه قرار گیرد. نخست آن که توسعه حکومت مسلمانان در دوره خلفای راشدین آن چنان سریع بود که اقوام مغلوب عمدتاً به همراه پذیرش اسلام، رهبری سیاسی اعراب را نیز پذیرفتند. چنان که حاکمیت کلان سیاسی در شام، ایران و مصر به دست اعراب افتاد و حکومت‌های بزرگ محلی سقوط کردند. این بدان معنا بود که لااقل برای چند دهه، مسلمانان غیرعرب، به خواست خود یا از سر الزام اسلام را به همراه حاکمان عربی پذیرفتند و اطلاعی از وجود روحیه و گرایش جدی در بین این دسته از مسلمانان برای داشتن حکومتی غیرعربی اما مسلمان در دست نیست.

امویان، بسیاری از مسلمانان از جمله مسلمانان غیرعرب را با ابزارهای دیگری از مشروعیت، به پذیرش وضع موجود و اطاعت خود درآورده بودند و برش تیغ عربیت بیشتر برای کسب مشروعیت در بین همان گروه اعرابی بود که حکومت را حق خود می‌دانستند. نکته دوم این که حکومت اعراب بر مسلمانان در این دوره به طور کلی پذیرفته شده بود، این که این حکومت عربی باید به شکلی با عنصر غالب یعنی عرب رفتار می‌کرد که موجبات رضایت آنها را فراهم آورد؛ چرا که اگر امویان موفق می‌شدند پشتیبانی آنان را به دست آورند برای حاکمیت بر مجموعه جهان اسلام مشکل چندانی نداشتند.

در این بین اعراب، بیش از هر چیز، حتی اسلام، به عربیت خود اهمیت می‌دادند تا آن جا که حکم صریح دینی مبنی بر برتری دین بر نژاد را وقعی ننهادند و پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) بر سر همان عقیده کهن جاهلی بازگشتند. به نظر می‌رسد نخستین بار، این خلیفه دوم بود که دریافت اگر می‌خواهد به استظهار اعراب حکومت کند، باید این فرهنگ جاهلی را بپذیرد. لذا علی‌رغم برخی سختگیری‌هایش در امور دینی، به صراحت در مقابل حکم قرآن و سنت مبنی بر برابری و برادری همه مسلمانان ایستاد و فرمان برتری عرب بر عجم را صادر و اجرا کرد.

واضح است که امویان، در دوره خلفای راشدین یکی از اهرم‌های اصلی فشار برای احیای جاهلیت عربی بودند و به خوبی با این خصلت دیرینه قبایل عرب و شیوخ آنها آشنایی داشتند. از این رو به صراحت تمام با دفاع از عرب و برنشاندن آن بر صدر، خود بر امواج احساسات و تعصبات عرب سوار شدند و پشتیبانی عنصر غالب را به دست آوردند. طبیعی بود که اگر قرار بود سنت‌های جاهلی و تفاخرهای نژادی احیا شود، اعراب در درون خود نیز نمی‌توانستند از رقابت‌ها و برتری طلبی‌های قبیله‌ای و تیره‌ای بگذرند. نزاع کهنه عرب شمالی و جنوبی که گاه در شکل و اسم قبایل و مراکز جغرافیایی مختلف ظاهر می‌شد نیز



زنده می‌شد و این بیماری در دوره اموی، هم چون خوره‌ای به تدریج پیکره عربی امویان را آسیب‌پذیر کرد. امویان به شدت تعصبات قبیله‌ای داشتند و در تمام دوره حکومت شان بر قریشی بودن خود و فضیلت قریش بر دیگر قبایل عرب پای فشردند. در واقع امویان و قریش با همبستگی سیاسی بر سر برتری عرب شمالی قرشی اموی آن چنان به هم پیوستند که مشکل بتوان گفت کدام یک بیشتر به دیگری خدمت کرده‌است.

قریش بزرگ‌ترین دشمن پیامبر بود که با فتح مکه به بزرگ‌ترین شکست خورده عصر تنزیل تبدیل شد و به سختی توانست در دوره سه خلیفه نخست پس از پیامبر (ص) به تدریج تجدید قوا کند و این بار با حذف عملی بنی‌هاشم از قریش با به قدرت رساندن عثمان اموی و آن گاه معاویه به موقعیتی برتر از موقعیت عصر جاهلی دست یابد. امام علی (ع) بارها بر این نکته اصرار دارد که این قریش بودند که به عنوان بزرگ‌ترین دشمن چه در عصر تنزیل و نبوت و چه در عصر تأویل و وصایت و خلافت به مبارزه با دین و پیامبر و علی برخاستند، تا آن جا که می‌فرماید: «مَا لِي وَ لِقُرَيْشٍ وَ اللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتَهُمْ كَافِرِينَ وَ لَأَقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ وَ إِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ وَ اللَّهُ مَا تَنْقُمُ مِنَّا قُرَيْشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ... مرا چه با قریش، به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند با آنان پیکار نمودم و اکنون که فریب خورده‌اند آماده کارزارم. من دیروز هم‌اورد آنان بودم و امروز هم پای پس نمی‌نهم. به خدا قریش از ما کینه نکشید جز برای آن که خدا ما را بر آنان برگزید» (نهج البلاغه، خطبه ۳۳). قریش زنده شد و معاویه را زنده کرد و بر تخت نشاند، آن گاه معاویه و دیگر حاکمان اموی تلاش وسیعی برای اثبات برتری قریش به کار بردند تا نشان دهند مسلمانان و مضحک‌تر آن که حتی کفار باید تابع قریش باشند.

به هر روی هر چند حکومت امویان، حکومت قریش بود اما چون به شدت بر پایه تعصبات جاهلی بنا شده بود رقابت در بین تیره‌های قریش هم احیا شد. به ویژه امویان هیچ مجالی برای عرض اندام به تیره رقیب یعنی بنی‌هاشم نمی‌دادند. چنان که در وصیت‌نامه معاویه به ولیعهدش یزید می‌خوانیم: «هَذَا مَا عَهْدَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى ابْنِهِ يَزِيدَ، أَنَّهُ قَدْ ... وَأَنْ يَحْفَظَ هَذَا الْحَيَّ مِنْ قُرَيْشٍ خَاصَّةً، وَأَنْ يُبْعِدَ قَاتِلِي الْأَحَبِّهِ، وَأَنْ يُقَدِّمَ بَنِي أُمِّيَّةَ وَآلَ عَبْدِ شَمْسٍ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَ أَنْ يُقَدِّمَ آلَ الْمَظْلُومِ الْمُقْتُولِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَثْمَانَ بْنِ عَفَانَ عَلَى آلِ أَبِي تَرَابٍ وَ ذَرِيَّتِهِ...» (کوفی، ۱۴۰۶: ۳۵۳).

حکومت معاویه عربی تمام عیار بود آن چنان که جاحظ نویسنده پراوازه قرن سوم هجری (۱۶۰-۲۵۵ق) آن را حکومت «عربی اعرابی»^۱ می‌خواند (الجاحظ، ۱۹۴۸: ۳۶۷). امویان

۱- اصطلاح «اعرابی» شدت و غلظت عربیت، آن هم عربیتی از نوع اعراب صحراگرد بادیه نشین دور از تمدن و اخلاق مدنی را می‌رساند.



در تمام دوره حکومتشان مجری نظریه برتری عرب بر عجم بودند و این عرب‌گرایی در طی این دوره نودساله روزبروز شدیدتر و پررنگ‌تر شد. این‌ها همه به همان نسبت که انحصاری بودن و قبیل‌های بودن حکومت را میرساند، به عیان نشان می‌دهد که این حکومت به شدت مبتنی بر سنت‌های عربی بود و لذا هر چند حکومتی منحصر در دست تیره‌های از قریش بود اما مورد پذیرش کلی جامعه عربی غالب و حاکم بود.

امویان و کسب مشروعیت دینی

واضح و مبرهن است که در نوشتار حاضر، مراد از مشروعیت دینی، به دست آوردن وجاهت و مقبولیت مردمی با استفاده از ابزار دینی است. شواهد فراوانی در دست است که نشان می‌دهد بنی‌امیه تلاش گسترده‌ای به کار بردند تا حکومت خود را مورد تایید دین، و منصب خلافت را دینی و شرعی و الهی بنمایانند. گسترده‌گی این شواهد به گونه‌ای است که مجال پرداختن به آن همه نیست و در این جا به فراخور بحث به مهمترین شان اشاره خواهد شد. بر کسی پوشیده نیست که امویان پیش از خلافت رسمی، حکومت محلی تابع خلافت را در شام آغاز کردند. شام منطقه‌ای گسترده و قابل اهمیت بود که در زمان خلافت عمر بن خطاب فتح شده بود. نخستین حاکم آن یزید بن ابی سفیان بود که پس از مرگش در سال ۱۸ هجری برادرش معاویه بن ابی سفیان حاکم این منطقه شد. عمر به رغم سیاست تعویض والیان، تا پایان عمر در مدیریت این منطقه تغییری نداد با آن که حکومت ملوکانه معاویه را به چشم دیده بود و خود او معاویه را به قیصر و کسری تشبیه میکرد (ابن طباطبای، ۱۳۶۷: ۱۴۴). پس از آن وقتی قدرت در مدینه به عثمان که از خاندان بنی‌امیه بود رسید، معاویه هم چنان در حکومت شام ابقا شد، تا آن گاه که عثمان کشته شد و مردم حکومت را به علی بن ابی طالب (ع) انتقال دادند.

امام علی علیه السلام پس از بیعت نکردن معاویه و بیعت نگرفتن از شامیان تصمیم به عزل معاویه گرفت که تمرد معاویه از این فرمان موجب جنگ صفین و بسیاری از مسائل دوره حکومت امام شد. شامیان در موضع متحدان معاویه به خوبی و یکدست از او حمایت کردند. حمایتی به مراتب بیش از حمایت کوفیان از امیرمؤمنان و خلیفه رسمی مسلمانان.^۱ این موضع شامیان، هر چند بر پایه عقاید قومی و جاهلی آنان و در رقابت کهنه شام و عراق بود، اما به لحاظ دینی هم بسیاری جنگ خود را مشروع می‌شمردند. آنان از آغاز، اسلام

۱- امیرالمؤمنین علی (ع) بارها با تاسف و تلخی این ویژگی شامیان را با کوفیان مقایسه میکند. از جمله ن. ک. به خطبه‌های ۲۵ و ۲۷.



خود را از بنی‌امیه گرفته بودند.

تمام ابعاد دین اعم از احکام و عقاید و اخلاق را از معاویه آموخته بودند و معاویه البته اسلامی از آن نوع که توجیه‌گر و بلکه مدافع و مبلغ او و اهوا و امیال و رفتار او باشد ارائه می‌کرد. به همین سبب بود که وقتی عثمان ابوذر را به شام تبعید کرد و ابوذر در آن جا شروع به نقل احادیث نبوی نمود (احادیثی که با آن چه تاکنون مردم از بنی‌امیه شنیده بودند متفاوت و متضاد بود) معاویه دستور داد هیچ کس با او نشست و برخاست نکند و سرانجام هم ناچار شد او را به مدینه نزد عثمان بازگرداند (ابن سعد، ۱۴۰۵: ۲۲۹).

این وضعیت البته در تمام دوره خلافت بنی‌امیه ادامه یافت تا آن جا که شامیان به گفته خودشان تا زمان سقوط بنی‌امیه و به قدرت رسیدن بنی‌عباس خبر نداشتند که پیامبر خویشاوندان دیگری هم غیر از بنی‌امیه داشته است (مسعودی، ۱۴۰۴: ۲۲).

امویان نه تنها در شام که در مجموعه سرزمینهای تحت حکومت خود سعی کردند با به کارگیری اصطلاحات و مفاهیم دینی در معنا و مراد موردنظر خود و به ویژه با جعل گسترده احادیثی که به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده میشد، حکومت خویش را کاملاً شرعی جلوه دهند. در بخش استخدام مفاهیم دینی در جهت اغراض خود بنی‌امیه بویژه با مفاهیمی از دین که به رابطه بین امت و حاکمشان ارتباط داشت بیشتر توجه داشتند. مثلاً اصطلاح «خلیفه» آن چنان در دوره بنی‌امیه دچار تغییرات فراوان در معنا شد که دیگر به تنها چیزی که نمیشد آن را معنی کرد «جانشین» بود. کافی است توجه کنیم که تغییر معنای خلیفه از جانشین به حاکم آن چنان مقبول و پذیرفته شد که تا زمان ما در زبان و قلم نویسندگان و دیگر مردمان به همین معنای حاکم به کار میرود. تغییر فاحش معنوی پس از تبدیل اصطلاح «خلیفه رسول الله» به «خلیفه» و تغییر معنای خلیفه به «حاکم» و آن گاه تبدیل این حاکم «خلیفه» به «خلیفه الله» آن قدر معنای آن را عوض کرد که در معنای نخست، مصداق آن میبایست پیرو سنت رسول الله (ص) باشد، حال آن که در کاربرد دوم با حذف مضاف الیه، حاکم از این قید رها میشد و بالاخره در کاربرد خلیفه الهی، حاکم در کنار خدا مینشست و جانشین او در روی زمین میشد و همان معنای کهن ملوکانه «ظل الهی» را ارائه میداد (بارتولد، ۱۳۵۸: ۷-۱۷).

واضح است که در معنای اخیر خلیفه آن قدر مشروعیت و قداست مییافت که نه تنها حکومتش مشروع و قابل پذیرش بود بلکه مخالفت با حکومتش، مخالفت با خدا و همچنین اطاعت از او اطاعت از خدا تلقی میشد.

در این جا مجال آن نیست که به ارائه مصادیق این قداست و میزان کارآیی و مشکل‌گشایی های آن برای خلفای اموی بپردازیم. تنها به سه جنایت بس فجیع و غیرقابل توجیه عصر



یزید بن معاویه بن ابی سفیان بسنده خواهیم کرد. وی در دوره کوتاه خلافتش «قتل القره و اباح الحرمه و حرق الکعبه»^۱ در تاریخ به نام خویش به ثبت رساند (یعقوبی، بی تا: ۳۵۴). در سال نخست محرم ۶۱ ق امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر (ص) رابه شهادت رساند و دختران پیامبر را به اسارت به کوفه و شام برد. در ذی حجه سال ۶۳ ق شهر مدینه پایگاه معنوی دین را به غارت رسمی و آزادانه سپاه شام گذارد^۲ که در طی سه روز هزاران مسلمان به شهادت رسیدند و هزاران زن و دختر مورد هتک و تعرض واقع شدند (دینوری، ۱۳۸۷: ۱۷۸-۱۸۰؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۸۵-۴۸۷).

چند ماه بعد که ابن زبیر در مکه قیام کرده بود برای سرکوب او اقدام به آتش زدن خانه کعبه و تخریب آن نمود. بدون تردید این حوادث امروز برای هیچ یک از مسلمانان بلکه هیچ انسانی قابل توجیه نیست. یعنی هیچ مشروعیتی برای این رفتارهای ضد دینی و ضد انسانی وجود ندارد. اما آیا امویان هم در شرایطی این اعمال را مرتکب شدند که برای جامعه مسلمین قابل توجیه و تحمل نبود؟ ما نمی خواهیم اثبات کنیم که مسلمانان آن دوره با این رفتارها موافق بوده اند اما می خواهیم نشان دهیم که اولاً کسانی که این جنایات را مرتکب شدند کار خود را شرعی و دینی میدانستند و ثانیاً خلفای اموی با زیرکی تمام توانستند برای این جنایات مبنای دینی بتراشند، مبنایی آن قدر نیرومند که توانست مانع رخ برتافتن مسلمین از آن تا حدود هفتاد سال بعد شود.

برای نشان دادن ادعای نخست کافی است منابع تاریخی فراوانی که همین حوادث را گزارش کرده اند مرور کنیم. از اکثر منابع مهمی که در اختیار ما است برمی آید که در هر سه حادثه یاد شده، سپاه شام وقتی با این پرسش برخورد کرد که آیا کشتن پسر پیامبر یا قتل و غارت و تجاوز به مال و عرض و ناموس مسلمین یا تخریب و تحریق کعبه خلاف شرع است تنها یک پاسخ داشت و آن این که این اعمال در اطاعت امر امیرالمؤمنین و خلیفه انجام میشود. وقتی این شبهه و سؤال جدیتر مطرح میشد که در شرایطی که اطاعت از خلیفه موجب ترک حرمت و نفی اطاعت از خداوند شود، کدام یک را باید ترجیح داد و پذیرفت و عمل کرد، به صراحت و بسادگی پاسخ میدادند: ان الحرمه والطاعة اجتماعتا

۱- این عبارت بخشی از خطبه استعفای معاویه بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان در سال ۶۴ هجری است که در آن به صراحت اعتراف به جنایات پدر و خاندانش دارد.

۲- در تاریخ اسلام این واقعه به واقعه حرّه معروف است. برخورد خشونت آمیز لشکر شام به فرماندهی مسلم بن عقبه با مردم مدینه است. در سال ۶۳ قمری مردم مدینه به رهبری عبدالله بن حنظله بن ابی عامر علیه حکومت یزید بن معاویه قیام کردند. در این واقعه، بسیاری از مردم مدینه، از جمله ۸۰ تن از صحابه پیامبر (ص) و ۷۰۰ تن از حافظان قرآن کشته شدند (ذهبی، ۱۴۱۰: ۶۱-۸۰؛ سهودی، ۱۴۰۴: ۱۲۶) و اموال و نوامیس مردم به غارت رفت. برخی تاریخ نگاران مسلمان معتقدند که سرکوب وحشیانه مردم مدینه در واقعه حرّه، با انگیزه انتقام خون امویان و کشته های بدر و تقاض قتل عثمان از مردم مدینه، به ویژه انصار، صورت گرفته است (دینوری، ۱۳۸۷: ۱۷۹؛ بلاذری، ۱۹۳۸: ۴۰-۴۲؛ جعفریان، ۱۳۶۳: ۱۶۰-۱۶۱).



فغلبت الطاعة الحرة (همان: ص ۲۵۲) اطاعت از خلیفه بر حکم خدا ترجیح و غلبه دارد. براساس گزاره‌های تاریخی می‌بینیم که امویان با تحریف مفاهیمی چون «خلیفه» تا چه حد توانستند برای خود مشروعیت به دست آورند. اما ممکن است این پرسش پیش‌آید که امویان چگونه توانستند مقامی این چنین آسمانی و دست نیافتنی برای خلیفه تعریف کنند و امت هم بپذیرند. پاسخ این پرسش مهم را، که به واقع خواهد توانست عمق تزویر بنیامیه را برای کسب مشروعیت دینی نشان دهد، باید در سیاست «حدیث سازی» امویان جستجو کرد.^۱ این سیاست به ویژه در دوره معاویه با تمام قدرت و با نهایت ظرافت و زیرکی انجام شد و سرمشق دیگر خلفای اموی گردید.^۲ جعل کنندگان احادیث که متأسفانه عمدتاً از به اصطلاح اصحاب و درک کنندگان محضر پیامبر بودند در واقع با معاویه وارد یک معامله سخیف شده بودند. دین خود را به دنیای معاویه می‌فروختند و معاویه دنیای آنان را تامین میکرد. در دوره‌های بعد که شمار اصحاب رو به کاهش نهاد بنیامیه از تابعین و از تابعین تابعین کمک می‌گرفتند و اینان از زبان اصحاب - گاه از زبان اصحاب بسیار باتقوا و پاکدامن پیامبر - خواسته‌های خلفا را بیان می‌کردند.

با روایات جعلی اولا امویان که از قریش بودند، حکومت خود را حکومتی الهی جلوه می‌دادند و ثانیاً به جامعه مسلمانان القا میکردند که آنها باید این خلفای قریشی را بپذیرند و تابع آنان باشند هر چند آنان علیه سنت و دین عمل کنند. به راستی با این تفکر آیا میشد علیه خلیفه قیام کرد؟ و آیا اگر شخصی چون امام حسین (ع) قیام میکرد آیا میشد با او همراهی کرد؟ و در نهایت اگر خلیفه فرمان جنگ با او را میداد آیا میشد از او اطاعت نکرد؟ شاید علمای عصر اموی که کار را به آن‌جا کشاندند که گفتند: «خلفا در نزد خداوند و روز قیامت حساب و کتاب و محاکمه ندارند»، نظر خود را از همین روایات اخذ کرده باشند.

نتیجه

مفهوم مشروعیت یکی از اساسی‌ترین مفاهیم علوم سیاسی و بنیادی‌ترین مسائل حکومتها و فرق به شمار می‌رود که از دیر باز توجه دانشمندان را به خود جلب کرده است. در این نوشتار علی‌رغم تعاریفی که از مشروعیت ارائه شده است نگارنده به این نتیجه می‌رسد

۱- جعل حدیث گاه به صورت ساختن حدیثی انجام می‌شده و گاه با افزودن عبارتی به حدیث یا تغییر عبارات آن صورت می‌گرفته است. پیشینه آغاز جعل حدیث را به دوران حیات پیامبر اسلام و گسترش آن را به دوره حکومت معاویه بن ابوسفیان برمی‌گردانند. درباره جعل حدیث کتاب‌هایی نوشته شده است که کتاب الموضوعات ابن جوزی (م: ۵۹۷ق) از نخستین آنها است. الْأَخْبَارُ الدَّخِيلَةُ نوشته شیخ محمدتقی شوشتری (م: ۱۳۷۴ش)، الموضوعات فی الآثار و الأخبار، از سید هاشم معروف الحسنی و یکصد و پنجاه صحابه ساختگی اثر سید مرتضی عسکری (۱۲۹۳-۱۳۸۶ش) از دیگر آثار در این زمینه است.

۲- ابن ابی الحدید در این باره مینویسد: «... ان معاویه وضع قوما من الصحابه و قوما من التابعین علی رواية اخبار قبیحه فی علی (ع) تقتضی الطعن فیهِ و البراءة منه، و جعل لهم علی ذلک جعلاً یرغب فی مثله، فاختلفوا ما ارضاه، منهم ابوهریره و عمرو بن العاص و المغیره بن شعبه و من التابعین عروة بن الزبیر...»



که مسأله مشروعیت همان پرسش از حق حاکمیت فرمانروایان می‌باشد. از نکات مهم و قابل تأکید آن که خداوند متعال منشاء ذاتی مشروعیت حکومت در اسلام است و از آن جا که چنین نیست که خود به جامه انسانها درآید و بر آنان حکم راند حتماً مرتبه‌ای از ولایت خود را از طریق پیامبرانش به خود پیامبر و به دیگر انسانها تفویض کرده است.

غالب مسلمانان معتقدند که در زمان حضور پیامبر خداوند حق حاکمیت را به پیامبر(ص) واگذار کرده است ولیکن اختلاف عمده بر سر منبع یا منابع مشروعیت حکومت پس از پیامبر(ص) می‌باشد. بطوری که این موضوع باعث انشعاب در اسلام و پیدایش دو تفکر دینی متفاوت در تاریخ اسلام شد. شیعه اعتقاد به مشروعیت الهی حکومت و نصب امام طی نص از جانب خداوند دارد و لیکن اهل سنت معتقد است که امامت و حکومت از راههای گوناگونی از جمله زور و غلبه، بیعت و انتخاب مردم، ولایتعهدی و استخلاف امام سابق منعقد می‌شود. در این مقاله همه منابع و مصادری که فقها و علمای اهل سنت در خصوص مشروعیت حکومت آورده‌اند، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. نگارنده بر این باور است که به دلیل تساوی ابنای بشر و نیز به دلیل آن که ولایت ذاتاً و مطلقاً از آن خداوند است اگر بخواهیم ولایت انسانی را بر دیگری و یا مردم بپذیریم باید دلیل منطقی داشته باشیم بر این که ولایت و حکومت از جانب خداوند و یا پیامبرش از طریق نص عام یا نص خاص برای شخصی جعل شده است.

بنابراین حکومت و ولایت بدون استناد به خداوند نامشروع است. و از آن جا که نظریه‌ها و آرای فرق اهل تسنن مستند به آیات قرآن و سنت پیامبر نیست بلکه به عنوان ملاک و برهان بیان می‌شود، عمل و سیره خلیفه اول و دوم و صحابه پیامبر(ص) است که اصل اختلاف نیز در همان جا است و به تعبیری دلیل عین مدعا است لذا نمی‌توان استدلالهای آنها را پذیرفت و هر کدام از مشروعیتهای مبنی بر زور و یا ولایتعهدی و یا مردمی را مورد قبول قرار داد.



منابع و مآخذ

- ابن ابی‌الحدید، عزالدین بن عبدالحمید، (۱۳۸۶ق)، شرح نهج‌البلاغه: داراحیاء الکتب العربیه.
- _____، (۱۴۱۲ق)، شرح نهج‌البلاغه، قم: اسماعیلیان.
- ابن حزم اندلسی، ابومحمد علی (بی‌تا)، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت: دارالجلیل.
- ابن سعد (۱۴۰۵ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دار بیروت.
- ابن‌طباطبایا (ابن‌نطققی)، محمد بن‌علی، (۱۳۶۷ش)، تاریخ فخری، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن‌فراء ابویعلی، محمدحسین، (۱۳۶۲ش)، الاحکام السلطانیه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن‌قدامه حنبلی، موفق‌الدین، (۱۹۷۲م)، المغنی، بیروت: دارالکتب العربی.
- آذری قمی، احمد، (۱۳۷۴ش)، ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، قم: مکتبه ولایت فقیه.
- آرون، ریمون، (۱۳۶۴ش)، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- الجاحظ، عمر بن بحر، (بی‌تا)، البیان و التبیان، بی‌جا: دار و مکتبه الهلال.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۵۸ش)، خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان، (بی‌تا)، البرهان فی التفسیر القرآن، قم: موسسه اسماعیلیان.
- بغدادی، خطیب، (بی‌تا)، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العربی.
- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۹۳۸م)، انساب‌الاشراف، جلد ۴، قسم ۲، اورشلیم: ماکس شلوسینگر.
- _____، (بی‌تا)، انساب‌الاشراف، جلد ۴، بغداد: افست.
- تفتازانی، سعدالدین، (۱۳۰۵)، شرح المقاصد، بی‌جا: مطبعه الحاج محرم افندی.
- جعفریان، رسول، (۱۳۶۹ش)، تاریخ سیاسی اسلام، تهران: وزارت ارشاد.
- _____، (۱۳۶۹ش)، تاریخ تحول دولت و خلافت، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
- _____، (۱۳۷۴ش)، تاریخ خلفا: از رحلت پیامبر (ص) تا زوال امویان (۱۱-۱۳۲هـ)، تهران: بی‌نا
- حلی، حسن یوسف، (۱۲۹۸ش)، الالفین، تبریز: دارطباعه فخر الحاج حاج ابراهیم.
- خطیب، عبدالکریم، (۱۹۷۵م)، الخلافه و الامامه، بیروت: دارالمعرفه.
- داداش‌نژاد، منصور، (۱۳۸۱)، «بستر تاریخی مفاهیم سیاسی-اجتماعی حادثه‌ی کربلا»، مجله



- روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۳۳، صص ۲۶-۶۶
- دینوری، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، (۱۳۸۷ق)، الامامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، قاهره: چاپ طه محمد زینی
- _____ (بی‌تا)، الامامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، بیروت: چاپ افست بیروت.
- دینوری، احمد بن داوود، (۱۹۶۰م)، الاخبار الطوال، قاهره: چاپ عبدالمنعم عامر.
- _____ (۱۳۶۸ش)، الاخبار الطوال، قم: چاپ افست.
- ذهبی، محمد بن احمد، (۱۴۱۰ق)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، بیروت: چاپ عمر عبدالسلام تدمری، (حوادث و وفیات ۶۱-۵۸۰هـ).
- راش، مایکل، (۱۳۸۷ش)، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- سهیلی، عبدالرحمن بن عبدالله، (۱۳۸۷-۱۳۹۰ق)، الروض الانف فی شرح السیرة النبویة لابن هشام، قاهره: چاپ عبدالرحمان وکیل.
- . زارعیان، منصوره، (۱۳۹۳)، «قومیت‌گرایی در عصر امویان» مجله پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، شماره ۱۴، صص ۷۹-۱۰۶.
- سمهودی، علی بن عبدالله، (۱۴۰۴ق)، وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، بیروت: چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید.
- سیوطی، عبدالرحمان بن ابی‌بکر، (۱۳۷۰ش)، تاریخ الخلفاء، قم: چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید .
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (۱۹۹۰م)، الملل و النحل، بیروت: دارالمعرفه.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۲-۱۳۸۷ق)، تاریخ الطبری: تاریخ الامم والملوک، بیروت: چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم.
- عالم، عبدالرحمن، (۱۳۹۰ش)، بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی.
- عسکری، سید مرتضی، (۱۳۷۱ش)، نقش ائمه در احیای دین، تهران: مجمع علمی اسلامی.
- فیرحی، داود، (۱۳۸۷ش)، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران: سمت.
- کوفی، ابن اعثم، (۱۴۰۶ق)، الفتوح، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، (۱۳۹۳ق)، الأحكام السلطانیة والولايات الدینیة، مصر: بی‌نا، چاپ سوم.
- مسعودی، ابوالحسن، (۱۴۰۴ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم: بی‌نا
- مسعودی، علی بن حسین، (۱۸۹۴م)، التنبیه والاشراف، لیدن: چاپ دخویه.
- _____ (۱۹۶۷م)، التنبیه والاشراف، بی‌جا: چاپ افست .



- نیشابوری، مسلم، (۱۳۳۴ق)، صحیح مسلم، تصحیح محمدعلی صبیح، مصر: الازهر.
- وینسنت، اندرو، (۱۳۷۱ش)، نظریه های دولت، ترجمه حسین بشریه، تهران: نشر نی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (بی تا)، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر



نگاهی به جایگاه عوامل جغرافیایی در روند انعقاد و تنظیم مفاد عهدنامه گلداسمیت

اسما بلوچزهی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۱۵

چکیده

جغرافیا یکی از ارکان اساسی در شکلگیری رویدادهای تاریخی محسوب میشود. اصولاً رخدادهای تاریخی در بستر مکان رخ میدهند. یکی از مصادیق عینی تأثیرگذاری عوامل جغرافیایی در تحولات تاریخی در مسئله تعیین مرزها و حدود سیاسی دولتها نمایان است. از جمله قراردادهایی که عوامل جغرافیایی نقش بسیار مهمی در روند اجرا و چگونگی تنظیم مفاد آن ایفا نموده میبایست به عهدنامه گلداسمیت اشاره کرد. از این رو تحقیق حاضر با روش پژوهشهای تاریخی با استفاده از الگوی مطالعات کتابخانهای درصدد است تا جایگاه مؤلفه‌های جغرافیایی بر نحوه انعقاد و مفاد عهدنامه مذکور را مورد بررسی قرار دهد. دستاوردهای پژوهش بیانگر این واقعیت است که ویژگیهای جغرافیایی خاص منطقه بلوچستان نه تنها در روند بررسیهای مربوط به تعیین خطوط مرزی دشواریهایی ایجاد کرد و موجب تعجیل در انعقاد این عهدنامه و فراهم شدن زمینه نقش‌آفرینی و دخالت هرچه بیشتر هیئت انگلیسی شد؛ بلکه ویژگیهای جغرافیایی این منطقه همچون کوهها، رودخانهها و بیابانها نقش مهمی در تعیین خطوط مرزی این منطقه ایفا کردند.

واژگان کلیدی: عوامل جغرافیایی، انگلستان، قرارداد گلداسمیت، بلوچستان، قاجار.



مقدمه

موقعیت جغرافیایی و شرایط اقلیمی همواره نقش مهمی در تعیین مرزهای سیاسی ایفا کرده‌است. به گونه‌ای که موانع طبیعی و ویژگی‌های قومی و فرهنگی یکی از عوامل مهم در تعیین خطوط مرزی در درازای تاریخ بوده‌است. انعقاد قراردادهای دوجانبه و چندجانبه با موضوعات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان حکومتها همواره نقش مهم و تعیین کننده‌ای در سرنوشت دولت‌ها و ملت‌ها داشته‌است.

در این میان مخصوصاً قراردادهایی که به حاکمیت ارضی یک حکومت مربوط میشوند از اهمیت بیشتری برخوردار هستند. به طور کلی در تاریخ ایران شاهد انعقاد معاهداتی میان حکومت‌های ایرانی و غیرایرانی هستیم که در آن براساس پیمانی دوجانبه اختلافات ارضی خود در مناطق مورد تنازع را حل و فصل مینمودند. دسته دیگری از این قراردادهای نیز وجود دارد که توسط بیگانگان منعقد گشته‌است. از جمله این قراردادهای مهم و تأثیرگذار در منطقه جنوب شرق ایران باید به قرارداد گلداسمیت اشاره کرد. براساس این قرارداد که در راستای تحقق اهداف استعماری دولت انگلستان صورت گرفت بخشی از بلوچستان ایران جدا گشته و تحت عنوان بلوچستان انگلستان درآمد.

فارغ از سایر مسائل مرتبط با عهدنامه گلداسمیت آن چه که در این تقسیمبندی جلب توجه میکند نقش‌آفرینی عوامل جغرافیایی در تعیین خطوط مرزی بلوچستان ایران و آن چه که بعداً به بلوچستان انگلستان و سپس پاکستان مشهور شد، میباشد. از این رو مسئله اصلی پژوهش حاضر پاسخ بدین پرسش است که عوامل جغرافیایی چه نقشی در فرایند انعقاد و تنظیم مفاد قرارداد گلداسمیت ایفا نموده‌اند؟ مدعایی که میتوان در برابر این پرسش مطرح نمود به این ترتیب است که مؤلفه‌های جغرافیایی هم چون اقلیم، ناهمواری، بیابان و جغرافیای انسانی در انعقاد این قرارداد و نحوه مرزبندی میان بلوچستان ایران و انگلستان نقش‌آفرینی کرده‌اند. تاکنون پژوهش‌های زیادی درباره قرارداد گلداسمیت صورت گرفته‌است.

این پژوهشها صرفاً به جنبه‌های سیاسی و نظامی این قرارداد پرداخته‌اند و جایگاه عوامل جغرافیایی بر تنظیم مفاد آن را نادیده گرفته‌اند. یکی از این پژوهشها «بررسی نقش استعمار در تعیین مرزهای شرقی ایران (مورد مطالعه: مرز ایران و پاکستان)، (سادات هاشمی، ۱۳۹۲)» است که نگارنده به نقش بریتانیا در تعیین مرزهای شرقی و اهمیت منطقه بلوچستان برای قدرتهای استعماری پرداخته‌است. در پژوهش دیگری با عنوان «تحلیل عوامل ژئوپلیتیکی مؤثر بر تکوین مرزهای شرقی و جنوب شرقی (اسفندیاری، ۱۳۹۴)» به بررسی عوامل مؤثر بر تعیین قراردادهای مرزی در جنوب شرق توجه کرده‌است. مجتهدزاده در مقالهای تحت عنوان



«نگاهی به چگونگی مرزهای خاوری ایران (مجتهدزاده، ۱۳۷۷)» به تجزیه بلوچستان بزرگ و نقش انگلستان در این باره اشاره کرده است. با نظر به این که پژوهشهای فوق صرفاً به تأثیر عوامل سیاسی و نظامی در انعقاد عهدنامه گلداسمیت پرداخته‌اند تحقیق حاضر دارای نوآوری است.

بستر تاریخی بحث

مرزها از جمله عوامل جغرافیایی مهمی هستند که همواره نقش مهم و قابل توجهی در تحولات تاریخی داشته‌اند (سادات هاشمی، ۱۳۹۲: ۶۶). منشأ شکلگیری مرز به تفاوت‌های انسانها برمیگردد. اما به صورت رسمی و در سطوح بالاتر به ویژه در سطح کشورها دیدگاههای متفاوتی درباره شکلگیری مرزها وجود دارد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۴۱). مرزها به طور کلی تعیینکننده حدود قلمرو حاکمیت و مالکیت یک دولت و نظام سیاسی هستند و کشورها و دولت‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازند (پیردشتی، ۱۳۹۴: ۱۳). اهمیت ژئوپلیتیک مرزهای جنوب شرقی ایران از آغاز قرن ۱۶م زمینساز حضور سیاسی و نظامی قدرتهای جهانی از جمله پرتغال، انگلیس و روسیه در این منطقه شد. حضور این قدرتها در زمان استعمار هند توسط انگلیس به اوج خود رسید (اسفندیاری، ۱۳۹۶: ۶۶). در دوره قاجاریه، پادشاهان این دودمان بر مناطق مختلف ایران حاکمیت کامل نداشتند.

در این دوره بسیاری از سرزمینهای تاریخی ایران بزرگ به طور رسمی و در چارچوب عهدنامه‌های مختلفی از ایران جدا شد، که بخش عمده از این تجزیه در جناح شمالی، شرقی و جنوب شرقی صورت گرفت (همان: ۷۰). تحولاتی که در قاره اروپا روی داد، موجب کشیده شدن میدان رقابت کشورهای اروپایی به دیگر قاره‌ها به خصوص آسیا شد. یکی از سرزمینهایی که اهمیت زیادی برای دولت‌های اروپایی داشت، هندوستان بود. در جریان رقابت اروپاییها برای تسلط بر هندوستان، سرزمینهای مجاور آن از جمله بلوچستان به عنوان معابر دسترسی بر آن سرزمین اهمیت خاصی یافت (بهزادی، ۱۳۷۲: ۱۲۱؛ ملکشاهی، ۱۳۸۷: ۲۰۰). منطقه بلوچستان با وجود آب و هوای گرم و خشک و کمی باران به دلیل مسئله هند برای انگلیس اهمیت فوقالعاده‌ای پیدا کرد. این مسئله موجب شد تا علاوه بر گسترش نفوذ استعماری انگلیس در این منطقه مقدمات تقسیم آن نیز فراهم شود (پرورش، ۱۳۹۷: ۷۵). از سال‌های بعد از سرکوب انقلاب مردم هند، دولت انگلیس درصدد بود سیم تلگرافی را بین لندن و هندوستان برقرار کند، از آن جایی که این خط تلگراف میبایست از ایالات جنوبی ایران و به خصوص سواحل بلوچستان و مکران عبور کند لذا این مناطق مورد توجه ویژه دولت انگلیس قرار گرفت (محمود، بیتا: ۹۰۳-۹۰۵).



به عبارتی در سال ۱۸۶۲م در دیوار دفاعی هندوستان تنها منطقهای که ترتیب قطعی برای آن مطابق نقشه انگلستان داده نشده بود منطقه بلوچستان بود در آن هنگام خان کلات قسمتهای شرقی بلوچستان را تحت اداره خود داشت و در غرب بلوچستان حاکمیت قطعی دولت ایران تنها تا محدوده بمپور گسترش داشت (بهزادی، ۱۳۷۲: ۱۲۱). از نظر ارتباط تلگرافی بین اروپا و هند بلوچستان مناسبترین موقعیت را از نظر اشراف بر خطالقیری و زمینی داشت و میتوانست فاصله سه ماهه خبری از کلکته تا لندن را به ده روز کاهش دهد (پرورش، ۱۳۹۷: ۷۴). گذشته از آن یکی دیگر از دلایل اهمیت بلوچستان برای انگلیسیها ایجاد منطقهای حایل در مرزهای هند به منظور جلوگیری از حمله کشور ثالث به این مستعمره زرخیز بود.

علیرغم این، احتیاط انگلیسیها و ترسی که آنها از حمله روسیه به هند از طریق بلوچستان داشتند باید گفت که بلوچستان در تهاجم به ایران تنها نقطه امن تاریخ است، که تاکنون هیچ تهاجمی از این منطقه به ایران صورت نگرفته است (همانجا).

قسمت شمالی این منطقه یعنی ناحیهای را که بلوچستان انگلیس میگفتند و تقریباً تا حوالی هیرمند امتداد داشت تماماً بیابان بایر و لمیزرع بود و رشته کوههایی که از منتهی الیه نقطه شمالی تا دماغه مندر در حوالی کراچی امتداد داشت به منزله سرحد شمال غربی هندوستان بود (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۲۷).

با این حال در پی شرایطی که به دلیل نفوذ دو قدرت بزرگ روس و انگلیس در ایران حاصل شده بود، ضلع خاوری ایران بیش از هر مکان دیگری به دلایل مهمی از جمله قرار گرفتن در مسیر استراتژیکی که هند و آسیای غربی را به یکدیگر متصل میکرد بستری مناسبی را برای دست اندازیهایی گسترده قدرتهای استعمارگر به ویژه انگلیسیها فراهم ساخته بود. در این میان انگلیسیها با مطالعه تاریخ دریافته بودند که ضلع شمالی غربی هند همواره از سوی مهاجمان و فاتحانی که از شرق و جنوب شرق ایران به هند تاختانند، آسیبپذیر بوده است. از این رو در جهت حفظ امنیت خطوط دسترسی زمینی و دریایی مستعمره خود یعنی هندوستان در معادلات ژئوپلیتیکی جایگاه ویژه‌ای برای مناطق شرق و جنوب شرق قائل بودند (اسفندیاری، ۱۳۹۶: ۶۸).

با عبور سیم تلگراف از بلوچستان برای برقراری ارتباط بین هند و اروپا، دولت انگلیس گلداسمیت را با چند افسر دیگر برای نقشهبرداری به بلوچستان فرستاد.

در جریان مذاکرات کمیسیون مرزی اول و دوم میان ایران و گلداسمیت نماینده انگلیسیها قراردادی بسته شد که باعث جدا شدن مناطقی از ایران از جمله میرجاوه و قسمتهایی از محدوده ماشکید شد. تا سال ۱۸۶۲م خط دفاعی برای حفظ هندوستان منطقهای که مطابق طرح انگلستان تعیین تکلیف نشده بود، ناحیه بلوچستان محسوب میشد (بهزادی، ۱۳۷۲: ۷۴).



۱۲۱). دولت انگلیس برای احداث سیم تلگرافی از کراچی تا جاسک با حکومت ایران وارد مذاکره شد. بنابراین در سال ۱۸۶۰ م یک عده از جمله گلداسمیت مأمور سیمکشی در سواحل بلوچستان بین کراچی تا جاسک شدند.

پس از ناامنی‌هایی که در این مقطع زمانی توسط عده‌هایی از سران بلوچ پیش آمد که محرک آن هم خود انگلیسی‌ها بودند آن دولت پیشنهاد تعیین حدود مرزی بین هند و ایران داد. دولت انگلیس سرفردریک گلداسمیت را از طرف خود در کمیسیون تعیین مرزی سال ۱۸۷۰ م حکم قرار داد. نماینده دولت ایران نیز میرزا معصومخان انصاری بود. پس از بحث و مذاکرات لازم نماینده انگلیس مرز ایران را از یک نقطه در مشرق گواتر تا کوهک تعیین کرد ناصرالدینشاه نقشه گلداسمیت را پذیرفت ولی خواهان بخشی از کوهک و اسپندک که در محدوده کلات قرار داشت، بود که باید داخل مرز بلوچستان ایران قرار می‌گرفت. همان طور که اشاره کردیم هرچند دولت ایران نقشه گلداسمیت را برای تعیین حدود مرزی از خلیج گواتر تا جالق قبول نمود و قرار شد خط سرحدی از جالق به کوهملکسیاه کشیده شود (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۴۰) اما اختلاف بر سر کوهک و بخشی از ماشکید هم چنان باقی ماند.

در این میان ابراهیمخان که حاکم بلوچستان بود از روی عصبانیت و ناراحتی از اصل تشکیل کمیسیون و تعیین سرحدات و به محض مراجعت هیئتهای طرفین از بلوچستان خودسرانه به اشغال و تصرف کوهک پرداخت (ملکشاهی، ۱۳۸۷: ۲۱۱) که این اقدام وی یکی از مهمترین عوامل تشکیل کمیسیون مرزی دوم شد. در واقع ترس انگلیسی‌ها از تصرف قسمتهایی بود که تعیین حدود نشده بود.

ترس انگلیسی‌ها از آن بود که با تصرف کوهک توسط ابراهیمخان، امکان داشت کوهک و نواحی اطراف آن در قلمرو ایران داخل گردد. کوهک برای انگلیسی‌ها خیلی اهمیت داشت. جدای از آبادانی این ناحیه نسبت به سایر مناطق باید به موقعیت ارتباطی بسیار مهم آن اشاره کرد. چنان که کوهک دژ بزرگی و ناحیه مستقلی به شمار می‌رفت، علاوه بر این از آنجا تا نزدیکی سیستان صاحب و سرپرست معینی نداشت، به عبارت دیگر تصرف کوهک امکان کنترل و اداره بخش بزرگی از بلوچستان، تا سرحد سیستان را به هرکس که آن را در اختیار داشت میداد به همین خاطر انگلیس در تصرف آن توسط خان کلات که تحت الحمایه وی بود پافشاری مینمود (بهزادی، ۱۳۷۲: ۱۳۶؛ سایکس، ۱۳۶۳: ۲۶۲؛ یغمائی، ۱۳۵۵: ۱۳۶).

در واقع پس از مدتی و در طی مذاکراتی قرار بر این شد که اولین ستون مرزی در شرق کوهک تعیین شود. به این ترتیب کوهک به طور رسمی به ایران داده شد؛ اما نخلستان‌های ماشکید جنوبی که شامل لادگشت نیز بود به حاکم خاران (کلات) واگذار شد. یکی از مناطق مورد اختلاف در این کمیسیون مرزی نخلستان‌های متعلق به طایفه یاراحمدزهی بود که



طبق حدود پیشنهادی در قلمرو خان کلات قرار میگرفت در حالی که این طایفه در قلمرو خاک ایران زندگی میکردند در نهایت این نخلستان‌ها به ایران واگذار گردید. با حل این اختلاف موافقتنامه به امضاء رسید ولی بخش عمده‌هایی از ناحیه ماشکید و از آن مهم‌تر میرجاوه و شهر آن و نقاط استراتژیک این منطقه از ایران جدا شد (سپاهی، ۱۳۸۵: ۲۱۵). در مورد حوضه آبریز ماشکید که در جریان تعیین حدود پیشنهادی بسیار از آن نام برده شده‌است باید گفت این نقطه در منتهیالیه شرق ایران قرار دارد و از شرق به پاکستان، از شمال به حوضه آبریز هیرمند، از جنوب به حوضه آبریز دریای عمان و از غرب به حوضه‌های دشت لوت و جازموریان محدود میشود. این رودخانه در قسمتی از جنوب کوهک در امتداد خط مرز جریان دارد (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۷۸) که در آن زمان و حتی در عصر حاضر دارای موقعیت جغرافیایی بسیار مناسبی بود. از این رو در این مقطع تاریخی با توجه به مناطق پیشنهادی در قرارداد فوق اهمیت پیدا کرد.

جایگاه عوامل جغرافیایی در روند انعقاد قرارداد گلداسمیت

شناسایی دقیق یک جامعه مستلزم در دست داشتن اطلاعاتی از وضعیت جغرافیایی آن منطقه است بنابراین آگاهی از اوضاع جغرافیایی بلوچستان به این جهت که موقعیت منطقه تأثیر فراوانی بر تحولات سیاسی-اجتماعی داشته است حائز اهمیت است. منطقه بلوچستان به دلیل شرایط خاص آب و هوایی دارای مسائل و مشکلات خاص در طی ادوار تاریخی بوده است. ویژگی‌های جغرافیایی این منطقه از جمله گرمای طاقت فرسا، کمبود بارندگی و نبود آب موردنیاز برای ساکنان آن، وجود گرد و خاک و بادهای صد و بیست روزه در این منطقه هم چنین نبود راههای ارتباطی برای عبور و مرور نمایندگان حکومت و هیئتهای نمایندگی سیاسی مشکلاتی را به وجود می‌آورد. این مولفه در روند انعقاد قرارداد گلداسمیت نیز مؤثر بوده‌است (پیری، ۱۳۹۴: ۶).

در این میان در مورد اقلیم مناطق مد نظر گلداسمیت باید گفت که نقاط موردنظر وی دارای اقلیم معتدل و خشک بودند. این اقلیم قسمتهای شمالی بلوچستان را میپوشاند و شهرهای زاهدان، زابل، خاش، میرجاوه و تا اندازهای سراوان در این محدوده قرار میگیرند. این مناطق کوهستانی هستند و دشتهای مرتفع در داخل کوهها واقع شده‌اند که به علت ارتفاع بیش از ۸۰۰ متر، در تابستانها چندان گرم نیستند (ابراهیمزاده، ۱۳۹۱: ۵۶). به نظر میرسد این مسئله یکی از دلایل انتخاب این نقاط توسط گلداسمیت بوده باشد. شرایط فصلی در خصوص سفرهای هیئتهای نمایندگی به این مناطق نقش مهمی را بازی میکرده است. به این ترتیب که وضعیت نامساعد آب و هوایی این منطقه موجب شد که در روند اجرای



این قرارداد و مطالعات مربوط به آن تعجیل زیادی صورت گیرد. سفر گلداسمیت در ماه‌های دسامبر و ژانویه به این مناطق صورت گرفته است (هدین، ۱۹۱۰: ۵۸۱). وی چهار بار، در تاریخ یازدهم، سیزدهم، هفدهم و بیست و چهارم ژانویه با بارانهای شدیدی مواجه شده است. همچنین هیئت نمایندگی گلداسمیت در طی مسافرت شان به شرق ایران از سال‌های گرسنگی و سال‌های بیباران مکرری صحبت میکنند (همان: ۵۹۷). اکثر هیئتهای خارجی سعی میکردند قبل از شروع گرمای بزرگ با طی کردن مسیر موردنظر خود را به بلوچستان برسانند. جدای از مشکلات اقلیمی به گفته یکی از اعضای هیئت نمایندگی در بعضی مناطق مثل برج افغان و بوله (ده کوچک در چند فرسخی نصیرآباد) در سیستان، تحصیل آذوقه هم برای آنها به سختی میسر میشده است. زیرا آنها نمیتوانستند آزادانه با رؤسا و امرای محلی مراوده داشته باشند (محمود، بیتا: ۹۸۶).

علاوه بر گرمای زیاد و آب و هوای نامناسب، به دلیل این که اغلب مسافرتها را در فصل پاییز و زمستان ترتیب میدادند، بیماریهایی مثل مالاریا، ذات‌الریه و سرماخوردگی اغلب بر اثر تغییرات جوی و استعداد مناطق در فصل پاییز و زمستان برخی از افراد هیئتهای نمایندگی را مبتلا میساخت که باعث ایجاد تلفاتی، چه در ساکنان این مناطق و چه در میان اعضای هیئتهای نمایندگی میشد. هوای سوزان و خشک اغلب نقاط بلوچستان و گرد و غباری که بر اثر وزش بادهای برخاسته و هوا را آلوده میسازد بر شدت بیماریهای جهاز تنفسی افزوده و به علت عدم دسترسی به وسایل تداوی در اهالی به شکل مزمن باقی میماند (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۷۹). بیابانی بودن منطقه بلوچستان نیز از جمله دیگر مؤلفه‌های موثر در روند انعقاد عهدنامه گلداسمیت بوده است. مناطق کمباران شرقی بخش وسیعی از بیابانهای ایران را به خود اختصاص داده‌اند. در حالی که از کمترین باران و شدیدترین دما و تبخیر آب برخوردارند. تقریباً ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع مساحت بلوچستان از زمینهای کویر و نیمه کویر پوشیده شده است (ناصر، ۱۳۴۵: ۳۱).

به گفته غراب «اگر از بالا نگاه کنیم فقط کوه و کویر میبینید آبادیها در پناه کوهها یا در دل صحراها گم شده‌اند. آن چه بیش از همه در این منطقه به چشم میخورد ترکها و شکافها و شیارهایی بود که شلاق باد بر چهره کوهها و بر گونه صحراها نشانده بود (غراب، بیتا: ۹۶).

ناهمواری نیز یکی از عوامل مهمی است که در روند انعقاد قرارداد گلداسمیت اثرگذار بوده است. نگاهی اجمالی به نقشه طبیعی ایران به خوبی میرساند که بلوچستان منطقه کوهستانی و مرتفعی است ولی ارتفاعات و برجستگیهای آن در همه جا به هم پیوسته نیستند. بلکه حفرهها و حوضه‌های پست داخلی ارتفاعات و کوهها را از یکدیگر جدا میکند.



مهم‌ترین این حفره‌ها عبارتند از: دشت لوت در شمال، حوزه جازموریان در مرکز و حفره هامون در شمال شرق. وجود ارتفاعات واقع شده در استان همراه با موقعیت بیابانی و کویری در شمال و غرب این استان از لحاظ اقلیمی سبب ایجاد آب و هوایی خشک و نیمه بیابانی شده است. این امر سبب ایجاد شرایط سخت طبیعی همراه با جمعیت کم و پراکنده خواهد شد. ناهمواریها و مناطق چین خورده بلوچستان از غرب به هسته مقاوم لوت، از شمال به سپر هلمند و از جنوب به حوزه مقاوم دریای عمان محدود میشود (ابراهیمزاده، ۱۳۹۱: ۶۰). کوه‌های مرکزی بلوچستان از جنوب بافت شروع شده و به تدریج از جنوب اسفندقه و کلاوشگرد و کهنوج رودبار گذشته بهکوه شهری متصل میگردد و از منطقه اخیر طوری عبور مینماید که جلگه رودبار و بمپور در شمال آن واقع میگردد و به تدریج از نواحی بشاگرد و فنوج و سرحه و آهوران و چامپ عبور کرده و در شمال ناحیه سرباز به کوههای بمپشت و بیرگ متصل و با تشکیل گذارهای هندوان و مزنیشت از کشتگان بهطرف پنجگور ممتد میگردد (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۸۲). در این میان کوه ملکسیاه با ارتفاع ۲۳۴۷ متر، در حوالی حرمک در نزدیکی زاهدان، مرز مشترک ایران، افغانستان و پاکستان است و از نظر زمینشناسی کوه آتشفشانی خاموشی است که تا مسیر میرجاوه و مرز ایران و پاکستان ادامه مییابد (همان: ۶۰).

پستی و بلندیها در اکثر مواقع اشکالات فراوانی را در تردد و حمل و نقل هیئتهای نمایندگی و وسایل همراهشان به وجود میآوردند (ناصح، ۱۳۴۵: ۳۱-۳۰). کوههای بلوچستان سنگی و مرکب از سنگهایی است که ورقه شده و بیاندازه سست است، بهطوری که در نتیجه بارانهای نایاب خیلی تغییر شکل داده و اشکال مختلفی به خود گرفته است، این کوهستانها عموماً خشک است، در نتیجه حرکت در آنها به واسطه عدم وجود آب بسیار مشکل و پر زحمت میباشد (سپاهی، ۱۳۸۷: ۱۸). کارشناسان ایتال کنسولت درباره موجبات عقب ماندگی بلوچستان علاوه بر اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی این منطقه وجود کوههای کرمان و کویر وسیع مرکزی میدانند که رابطه این سامان را از مناطق داخلی جدا میکند و این طور بهنظر میرسد که ارتباط این حوزه با دو کشور مجاور یعنی پاکستان و افغانستان سهلتر انجام میگردد تا مناطق داخلی ایران (ناصح، ۱۳۴۵: ۳۱-۳۰).

وضعیت ناهمواری در این منطقه باعث بروز مشکلات ارتباطی شده است که این خود می‌تواند انزوای جغرافیایی منطقه را تشدید نماید. به طور کلی ناهمواری زیاد، پستی زمین، بارانهای ناگهانی و شدید و طوفانهای قوی که گاهی چندین ماه طول میکشد در آب و هوا تأثیر کرده و کمبود آب را تشدید میکند (همانجا). گلداسمیت برای بررسی مرزهای بلوچستان از راه اصفهان به بمپور سفر کرد. زمانی که دانست به سبب دشواریها و اختلافات فراوان کاری از پیش نمی‌رود به دلایل جغرافیایی منطقه از راه سرباز و پیشین و گواتر و بوشهر به تهران



بازگشت (یغمائی، بیتا: ۶۷). با در نظر گرفتن وضعیت بسیار سخت جغرافیایی منطقه مرزی و این که هیئتهای نمایندگی آن زمان به جز شتر و الاغ وسایل دیگری برای ایاب و ذهاب و مطالعه مرز و علامتگذاری آن در اختیار نداشتند در حقیقت مدت عمل آنها به نظر بسیار کوتاه میآید لذا میتوان فرض کرد که انگلیسیها برنامه مطالعه شدهای در دست داشته و به هیئت ایرانی تحمیل نمودهاند (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۱۲۴).

نقش مؤلفه های جغرافیایی در تنظیم مفاد عهدنامه گلداسمیت

انگلیسیها با ایجاد نفاق بین خوانین و سرداران بلوچ توانستند مانع اتحاد و اتفاق آنان بشوند و در عین حال که آنها را بر علیه یکدیگر تحریک و تجهیز میکردند هر یک را نیز به طور جداگانه به مساعدت و هواخواهی دولت انگلیس مستظهر و امیدوار میساختند ضمناً از عدم توجه و غفلت اولیای امور ایران استفاده مینموده با فراغت بال در قطعات متصرفی به تنفیذ و تحکیم قدرت خود پرداخته بلوچستانی به نام خانات کلات به وجود آوردند و بعداً ادعای مالکیت آن را نمودند و الا طبق سوابق تاریخی اساساً قطعهای به این اسم و رسم وجود خارجی نداشت خلاصه پس از آن که تمام قطعات بلوچستان شرقی را انگلیسیها به حیطة تصرف و نفوذ خود درآوردند خواستند برا تثبیت حدود و اراضی وسیع بین بلوچستان ایران و بلوچستان انگلیس مرزی قائل شوند بنابراین با استفاده از عدم توجه و بیاطلاعی دولت ایران قراردادها و موافقتنامهها و نقشجاتی را تحمیل آن دولت نموده و با استناد به آنها تجاوزات و تعدیات خود را رسمیت بخشیدند (همان: ۳۵).

میدانیم که برای تعیین خطوط مرزی از موانع طبیعی و انسانی استفاده میشود. استحکامات انسانی به ویژه در مناطقی کاربرد دارد که یک عنصر طبیعی و جغرافیایی مستحکمی که از آن بتوان به عنوان مرز استفاده کرد، وجود نداشته باشد. اما در اکثر موارد مرزها را با توجه به استحکامات طبیعی تعیین میکنند. اهمیت این مسئله تا آن جاست که در برخی موارد مؤلفه های جغرافیایی هم چون رودخانه، دریا، کوه، بیابان و غیره خود موجب میشوند تا به دلیل ایجاد یک مرز با ثبات در پس و پیش شدن خطوط مرزی نقشآفرینی نمایند. این مؤلفه در سراسر جغرافیای سیاسی جهان قابل مشاهده است. در ایران نیز عوامل جغرافیایی نقش مهمی در تعیین خطوط مرزی ایفا نمودهاند. به عنوان نمونه رودخانه های ارس و اروندرود به عنوان یک عامل جغرافیایی نقش مهمی در تعیین خطوط مرزی شمال و غرب ایران ایفا کرده اند. همین نقش را دریاچه خزر و خلیج فارس نیز به نوعی دیگر ایفا کرده اند. یکی از پیمانهای مرزی که عوامل جغرافیایی نقش مهمی در تنظیم آن داشت عهدنامه گلداسمیت بود.



در این عهدنامه هم جغرافیای طبیعی و هم جغرافیای انسانی بلوچستان بزرگ نقش تعیین کننده‌ای بازی نمود. در زمینه تأثیر عوامل طبیعی در تعیین خطوط مرزی عهدنامه گلداسمیت میبایست گفت که مناطقی که در قرارداد به عنوان خط مرزی تعیین شده‌اند در نواحی قرار گرفته است که دارای بیشترین ناهمواری است. یکی از مهمترین مؤلفه‌های جغرافیایی که در این میان مؤثر واقع شده کوهها هستند. به گونه‌ای که خطوط مرزی بلوچستان ایران و بلوچستان پاکستان (انگلستان سابق) در چند نقطه توسط کوهها تعیین گشته است. از جمله این کوهها می‌توان به کوه ملکسیاه، پرگ کوه و منطقه کوهستانی میرجاوه اشاره کرد. عامل جغرافیایی دیگری که برای تعیین خطوط مرزی از آن بهره گرفته شده است دشتهای بیابانها هستند. گلداسمیت مرزبندی را به گونه‌ای تنظیم کرده که مناطقی هم چون دشت غلامان سهم بلوچستان پاکستان گردد و به این ترتیب یک حاشیه امنی برای محافظت از حمله‌های احتمالی به هند ایجاد شود. جغرافیای انسانی بلوچستان بزرگ نیز نقش مهمی در مفاد قرارداد گلداسمیت ایفا کرد.

دولت انگلیس به منظور توسعه نفوذ خود در بلوچستان و تصرف تدریجی این سرزمین میان خوانین و سرداران بلوچ دشمنی افکند چنان که خصم خونی یکدیگر شدند. علاوه بر این ایجاد ناامنی و شورش توسط عده‌هایی از سران بلوچ که محرک اصلی آن خود انگلیسیها بودند یکی دیگر از عواملی بود که باعث شد دولت انگلیس پیشنهاد تعیین حدود مرزی بین ایران و هند را بدهد که ادامه آن فرستان گلداسمیت به عنوان حکم برای تشکیل کمیسیون مرزی در سال ۱۸۷۰م بود. در جریان تشکیل کمیسیون مرزی اول، ایران متوجه نقش سرداران بلوچ و تعیین مرز و حفظ حقوق ملکی ایران در بلوچستان گردید. ایندروالی بود که از سالها قبل انگلیسیها فعالیت‌هایی برای جلب سرداران بلوچ به سوی خود آغاز کرده بودند (علوی، ۱۳۹۱: ۹۰).

وحشت انگلیسیها از سرداران و خوانین بلوچ به حدی بود که گلداسمیت در یکی از نامه‌هایش به میرزا معصوم خان تأکید کرده بود که «خوانین با اطلاع بلوچستان» و ابراهیم خان، نباید به همراه میرزا معصوم خان به منطقه پیشین که او به عنوان یکی از محل‌های مذاکره تعیین کرده بود، بیایند (همان: ۹۱). همچنین در زمینه نقش عامل انسانی در قرارداد گلداسمیت میتوان به اقدامات ابراهیمخان حاکم بلوچستان اشاره کرد. به عقیده سایکس ابراهیم خان با اعضای کمیسیون سرحدی ایران و کلات خوشسلوکی نکرد و وقتی ایلچی کلات بیخبر به بمپور وارد شد گلداسمیت با وضعیت مشکلی مواجه گردید (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۴۲).

گلداسمیت پس از تهیه نقشه‌های لازم با حالت غیردوستانه‌ای که در ابراهیمخان مشاهده نمود بازگشت به تهران را از راه بلوچستان و بم به صلاح ندید و پس از مسافرتش به گوادر از آن جا



به کراچی و از کراچی از راه دریا به بوشهر و از آنجا از طریق شیراز برای ادامه روند مذاکرات به تهران مراجعت کرد (بهزادی، ۱۳۷۲: ۱۳۱).

دامنه فتوحات ابراهیمخان به تدریج دولت انگلستان را مضطرب و نگران ساخته و به فکر چارهجویی انداخت، چه در صورت عدم مداخله و جلوگیری از اقدامات این سردار ایرانی دیری نمیپایید که تمامی حوزه حکومتی خان کلات که یکی از ممالک پوششی و دفاعی شمالغرب هند به شمار میرفت به دست ابراهیم خان به قلمرو ایران منضم شده و مرزهای جنوب شرقی ایران به رودخانه سند میرسید (همان: ۱۲۹). در جریان مذاکراتی که بین نماینده ایران و گلداسمیت صورت گرفت رفتار ایرانیها با مأمورین کلات آنچنان با بیاعتنایی و همراه بود که گلداسمیت از ملاقات هیأت‌های ایرانی و کلاتی جلوگیری نمود. در کنار مداخلات ابراهیم خان با هیأت نمایندگی، میرزا معصوم خان انصاری با راهنمایی و تشویق وی بر سر ادعاهای ایران در مورد سواحل مکران و سایر نقاط پافشاری مینمود. در نتیجه گلداسمیت برای دریافت دستورالعمل تلگرافی از حکومت هندوستان به گوادر رفت.

چنین به نظر میرسد که اساساً عزیمت مأمور انگلیسی به گوادر به بهانه تماس تلگرافی با هندوستان و سپس دعوت وی از کمیسر ایرانی برای پیوستن به او در آن محل به تنهایی، طبق نقشه و فقط به منظور جدا ساختن میرزا معصوم خان از ابراهیم خان و تلاش برای قبولاندن نظرات دولت انگلیس به کمیسر ایرانی به دور از کارشکنیهای حاکم مقتدر بلوچستان که به شدت با اهداف دولت انگلیس مخالفت میکرد، بوده است (همان: ۱۳۱). اختلاف نظرهای میان کمیسیونر ایران که از سوی حاکم بمپور، ابراهیمخان، حمایت میشد و کمیسیونر بریتانیا مورد حمایت خانکلات، اساساً از عدم اعتماد میرزا معصومخان نسبت به نیات واقعی گلداسمیت ناشی میگردد.

میرزا معصومخان در گزارشی برای وزارت خارجه ایران تأکید کرد چون مقاصد گلداسمیت از یادداشت‌های وی قابل فهم است، به همین خاطر به فرستادن کتابچه سوال و جواب خود با مأمور انگلیس به حضور اولیای دولت علیه اکتفا خواهد کرد و افزود که «این مأمور به جز حمایت و تقویت مأمور خانکلات و تحصیل سند که کج، تمپ، بلیده، موند، کوهک، اسپندار و بلکه بیشتر سرباز و دشت باهو تعلق به خان معزی الیه دارد خیال دیگر» ندارد و در پایان افزود که گلداسمیت از وی شدیداً دلگیر است، زیرا او در پیشبرد نیات گلداسمیت همکاری نمیکند (مجتهدزاده، ۱۳۷۷: ۳۰۰-۲۹۹؛ صفائی، بیتا: ۱۹۵).

گلداسمیت نیز سرانجام در برابر واقعیات اوضاع بلوچستان و دامنه گسترده فتوحات اخیر ابراهیمخان در آن حدود و اعمال مقتدرانه حاکمیتش در نواحی تازه فتح شده مجبور به تسلیم شد و در گزارش نهایی حکم انگلیسی که برای تصویب ناصرالدین شاه تقدیم گشت،



خط سرحدی ایران و کلات به این ترتیب توصیف شد: «از شمالیترین نقطه یا دورترین نقطه به دریا که حرکت کنیم خاک کلات از سمت مغرب محدود است به منطقه وسیع دیزک [دِزک] که متعلق به ایران است و مرکب از چندین ده و قصبه کوچک میباشد که قریه‌های سرحدی آن به نام جالق و کلاغان [کلهگان] موسوم است قدری پائینتر از دو قریه اخیر قصبه کوچک کوهک واقع است که با پنجگور و پاروم و سایر توابع آنها همه جزء کلات محسوب میشوند» (همان: ۱۳۵).

ابراهیم‌خان پس از انعقاد قرارداد بیتوجه به تصمیمات نماینده ایران و انگلیس در تعیین سرحدات، اقدام به تصرف کوهک کرد که این اقدام وی همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم یکی از دلایل اصلی تشکیل کمیسیون مرزی دوم شد. سایکس در سفرنامه خود نیز به این مسئله اشاره کرده و مینویسد: «خوشبختی دولت ایران در آن اوان این بود که شخصیت برجسته‌های مثل ابراهیم خان حکومت بلوچستان را داشت. وی اصولاً با تعیین حدود سرحدی مخالفت میورزید و از این لحاظ به محض این که گلداسمیت از آن حوالی خارج شد، بیدرنگ کوهک را به حیطة تصرف در آورد» (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۴۱).

در این میان از جمله عوامل دیگری که در انعقاد این قرارداد تأثیرگذار بود طایفه یاراحمدزهی بود. طایفه مذکور پس از تعیین حدود در جریان کمیسیون مرزی دوم در قلمرو خاک ایران زندگی میکردند کما این که نخلستانهای این طایفه که در قسمت ماشکید جنوبی شامل لادگشت نیز بود در حوزه تصرفی خان کلات قرار میگرفت (سپاهی، ۱۳۸۵: ۲۱۴).

با توجه به مسئله پیش آمده در نهایت در طی مذاکراتی این نخلستانها به ایران واگذار گردید و شاهد تأثیر عامل انسانی در نتیجه این قرارداد هستیم. همچنین در خصوص تعیین حدودی مرزی سیستان نیز که دومین مأموریت گلداسمیت بود باید خاطر نشان کرد که ناشادترین فرد نسبت به جریان و نتیجه داوری گلداسمیت در این منطقه، میرزا معصومخان انصاری بود که آشکارا کوشید با ایجاد مزاحمت هرچه بیشتر برای جریان کار داوری از تقسیم سیستان پیشگیری کند. گلداسمیت در کتاب خود، ایران خاوری از رفتار میرزا معصومخان نسبت به کمیسیون داوری بریتانیا فراوان شکایت دارد. سرپرسی سایکس فراتر رفته کمیسیونر ایران را متهم میسازد که «او مترصد کسب پول بود و فکر میکرد با تقویت ایده‌های نادرست میتواند منافع شخصی خود را تأمین کند» (مجتهدزاده، ۱۳۷۷: ۳۳۰؛ سایکس، ۱۳۶۳: ۳۶۸). طبق تحقیقات محلی دلایل مستقیمی که در سیستان به دست آمده آنطوری که تصور میرفته درست در نیامده، نه امیر قائن و نه میرزامعصومخان کمیسر ایران هیچ یک به هیئت نمایندگی مساعدت نکردند (محمود، بیتا: ۹۸۶). حتی کار به آن جا رسید که میرزا معصومخان به عنوان نماینده رسمی دولت ایران در کمیسیون تعیین حدود مرزی سیستان به همراه



امیر علمخان خریمه امیر قاینات و سیستان در نتیجه شکایت‌های گلداسمیت از آنها و با اعمال نفوذ شدید مقامات بریتانیایی در تهران، به اتهام اعتراض‌های بیمورد و کارشکنی‌های متعدد در کار کمیسیون مرزی در سال ۱۸۷۲ م به ترتیب از نمایندگی رسمی دولت در کمیسیون مرزی و حکومت سیستان بر کنار شدند.

آنطوریکه دولت انگلیس در محل تحقیقات نموده مقصودهای معینی را در موقع رأی حکمیت انجام دهد. در جهانآباد قلعه‌نادعلی، کوهک (کوهک واقع در سیستان)، اجازه ندادند صاحب منصبان دولت انگلیس داخل قلعه شده تحقیقات کنند، فقط در جلالآباد این اجازه داده شده آن هم تحت فشار. گلداسمیت تمام این کارشکنیها را یک نوع سیاستهای عادی فرض مینمود وی میکوشید مقاصد دولت‌های ایران و انگلیس را به طرز مطلوبی انجام دهد به همین دلیل بود که به هر وسیله ممکن تلاش میکرد مأموریت خود را به نحوه احسن انجام داده و نتیجه تحقیقات خود را عرضه دارد (همان: ۹۸۶).

نتیجه

در این نوشتار تلاش شد جایگاه جغرافیای طبیعی و انسانی منطقه بلوچستان را بر روند انعقاد و تنظیم مفاد عهدنامه گلداسمیت مورد بررسی قرار دهیم. ضعف و ناتوانی حاکمان قاجار در رویارویی با حریفان زورمند اروپایی خویش موجب تحمیل پیمانهای سیاسی تأسفاوری بر ایران گشت که مناطق بسیار ارزشمندی از خاک این سرزمین در جهات مختلف از آن جدا شد. قرارداد گلداسمیت از جمله این پیماننامهها بود که توسط شخصی موسوم به همین نام و با هدف ایجاد منطقه امن برای حافظت از هند در برابر تجاوزات احتمالی دولتهای ثالث منعقد شد. بر اساس این قرارداد بخش اعظمی از بلوچستان بزرگ تحت عنوان بلوچستان انگلستان از ایران جدا شد. گذشته از زمینهای انعقاد این قرارداد و آثار و پیامدهای زیانبار آن یکی از مهمترین مباحثی که در زمینه انعقاد عهدنامه گلداسمیت مورد بحث هست مسئله تأثیر جغرافیای طبیعی و انسانی این منطقه میباشد.

موقعیت اقلیمی خاص بلوچستان با مشخصههایی هم‌چون کمبود بارندگی، بیابانهای وسیع، ناهمواری و غیره موجب شد تا در روند انعقاد قرارداد گلداسمیت مشکلاتی به وجود بیاید و شرایطی ایجاد شود که زمینه نقض آفرینی هرچه بیشتر هیئت کارشناسی انگلیسی در آن فراهم شود. جغرافیای طبیعی ویژه بلوچستان موجب شده بود که گلداسمیت از مؤلفه‌های جغرافیایی هم‌چون کوهها و دشتهای در نحوه تعیین خطوط مرزی بهره لازم را ببرد. گذشته از این هیئت انگلیسی با ایجاد اختلاف میان سرداران بلوچ و ایجاد دنباله مرزی قوم بلوچ از جغرافیای انسانی این منطقه نیز به نفع پیشبرد اهداف استعماری خویش بهره‌برداری کردند.



منابع و مآخذ

- ابراهیم‌زاده، عیسی، (۱۳۹۱)، جغرافیای ناحیه‌های جنوب شرق ایران با تأکید بر سیستان و بلوچستان، تهران: سمت.
- احمدی، حسن، (۱۳۷۸)، جغرافیای تاریخی سیستان، جلد ۱، تهران: ناشر مؤلف.
- اسمعیل‌نژاد، مرتضی؛ سلیقه، محمد؛ بریمانی، فرامرز، (۱۳۸۷)، «پهنه اقلیمی استان سیستان و بلوچستان»، فصلنامه جغرافیا و توسعه، شماره ۱۱۲، صص ۱۰۱-۱۱۶.
- پرورش، علی؛ رئیسی، پرویز، (۱۳۹۷)، «واکاوی تحولات مرزی بلوچستان در دوره ناصری با تکیه بر اقدامات انگلیسیها و خان کلات»، تاریخ نو، شماره ۲۳، صص ۸۳-۱۰۰.
- پیری، محمد، (۱۳۹۴)، «چالش پادشاهان قاجار با حکمرانان محلی بلوچستان»، پژوهشنامه تاریخهای محلی ایران، شماره ۲، صص ۵-۲۳.
- پیردشتی، حسن؛ کمری، مریم، (۱۳۹۴)، «مفهوم مرز و سرحد و سیر تحولات» آن، فصلنامه رشد آموزش جغرافیا، شماره ۱۱۲، صص ۱۳-۱۹.
- جهانبانی، امانالله، (۱۳۳۸)، سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، تهران: بینا.
- سایکس، سرپرسی، (۱۳۶۳)، سفرنامه یا ده هزار میل در ایران، حسین سعادت نوری، تهران: انتشارات لوحه.
- سالار بهزادی، عبدالرضا، (۱۳۷۲)، بلوچستان در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشاری.
- سپاهی، عبدالعزیز، (۱۳۸۷)، اوضاع سیاسی-اجتماعی بلوچستان در دوره پهلوی دوم، استاد راهنما عباس سرافرازی، سیستان و بلوچستان؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- سپاهی، عبدالودود، (۱۳۸۵)، بلوچستان در عصر قاجار، قم: گلستان معرفت.
- سلطانی، مسعود؛ سادات هاشمی، صدیقه، (۱۳۹۲)، «بررسی نقش استعمار در تعیین مرزهای شرقی (مورد مطالعه مرز ایران و پاکستان امروز)»، مجله علوم سیاسی: علوم و فنون مرزی، شماره ۴، صص ۶۵-۹۳.
- صفائی، ابراهیم، (بی‌تا)، یکصد سند تاریخی در دوران قاجاریه، تهران: انتشارات بابک، چاپ دوم.
- علوی ناهوکی، نصرت‌خاتون، شعبانی، رضا، (۱۳۹۱)، «سیاستهای استعماری انگلیس در بلوچستان (سده نوزدهم میلادی)»، فصلنامه مطالعات تاریخ ایران اسلامی، سال اول، شماره ۲، صص ۷۸-۹۶.
- غراب، کمال‌الدین، (بی‌تا)، بلوچستان یادگار مطرود قرون، تهران: انتشارات کیهان.



- گنجی، حسن، (۱۳۵۳)، ۳۲ مقاله جغرافیایی، تهران: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب.
- محمود، محمود، (بیتا)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد ۳، تهران: انتشارات اقبال، چاپ چهارم.
- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۷۷)، «نگاهی به چگونگی شکلگیری مرزهای خاوری ایران»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۳۱ و ۱۳۲، صص ۴-۲۳.
- ملکشاهی، هاشم، (۱۳۸۷)، «انگلیس و جدایی بلوچستان»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۴۵، صص ۱۹۹-۲۱۴.
- ناصح، ذبیح‌الله، (۱۳۴۵)، بلوچستان، تهران: انتشارات فرانکلین.
- نیکبختی، سعید، (۱۳۷۴)، سفرنامه آهنگ بلوچستان، تهران: انتشارات ماهوان.
- هدین، سوین، (۱۹۱۰)، کویرهای ایران، مترجم پرویز رجبی: انتشارات توکا.
- یاری، احسان، اسفندیاری، مهدی، (۱۳۹۶)، «تحلیل عوامل ژئوپلیتیکی مؤثر بر تکوین مرزهای شرقی و جنوب شرقی ایران»، مجله علوم و فنون مرزی، شماره ۲، صص ۶۵-۹۵.
- یغمائی، اقبال، (۱۳۵۵)، بلوچستان و سیستان سرزمین پهلوانان سخت کوش، تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.



باز کاوی موردی رویدادهای مجلس دوره چهاردهم شورای ملی

حسن جلال پور^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۷

چکیده

سیزدهمین مجلس قانون‌گذاری در آذرماه ۱۳۲۲ ش به پایان رسید و پس از صد روز فترت، مجلس تاریخی چهاردهم در اسفند ۱۳۲۲ ش افتتاح شد. در واقع مجلس چهاردهم طولانی‌ترین، رقابتی‌ترین و بااهمیت‌ترین انتخابات در ایران دوره پهلوی بود. در پی حمله متفقین به ایران و برکناری رضاشاه از قدرت مبارزات شدیدی برای احراز کرسی‌های مجلس چهاردهم بین احزاب سیاسی مختلف که برای نخستین بار فرصت فعالیت انتخاباتی یافته بودند درگرفت. نکته مهم در مجلس چهاردهم تأثیر سایه متفقین و تحولات شکل گرفته در این مجلس بود. هدف این مقاله بررسی شرایط کشور پس از برکناری رضاشاه و در پی آن تشکیل مجلس چهاردهم و تحولات شکل گرفته در این مجلس در شرایط خاص کشور می‌باشد. روش پژوهش در این مقاله روش توصیفی-تحلیلی می‌باشد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که به دنبال برکناری رضا شاه و علارقم امید مردم به یک مجلس کارآمد پس از استبداد رضاشاهی اما تحولات مجلس نشان دهنده اختلاف بسیار میان نمایندگان و فراکسیون‌های مختلف در مجلس با حمایت دولت‌های بیگانه و عدم توجه به وضعیت کشور است که اندک اقدامات نمایندگان در جهت منافع کشور (سیاست موازنه منفی) را با چالش مخالفان روبه‌رو می‌کرد.

کلید واژه‌ها: مجلس چهاردهم، متفقین، رضاشاه، فراکسیون، نفت.



مقدمه

مجلس چهاردهم اولین انتخابات مردم ایران بعد از سقوط دیکتاتوری رضاخان به شمار می‌رفت که در این دوره با به وجود آمدن فضای باز سیاسی همه می‌توانستند در انتخابات شرکت آزادانه داشته‌باشند و تبلیغات کنند ولی به رغم وجود هیأت نظارت بر انتخابات، با اعمال نفوذ دولت، باز هم تقلب‌های انتخاباتی تکرار شد. براساس این گزارش مجلس چهاردهم زمانی آغاز به کار کرد که دو سال و نیم از جنگ جهانی دوم گذشته و با این وصف کشور هم‌چنان در اشغال قوای متفقین قرار داشت، استان‌های آذربایجان شرقی و غربی، گیلان، مازندران، خراسان و سمنان در اشغال شوروی و جنوب و غرب کشور در اشغال انگلیس بود و در این میان اکثر نمایندگان که از ادوار قبلی در مجلس حضور داشتند در این دوره نیز زمام امور را در دست گرفته و به جای توجه به حال مردم، سرگرم تسویه حساب‌های گذشته و زدوبند برای آوردن و بردن دولت‌ها شدند، به گونه‌ای که ظرف دو سال ۷ بار نخست وزیر و ۹ مرتبه اعضای کابینه را تغییر دادند.

در این میان هرج و مرج، ارتشا، اختلاس، کلاهبرداری، همراه با بی‌نظمی و بی‌ثباتی در همه امور مملکت حاکم شده و فقر، قحطی و گرانی نیز بیداد می‌کرد. از ویژگی‌های این مجلس این بود که احزاب و دسته‌جات سیاسی که پس از شهریور ۱۳۲۰ به وجود آمده بودند به فعالیت سیاسی و شرکت در انتخابات پرداختند و در مجلس چهاردهم گروه‌های سیاسی مشخص و معینی تشکیل گردید که اکثراً تصادم نظرات و عقاید آنان، موجب تشنجات بسیار می‌گردید. سوال این مقاله این است که چرا با وجود دیکتاتوری حکومت و ساختار حاکم بر حکومت پهلوی، مجلس چهاردهم رقابتی‌ترین و مهم‌ترین مجلس دوره پهلوی بود؟ و از سوی دیگر چرا با برکناری رضا شاه از قدرت باز این مجلس نتوانست از فرصت به دست آمده استفاده نموده و در حل بحران‌های داخلی و خارجی کشور موفق باشد؟ فرض بر این است که با مرگ رضاشاه و از سوی اشغال کشور توسط متفقین و ضعف دولت، فضای باز سیاسی و انتخاباتی رقابتی در کشور ناشی از شرایط موجود جامعه بود و بسیاری از افراد با دیدگاه‌ها و سلیقه‌های مختلف توانستند به مجلس راه یابند، از طرفی کسانی که وارد مجلس شده بود بیشتر وابسته به حزب و فراقسون‌های خود بوده و در جهت منافع حزبی و کشورهای خارجی حرکت می‌کردند.

پیشینه پژوهش

یکی از کتاب‌هایی که تحولات مجلس چهاردهم و اتفاقات پس از برکناری رضا شاه را بررسی کرده‌است کتاب ایران بین دو انقلاب، اثر آبراهامیان، است؛ آبراهامیان در این کتاب



به تحلیل تأثیرات متقابل سازمان‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی ایران از سده‌ی نوزدهم میلادی تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ می‌پردازد. نیروهای اجتماعی را به «گروه‌های قومی» و «طبقات اجتماعی» تقسیم می‌کند و با توجه به دستاوردهای جامعه‌شناسان تأثیرات نظام‌های سیاسی بر نظام‌های اجتماعی را بررسی می‌کند. آبراهامیان کارش را با تبیین ساختار اجتماعی سیاسی دوره‌ی قاجار و علل و پیامدهای انقلاب مشروطیت آغاز می‌کند، با بررسی دوره‌ی رضاشاه و سقوط او و سال‌های بحرانی شهریور تا ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ ادامه می‌دهد و بر این دوره، به‌ویژه تأثیر و تأثرهای نیروهای سیاسی، تأکید می‌کند.

کتاب مهم دیگر در این زمینه گزند روزگار (خاطراتی از تحولات فارس در آستانه جنگ جهانی دوم)، اثر نصرالله سیف پور فاطمی، است. کتاب گزند روزگار در واقع خاطرات نویسنده کتاب، آقای سیف پور فاطمی است. وی از دوران خدمتش در استانداری فارس سخن را آغاز نموده که مقارن است با سال‌های پایانی حکومت رضاشاه و همچنین دوران نمایندگی‌اش در مجلس چهاردهم شورای ملی. آن چه در مورد کتاب حائز اهمیت است، دو مورد می‌باشد اول آن که از حوادث و تحولات فارس در دوره استانداری خویش اطلاعات دسته اول و بکری به خواننده ارائه می‌دهد که خود شاهد آن بوده‌است و در منابع دیگر مشاهده نشده‌است. رویدادهایی از قبیل تحولات فارس و انتخابات مجلس دوره چهاردهم در این منطقه و دوم آن که سیف پور فاطمی توانست میان حوزه‌های ذی‌نفوذ محلی و جلب پشتیبانی و همکاری ادارات دولتی مرکز، همچنین همراهی با مراکز قدرت مانند تشکیلات لشکری بعد از شهریور ۱۳۲۰ تعامل و همراهی ایجاد نماید که در هیچ یک از منابع منتشرشده در این دوره، مشاهده نشده است. منبع مهم دیگر کتاب بحران دموکراسی در ایران (۱۳۲۲-۱۳۲۰)، اثر فخرالدین عظیمی، است نویسنده با مطالعه پرونده‌های سازمان اسناد دولتی انگلستان، طیف گسترده‌ای از روزنامه‌های ایرانی، خاطرات و نشریه‌های سیاسی، یک اثر تحلیلی بسیار جامع و مستند درباره سیاست‌های این دوره (دوران رضاشاه و برکناری و و حوادث مجلس چهاردهم و... تا کودتای ۲۸ مرداد) به رشته تحریر درآورده است.

یکی از منابع بسیار مهم کتاب خاطرات احمد آرامش است که خود در تحولات سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ حضور داشته وی در دوران نخست وزیری قوام السلطنه به عنوان وزیر کار و از نزدیکان احمد قوام بود وی از همراهان قوام در حزب دموکرات قوام بود که هم زمان به جریانات غائله آذربایجان تشکیل شد.

کتاب خاطرات ابوالحسن ابتهجاج منبع مهم دیگری در این دوره تاریخی است که اطلاعات ارزنده‌ای را در اختیار خواننده قرار می‌دهد او در دهه ۲۰ مدیر عامل بانک ملی ایران و پایه‌گذار سازمان برنامه ریزی و توسعه در ایران بود وی در سال‌های بعد از برکناری رضاشاه



و آمدن آرتور میلسپو به ایران و سرو سامان دادن به امور مالی ایران از مخالفان به شمار می‌رفت که اطلاعات مفیدی را در سال‌های حضور این فرد آمریکایی در ایران در اختیار ما قرار می‌دهد.

خاطرات محسن صدر از نخست وزیران دوران پهلوی دوم می‌باشد وی در خرداد ۱۳۲۴ نخست‌وزیر شد. در دوره نخست‌وزیری او جنگ جهانی دوم به پایان رسید و نیروهای بریتانیا و آمریکا ایران را ترک کردند. خودداری شوروی از تخلیه ایران منجر به غائله آذربایجان شد. او در دوران نخست‌وزیری همواره مورد حمله نمایندگان مجلس شورای ملی بود. این منبع نیز اطلاعات مهمی را در مورد وضعیت اشغال ایران توسط قوای متفقین و خودداری شوروی از خروج از ایران و تحولات مجلس چهاردهم را در اختیار ما قرار می‌دهد.

وضعیت کشور مصادف با شکل‌گیری مجلس چهاردهم

سیزدهمین مجلس قانون‌گذاری سرانجام در اول آذرماه ۱۳۲۲ش به کار خود پایان داد و پس از قریب یکصد روز فترت مجلس تاریخی چهاردهم در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۲۲ش / اول ربیع‌الاول ۱۳۶۳ هـ ق / ۲۶ فوریه ۱۹۴۴م افتتاح و در اسفندماه ۱۳۲۲ش رسمیت یافت (شجیعی، ۱۳۷۲: ص ۲۲۲).

در واقع انتخابات مجلس چهاردهم طولانی‌ترین، رقابتی‌ترین و با اهمیت‌ترین انتخابات در ایران معاصر بود. مبارزات انتخاباتی که از خرداد ۱۳۲۲ش تا شش ماه پیش از مجلس سیزدهم آغاز شده بود در برخی از حوزه‌ها تاروهای نخست اردیبهشت ۱۳۲۳ش یعنی سه ماه پس از گشایش مجلس چهاردهم ادامه داشت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ص ۲۲۸). مبارزات شدیدی برای احراز کرسی‌های مجلس چهاردهم بین احزاب سیاسی مختلف که برای نخستین بار فرصت فعالیت انتخاباتی یافته بودند در گرفت. اگر چهارمجلس نخستین مشروطه را مستثنی نماییم انتخابات مجلس چهاردهم که در سال ۱۳۲۲ش صورت گرفت می‌بایستی در مجموع یکی از آزادترین انتخابات مجلس در ۷۲ سال عمر مشروطه (۱۳۵۷-۱۲۸۵) در ایران دانست. انتخابات این دوره از مجلس زمانی صورت گرفت که استان‌های شمالی کشور (خراسان، سمنان، مازندران، گیلان، آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی) در اشغال ارتش اتحاد جماهیر شوروی بود و نیروهای انگلیسی نیز در جنوب و غرب کشور مستقر بودند (مقصودی، ۱۳۸۰: ۵۹؛ شجیعی، ۱۳۷۲: ۲۲۵-۲۲۲).

از سوی دیگر احزاب و دسته‌های سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ش با مرام‌های مختلف سیاسی به فعالیت پرداختند و عوامل متنفذ داخلی نیز خواه‌ناخواه چون دوره سیزدهم انتخابات را تحت سلطه و قدرت خود داشتند و نمایندگان دوره چهاردهم مجلس تحت تأثیر اوضاع



اجتماعی و سیاسی روز در ضمن تشکیل گروه‌ها و فراکسیون‌های مختلف با خط‌مشی سیاسی خاص فعالیت پارلمانی خود را آغاز کردند. نکته قابل توجه در مجلس چهاردهم این بود که در این دوره رجال و عناصری که در تمام دوران عسردوم مشروطه از صحنه سیاست رانده شده بودند شرکت داشتند افرادی از قبیل سیدضیاءالدین طباطبایی عامل کودتای ۱۲۹۹ش که مدت ۱۲ سال دور از وطن (در فلسطین) اقامت داشت با کمک دولت وقت به عنوان نماینده مردم یزد انتخاب گردید همچنین دکتر محمد مصدق که او نیز از صحنه سیاست در عصر دوم مشروطه خارج بود به عنوان نماینده اول تهران وارد مجلس شد.

در واقع مجلس چهاردهم را باید اولین مجلسی دانست که پس از استبداد رضاشاه تشکیل شد و رضاشاه شاه با فشار نیروهای متفقین برکنار شد و در استعفانامه اش اداره امور کشور را به فرزندش تفویض نمود (آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳۲۰: سند شماره ۶۴۸۵۱پ) سایه متفقین نیز تا حدودی بر این مجلس تأثیر گذاشت و جز تعدادی از نمایندگان از سایر نماینده‌ها انتظار انجام کار مفیدی نمی‌رفت. از سوی براساس اسناد منتشرشده می‌توان گفت حضور نیروهای متفقین و اشغال ایران بدون کمترین مقاومت از سوی ارتش ایران بود (آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳۲۰: سند شماره ۳۲-۵۲۱۳۱) رضاشاه به فرزندش توصیه می‌کند که موازنه قوا را بین نیروهای متفقین حفظ کند (آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳۲۰: سند شماره الف ۱۱۲-۳۲۱۵-۱۰) اقلیت مجلس به رهبری دکتر مصدق و همراه با فراکسیون حزب توده و عناصر افراطی دیگر به رهبری کمیته مرکزی حزب توده در مقابل اکثریت مجلس به رهبری سیدضیاءالدین طباطبایی و دکتر طاهری و جلیلی در مقابل هم قرا گرفتند (شجیعی، ۱۳۷۲: ۲۲۵-۲۲۲).

در مورد آزادی انتخابات یا فرمایشی بودن آن نظرهای متفاوتی ابراز شده‌است بعضی از نویسندگان آن را کاملاً فرمایشی و مخدوش شمرده‌اند اما برخی گرچه به مداخله نیروهای متعدد در این انتخابات معترفند، معتقدند آزادی مبارزه انتخاباتی وجود داشته است مثلاً از دسته اول می‌توان عبدالصمد کامبخش را نام برد که نوشته است امید به این که انتخابات دوره چهاردهم نیز بتواند در محیطی آزاد برگزار شود وجود نداشت و عملاً هم دیده شد همان نیرنگ‌های سابق با اندکی استتار جریان یافت. اما نویسندگان دیگر معتقدند که مبارزات انتخاباتی مجلس چهاردهم به گونه‌ای آشکار برگزار شد (خامه‌ای، ۱۳۷۸: ۲-۱).

عده‌ای بر این عقیده‌اند که انتخابات مجلس چهاردهم بالنسبه آزادانه صورت گرفت در واقع یک دلیل عمده برای آزادی انتخابات ضعف عوامل اجرایی حکومت بود. در گذشته مجموعه‌ای از وزارت دربار، به همراه وزارت کشور از طریق استانداران، فرمانداران ارتش، نیروهای انتظامی و ژاندارمری انتخابات را سازماندهی و اجرا می‌کردند اما به دلیل فروپاشی سازمان حکومت



هیچ یک از ارکان و تشکیلات وابسته به دربار در وضعیتی نبودند تا بتوانند لیست نامزدهای موردنظر خود را تنظیم نموده برای اجرا به آن مجموعه ابلاغ نمایند شواهد و قرائین موجود حکایت از آن دارد که متفقین نیز در مجموع اصرار و تمایل زیادی به دخالت انتخابات نداشتند (مقصودی، ۱۳۸۰: ۵۹). هرچند در آغاز انتخابات سفارت انگلیس به کنسول‌های خود در مناطق مختلف گوشزد کرده بود که بهترین عناصر را تقویت کنند، نتیجه انتخابات نشان داد که افراد اندکی کرسی‌های خود را صرفاً به مداخله خارجیان مدیون بودند (آبراهیان، ۱۳۷۷: ۲۲۹).

از سوی دیگر شواهد و قرائین در دست است که انتخابات نیز کاملاً آزاد و به دور از دخالت‌های گروه‌های مختلف نبوده است. علی سهیلی نخست‌وزیر وقت و تدین وزیر کشور به جای آن که قانون اساسی را رعایت و برطبق تمایل عمومی انتخابات آزاد را تأمین کنند در انتخابات دخالت نمودند و جز در پایتخت و چند محل دیگر که به واسطه مساعی مردم آزادی‌خواه و دسته‌جات و احزاب انتخابات آنها تا حدودی بدون مداخله دولت انجام شد در سایر حوزه‌های کشور این حق مسلم ملی با مداخلات غیرمشروع داخلی و خارجی پایمال گردید و در نتیجه اکثریت مجلس چهاردهم از کسانی بودند که مورد قبول افکار عمومی نبودند (کی‌استوان، ۱۳۳۷: ۱۱).

علی سهیلی نخست‌وزیر از یک طرف به دوستان خود در مجلس سیزدهم قول کمک می‌داد، از سوی دیگر قبل از صدور فرمان انتخابات طی مصاحبه‌ای اعلام داشت که «من به این نتیجه رسیده‌ام که باید انتخابات کاملاً آزاد باشد تا ملت به حق قانونی خود برسد و مردم از حق خود استفاده کنند.» (ستاره، ۱۳۲۲، ش ۱۵۴۸: ۱) او در ضمن قول داد که حکومت نظامی در تمام کشور ملغی و آزادی مجامع و گروه‌ها هم تضمین خواهد شد (سیف پورفاطمی، ۱۳۷۹: ۲۸۵) ولی با آغاز انتخابات حکومت نظامی هنوز در تهران و دیگر ولایات سرکار بود و از آزادی مجامع و اجتماع هم جلوگیری می‌شد. رئیس انجمن انتخابات تهران، سیدمحمدصادق طباطبایی که کاندیدای تهران هم بود زبان به شکایت گشود و اعلام داشت که انجمن انتخابات تهران به اتفاق آراء تصمیم گرفته است مادام که حکومت نظامی برقرار است انتخاب شروع نخواهد شد و کلای دوره سیزدهم که میل داشتند انتخابات در آن دوره با حضور مجلس تمام شود به دولت فشار آوردند که در کار انتخابات تسریع کند.

حسین سمیعی، ادیب‌السلطنه، وزیر کشور تحت فشار و کلا استعفا داد و سیدمحمد تدین که دست نشانده و کلا و حاضر برای هرگونه قانون شکنی بود به جای او به وزارت کشور منصوب شد (همانجا). دربار و دولت در عین تظاهر به بی‌نظری و عدم دخالت در انتخابات با تمام قوا می‌کوشید که از نفوذ نمایندگان واقعی ملت به مجلس شورا جلوگیری نماید.



یکی از مواردی که در پرونده اعلام جرم به سهیلی نخست‌وزیر و تدین وزیر کشور ضبط و به تأیید کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی رسیده است: «میکده فرماندار شهرضا در کمیسیون دادگستری پیش چشم پانزده وکیل اقرار نمود که قبل از حرکت به شهرضا آقای سهیلی مرابه اتفاق آقای شیروانی به خدمت ایشان رسانده و فرمودند چون از قرار معلوم آقای شیروانی در محل محبوبیت دارند ولی قشقای‌ها با ایشان مخالفت می‌کنند شما سعی کنید از نفوذ آنها تاحدی که مقدور است جلوگیری و جدیت کنید ایشان وکیل شوند مخصوصاً فرمودند باید اسم شیروانی بیرون آید.» (جامی، ۱۳۷۷: ۱۷۸) با دخالت تدین وزیر کشور سهیلی در انتخاب دکتر مصباح زاده نماینده بندرعباس که وی اظهار کرد برای انتخاب شدن دکتر مصباح زاده از یک مرکز اقتدار (دربار) فشارهایی به بنده وارد شد که من مجبور شدم چنین دستورهایی بدهم. (همانجا) یا انتخاب آقای احمدقوام (قوام السلطنه) از دو نقطه (آباده و مشهد) که در محل اول کسی او را نمی‌شناخت و در محل دوم مغبوض جمیع طبقات بود (میهن، ۱۳۲۲، ش ۱۵: ص ۱). و یا در مورد دخالت بیگانگان در انتخابات مجلس چهاردهم می‌توان به دخالت مستقیم مأمورین از انگلیس که سیدضیاءالدین طباطبایی از صندوق یزد سر درآورد حال آن که موسی زاده قاضی دادگستری که در میان مردم زمینه انتخاباتی داشت توسط نیروهای انگلیسی توقیف شد (جامی، ۱۳۷۷: ۱۷۹). همه این موارد بهترین دلیل اجرای اصول لیست بازی از دوره چهاردهم است که می‌توان دخالت صاحبان قدرت و بیگانگان را به وضوح در انتخابات دید.

نظر اکثریت مردم ایران در این موقع این بود که آتیه کشور بسته به انتخابات دوره چهاردهم است و باید از فرصت استفاده کرده و نمایندگان مجلس انتخاب کرد که در فکر و عقیده آزاد و در عمل دارای تجربه و قدرت مقاومت در مقابل دشمنان داخلی و استعمارگران خارجی باشد. به علاوه همه معتقد بودند که مجلس چهاردهم بنیان‌گذار ایران بعد از جنگ دوم خواهد بود و کارهای این مجلس می‌تواند شالوده‌ای برای یک ایران آزاد و مستقل و توانا بری از ظلم و جور و فساد بریزد. متأسفانه با وجود همه کوشش‌ها و آرزوها خشت اول بنا را معمار کج گذاشت و تدین با همان حماقت مخصوص به خود اعلامیه‌ای منتشر ساخت: «نظر دولت این است که در هیچ جای این انتخابات و یا قانون حکومت نظامی دیده نشده است که جریان انتخابات با اجرای حکومت نظامی مانع‌الجمع و شروع انتخابات مستلزم‌الغای حکومت نظامی باشد.» (سیف پور فاطمی، ۱۳۷۹: ۲۸۶).

و در یک کلام به گفته نویسنده‌ای در روزنامه ستاره «دوره چهاردهم مجلس یا ایران زنده می‌شود یا می‌میرد و نگاه داشتن آن به حال احتضار امروزی میسر نیست» (ستاره، ۱۳۲۲، ش ۱۵۳۹: ص ۲) که خود وضعیت مجلس چهاردهم و کشور را در این زمان مشخص می‌کند.



فراکسیون‌های مجلس چهاردهم

مجلس چهاردهم هم با تشکیل چند فراکسیون و ایجاد اقلیت و اکثریت کار خود را شروع کرد، فراکسیون‌های ایجاد شده در مجلس به اقتضای منافع شخصی تشکیل می‌شد به همین دلیل افرا آن مرتباً کم و زیاد می‌شدند. سید مهدی فرخ یکی از رهبران فراکسیون دموکرات می‌نویسد: «به مقتضای آب و هوا اعضاء فراکسیون‌ها تغییر می‌کرد گاه کم می‌شدند و گاه زیاد منتهی آدمی هوشیار می‌بایست حدس می‌زدند که بادها از کدامین سو وزان است» (فرخ، ۱۳۴۷: ۶۵۶).

اقلیت و اکثریت مجلس به دنبال حوادث سیاسی و عوامل مختلف دیگر به وجود آمدند. اقلیت مجلس به رهبری محمد مصدق و همراه با فراکسیون حزب توده و عناصر افراطی دیگر و اکثریت به رهبری کسانی هم چون سیدضیاءالدین طباطبایی و دکترهادی طاهری و جلیلی قرا گرفت (شجیعی، ۱۳۷۲: ۲۲۳).

یکی از فراکسیون‌های مجلس چهاردهم، فراکسیون سلطنت طلب اتحاد ملی بود. این فراکسیون در مجلس سیزدهم با قریب به ۶۰ نماینده بزرگ‌ترین فراکسیون را تشکیل می‌داد. فراکسیون اتحاد ملی نه تنها موقعیت مسلط خود را در مجلس چهاردهم از دست داد بلکه اکنون در محاصره شش گروه مخالف زیر قرار گرفت. فراکسیون دموکرات، فراکسیون مهین، فراکسیون آزادی، فراکسیون مستقل فراکسیون توده و فراکسیون منفردین (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۴۵). اگرچه تعداد نمایندگان این فراکسیون که یکی از اصلی‌ترین جریان‌ات وابسته به محافظه کاران تلقی می‌شد کاهش یافته بود اما از پشتیبانی چهار نماینده برجسته سود می‌برد، عزت‌اله بیات (نماینده و عضو خانواده بیات اراک، ناصرقلی اردلان بزرگ خانواده و زمین‌دار در کردستان، دولت آبادی نماینده محافظه کار اصفهان و سیدمحمد صادق طباطبایی رئیس فرقه اعتدالیون) (همان: ۲۴۶).

کانون بعدی محافظه کاران فراکسیون مهین بود این فراکسیون در مجلس سیزدهم تشکیل شد و در جریان انتخاب مجلس چهاردهم توانست اندکی بر تعداد اعضایش بیفزاید و شمار آن به قریب بیست و پنج نماینده برساند فراکسیون مهین متحد فراکسیون اتحاد ملی بود و هر دو اساساً از یک جریان فکری محافظه کار وابسته به جناح راست سیاسی بودند. این دو حزب چند وجه اختلاف نیز با هم داشتند نخستین و مهم‌ترین اختلاف آنها در میزان حمایت و پشتیبانی‌شان از شاه و رابطه آنان با دربار بود اعضای فراکسیون اتحاد ملی اکثراً در دوران رضاشاه فعالیت سیاسی و اقتصادی داشتند و جزئی از نظام محسوب می‌شدند و خواهان تقویت شاه و افزایش قدرت سیاسی او بودند، اما شماری از اعضای فراکسیون مهین در زمان رضاشاه مورد غضب قرار گرفتند از جمله مهم‌ترین این افراد سیدضیاءالدین طباطبایی



نخست‌وزیر صد روزه دوران کودتا بود.

دومین اختلاف این بود که اعضای فراکسیون مهین ضمن آن که سلطنت را در اصول و چهارچوب قانون اساسی قبول داشتند اما با حاکمیت مطلق و بی‌چون و چرای شاه مخالف بودند. سومین اختلاف آنها در حوزه سیاست خارجی بود فراکسیون اتحادملی ضمن آن که به شدت مخالف نفوذ شوروی در ایران بود در عین حال اعتماد چندانی هم به انگلستان نداشت این فراکسیون چندان در پی ایجاد روابط گرم و صمیمانه با لندن نبود و در واقع فراکسیون اتحادملی مایل به روابط ایران و آمریکا بود تا ایران بتواند از آن کشور به عنوان یک قدرت سوم در مقابل اتحاد شوروی و انگلستان بهره‌برداری نماید. ولی برخلاف فراکسیون اتحادملی، فراکسیون مهین که بسیاری از اعضای آن از مناطق جنوب و غرب کشور بودند تمایل زیادی به گسترش روابط با انگلیس داشتند (مقصودی، ۱۳۸۰: ۶۱). اما وجه تشابه مهمی که میان این دو فراکسیون محافظه کار وجود داشت مخالفت جدی و اساس آنان با چپ بالاخص حزب توده بود از سویی فراکسیون اتحاد ملی اگر چپ و حزب توده در ایران تهدیدی جدی ایجاد نمی‌کرد حاضر به تحمل حزب توده بود اما مخالفت فراکسیون مهین با چپ عمیق بود.

از شخصیت‌های اصلی و با نفوذ فراکسیون مهین عبارتند از: دکتر هادی طاهری، هاشم ملک مدنی، مهدی نمازی، حیدرعلی امامی، عبدالله گله‌داری، نصراله سیف‌پور فاطمی، سیدضیاءالدین طباطبایی (همان: ۶۲؛ آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۴۶).

فراکسیون دیگر مجلس چهاردهم فراکسیون اتفاق یا آذربایجان بود در مجلس سیزدهم شماری از نمایندگان آذربایجان که از اشراف خاندان قاجار بودند به همراه تعدادی از نمایندگان دیگر مناطق شمال فراکسیونی را تشکیل داده بودند. اعضای این فراکسیون از اشراف و خوانین، تجار، ملاکین منطقه آذربایجان بودند رضاشاه ضمن آن که چندان به قلع و قمع اشرافیت قاجار نپرداخت اما در عین حال علاقه‌ای هم به آنان نداشت از سویی اعضای این فراکسیون نیز اصراری بر حمایت از شاه و دربار نداشته و خرجشان را از فراکسیون اتحادملی و مهین جدا می‌کردند. این نمایندگان در مجلس چهاردهم نام فراکسیون خود را از اتفاق یا آذربایجان به فراکسیون آزادی تغییر دادند. از اعضای فراکسیون آزادی می‌توان از افرادی مثل محمدولی فرمانفرمایان، امیرنصرت اسکندری، ابوالقاسم امینی، اسکندر مقدم و ابراهیم افخمی نام برد. یکی دیگر از فراکسیون‌های مجلس چهاردهم فراکسیون دمکرات بود که در نزد مخالفان به فراکسیون عشایر معروف بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۴۷). همان گونه که از نام آنان برمی‌آید اکثر اعضای این فراکسیون را روسای قبایل و طوایف جنوب و غرب کشور تشکیل می‌دادند مشخصه عمده این فراکسیون دشمنی آشکار آن با دربار، شاه و ارتش بود.



بسیاری از اعضای این فراکسیون در زمره روسای قبایل و طوایفی بودند که در زمان رضاشاه سرکوب شده بودند. از اعضای مهم این فراکسیون می‌توان از محمدحسین قشقایی، عباس قبادیان رئیس طایفه کرد کلهر در کرمانشاه که پانزده سال در زندان بسر می‌برد و بیشتر زمین‌های خانوادگی خود را از دست داده بود و سوم مهدی فرخ، معتمد السلطنه، وزیری که توسط رضاشاه برکنار و اکنون با کمک طوایف ساکن سیستان به نمایندگی مجلس چهاردهم انتخاب شده بود نام برد (همانجا)، اما در عین حال عواملی از قبیل حفظ امتیازاتی که عشایر به دنبال سقوط رضاشاه به دست آورده بودند، بازگرداندن زمین‌های از دست رفته در زمان رضاشاه حق حمل سلاح و کوچ‌های سالانه، جبران سختی‌های ناشی از سیاست اسکان اجباری و ترک شیوه زندگی ایلی در دوره رضاشاه باعث می‌شد که سه فراکسیون دموکرات-آزادی، (اتفاق-آذربایجان) و مهین که اکثراً از ملاک خان و جزء طبقه اعیان و اشراف بودند به هم متصل می‌ساخت.

فراکسیون دیگر مجلس چهاردهم فراکسیون مستقل بود که دربرگیرنده ۱۵ نماینده بود بیشتر شامل تحصیل کردگان مدرنی بودند که در زمان رضاشاه مشاغل بالای دولتی را اشغال کرده بودند. سابقه تشکیل این فراکسیون هم همانند فراکسیون‌های دیگر به مجلس سیزدهم برمی‌گردد. اینان وارثان فراکسیون عدالت مجلس سیزدهم به رهبری علی دشتی بودند، آنها به دو دلیل عنوان پارلمانی خود را تغییر دادند این فراکسیون به رهبری دشتی، دولتمرد غیراشرافی گروه برای نشان دادن عدم وابستگی فراکسیون به شاه و طبقه بالای زمین‌دار اهمیت زیادی قائل بود. همچنین از آن جا که اعضای فراکسیون کرسی‌های خود را مدیون سهیلی طرفدار آمریکا بودند خود را مستقل از انگلیس و اتحاد شوروی قلمداد می‌کردند این فراکسیون با پیوستن عباس مسعودی سردبیر روزنامه با نفوذ اطلاعات به آن تقویت شد (همان: ۲۴۸).

فراکسیون دیگر در مجلس چهاردهم فراکسیون توده بود شامل هشت تن از نماینده حزب توده می‌شد که اکثراً از رهبران حزب بودند مواضع فراکسیون توده منطبق بر سیاست‌های حزب توده بود. و گاهی اختلاف‌هایی میان این فراکسیون با فراکسیون‌های آزادی و دمکرات پیش می‌آمد.

آخرین فراکسیون مجلس چهاردهم فراکسیون منفردین بود ائتلاف سستی بود متشکل از حدود ۱۶ نماینده که معمولاً از رهبری مصدق به ویژه در مورد مسائل خارجی و موضوعات مربوط به قانون اساسی پیروی می‌کردند.

بنابراین هفت فراکسیون مجلس و متحدین آنها در بیرون از مجلس در مسائل مهم خارجی، اجتماعی و قانونی با یکدیگر اختلاف داشتند. در مسائل خارجی و به ویژه پس از جنگ سرد



فراکسیون‌های مهین و دمکرات‌ها طرفدار انگلیس، توده و آزادی طرفدار اتحاد شوروی، مستقل و اتحادملی طرفدار آمریکا و منفردین بی طرف بودند.

مخالفت با اعتبارنامه بعضی از نمایندگان

وقایع شهریور ۲۰ موجب شد که برای تجدید فعالیت رجال سابق کشور، رجالی که در بیست سال دوره دیکتاتوری اجباراً یا اختیاراً تن به عزلت و انزوا داده و در کارهای سیاسی و اجتماعی مداخله نداشتند میدان تازه‌ای پیدا شود.

یکی از این افراد سیدضیاءالدین طباطبایی عامل کودتای ۱۲۹۹ ش بود وی در خرداد ۱۳۰۰ ش ایران را ترک نموده و مدتی به اروپا و بعد در فلسطین به مشاغل آزاد پرداخته بود و در این زمان موقع را مغتنم شمرد مجدداً به ایران بازگشت. نخست‌وزیر کودتا نقشه خود را به این ترتیب آغاز کرد که بدو با آقای مظفر فیروز مصاحبه و علاقه خود را به بازگشت به ایران و قبول زمامداری اعلام کرد ولی چون این مصاحبه و تبلیغات اثر بخش نشد و افکار عمومی از آن استقبال نکرد طرفدارانش از فکر زمامداری او موقتاً منصرف شده و وی را به کمک سهیلی نخست‌وزیر وقت از صندوق انتخابات یزد بیرون آوردند تا عامل کودتا بتواند وظایفی را که به او محول شده بود در مجلس چهاردهم انجام بدهد (کی استوان، ۱۳۲۷: ۲۱-۲۲).

انتخاب سیدضیاء از یزد نه تنها بین طرفداران سیاست همسایه شمالی، بلکه در بین کلیه طبقات و عناصر اصلاح طلب و آزادی‌خواه سوء اثر نمود و ورود سیدضیاء این طور نشان می‌داد که برای مملکت خطراتی درپیش است. و ورود او ممکن است، مختصر آزادی که در نتیجه جنگ جهانی نصیب کشور شده‌است از بین برود لذا تنها وسیله مؤثر همان رد اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی بود تا جلو ورود او را به مجلس بگیرند. به دنبال این وقایع مردم از دکتر محمد مصدق نماینده اول تهران خواستند که با تبعیت از افکار عمومی و تعقیب نظر جامعه برای رد اعتبارنامه سیدضیاء کوشش و فعالیت نماید تا مشارالیه نتواند به نام نمایندگی ملت وارد مجلس شود. لذا مصدق در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ با اعتبارنامه سیدضیاء مخالفت کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۹۱؛ سیف‌پور فاطمی، ۱۳۷۹: ۳۲۷-۳۲۱). سرانجام پس از مناظره و بحث‌های بسیار عده مجلس ۸۶ نفر بود و پس از شمارش ۵۷ مهره سفید، ۲۸ مهره سیاه و نمایندگی وی با اکثریت ۵۸ نفر تصویب شد البته باید توجه داشت که رأی و قضاوت مجلس در این باب متکی به دلیل و براساس رعایت منافع و مصالح مملکت نبود و آن چه نتیجه امر را به این صورت درآورد احساسات شخصی و اغراض خصومت و حاصل توطئه و دسته بندی اکثریت نمایندگان بود.

دومین فردی که اعتبارنامه او در مجلس چهاردهم مورد بررسی قرار گرفت اعتبارنامه آقای



حاج رحیم آقاخوئی نماینده اول تبریز بود پس از این که اعتبارنامه وی مطرح شد مورد مخالفت آقای شریعت زاده نماینده بابل قرار گرفت و به دنبال آن اعتبارنامه وی مورد رأی واقع شد در آن جلسه ۹۹ نماینده حضور داشتند که ۴۸ موافق و ۴۸ مخالف اعتبارنامه آقاخوئی شمارش شد و سه نفر هم به واسطه امتناع رأی ندادند لذا اعتبارنامه تصویب نگردید عقیده اکثریت این بود که اعتبارنامه رد شده است ولی عقیده دکتر مصدق برخلاف اکثریت بود و آن را بلا تکلیف می دانست (از غندی، ۱۳۷۶: ۱۲۴؛ شجیعی، ۱۳۷۲: ۲۲۵-۲۲۲). سرانجام پس از بحث و مناظرات فراوان اعتبارنامه وی رد شد.

فرد دیگری که از تبریز اعتبار نامه او رد شد میرجعفر جوادزاده خلخالی (پیشه‌وری) بود، پیشه‌وری از طرف حزب توده ایران از تبریز کاندیدا معرفی گردید. وی در میان ۱۲ کاندیدای شهر تبریز در مجلس بعد از «حاج سید زین العابدین رحیم زاده خویی»، بیشترین آرا را کسب نمود و به عنوان نماینده دوم این شهر انتخاب شد (ایران، ۱۳۹۶، ش ۶۶۶۶: ۱۳). او در این باره می گوید به رغم محدودیت‌ها و فشار رژیم و تعداد کاندیداها من با ۱۵۷۸۰ رأی از طرف مردم تبریز به نمایندگی مجلس انتخاب شدم اما رژیم حاضر نبود پیشه‌وری در مجلس باشد رسیدگی به اعتبارنامه مرا به منظور زمینه‌سازی برای رد اعتبارنامه طول داد و سرانجام در ۲۲ تیرماه سال ۱۳۲۳ش مجلس با پنجاه رأی مخالف اعتبارنامه پیشه‌وری را رد کرد (ملازاده، ۱۳۷۶: ۱۰۴).

در جلسه رد اعتبار نامه پیشه وری، «سید ضیاء الدین طباطبایی» (نخست وزیر کودتای ۱۲۹۹)، «ایرج اسکندری» و «رحمانقلی خلعتبری» (از اعضای حزب توده) و... از مخالفان پیشه وری و افرادی چون دکتر «محمد مصدق» و «میر صالح مظفرزاده» (از مبارزان جنگلی و نماینده مردم رشت) و... از موافقان پیشه وری، در این جلسه بودند. پیشه وری فراکسیون پارلمانی ۹ نفره حزب توده را در رد اعتبار نامه خود مقصر می دانست (روزنامه ایران، ۱۳۹۶، ش ۶۶۶۶: ۱۳). شریعت‌زاده و تعداد دیگری از نمایندگان که با اعتبارنامه پیشه‌وری مخالفت کرده بودند، بر فشار و دخالت روس‌ها در انتخابات تبریز تأکید می کردند (لاجوردی، ۱۹۹۷: ۲۷۴-۲۷۵). سیف‌پور فاطمی درباره رد اعتبار نامه پیشه وری چنین آورده است که: «مخالفت با اعتبارنامه پیشه وری خیلی محرمانه شکا گرفت چند نفر از متولیان مجلس از قبیل دکتر طاهری (رهبر اکثریت مجلس) امیرنصرت اسکندری، ثقه الاسلامی، سرتیب‌زاده، امیر تیمور کلالی، علی اقبالی از خراسان دشتی، جمال امامی و چند نفر دیگر دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند که بدون سر صدا کار اعتبارنامه‌ها را تمام کنند. شریعت زاده مامور اجرای این نقشه شد و برای اینکه به مجلس وصله مخالفت با شوروی نچسپانند نام وکیل اول تبریز حاج رحیم خوئی را هم اضافه کرده او هم رد شد.» (سیف‌پور فاطمی، ۱۳۷۹: ۳۳۲-۳۳۳).



در بررسی رد اعتبار نامه پیشه وری دو نکته شایسته درنگ می‌باشد؛ نخست این که نمایندگان حزب توده در مجلس (فراکسیون توده) نه تنها دفاع مؤثری از پیشه‌وری ننمودند بلکه گویا چند نفر از آنها در رأی گیری نیز شرکت نکردند. نویسندگان روزگار در این باره چنین می‌نویسد: «موافقین اعتبارنامه و حتی خود پیشه وری معتقد بودند که حزب توده اقدام جدی برای تصویب اعتبارنامه پیشه وری نکرده و طبق گزارش روزنامه‌ها ایرج اسکندری و رحمان قلی خلعت بری از دادن رأی خودداری کردند.» (همان: ۳۳۳) نکته دوم تغییر رفتار خود پیشه وری پیش از رفتن به مجلس و پس از آن تا رد اعتبارنامه اش است. سف پور فاطمی در این باره می‌نویسد: «پیشه وری وارد مجلس شد ولی با کمال تأسف یک مرتبه لحن سخن و گفتار و طرز عملش به کلی عوض شد چون وکیل دوم تبریز بود با کمال بی‌اعتنایی حتی به نمایندگان حزب توده بدگویی می‌کرد.» (همان: ۳۳۲). انگیزه و شاید بهانه نمایندگان مخالف اعتبارنامه پیشه‌وری چگونگی برگزاری انتخابات در تبریز اعلام شده ولی بیگمان رفتار پیشه وری نیز در تشویق نمایندگان مخالف بی‌تأثیر نبوده است.

در جمع بندی آن چه درباره اعتبارنامه پیشه وری باید ذکر کرد این است که پیشه وری تا پیش از به زندان افتادنش همواره فرمان بر تصمیمات حزب کمونیست ایران که از باکو رهبری می‌شده بود، پس از اشغال ایران و رهایی از زندان ایفاگر نقش‌هایی بود که از سوی رهبران شوروی به او پیشنهاد می‌شد

. او برای انجام ماموریتی مهم نخست می‌بایست در افکار عمومی مطرح و شناخته شود و با ورود به حرفه روزنامه نگاری جای پای در افکار عمومی پیدا کرد و در تبریز با کمک حزب توده نامزد انتخابات شد تا در آذربایجان نیز شناخته شود و با نفوذ و کمک شوروی به مجلس رفته و با رفتارهای جنجالی بیشتر بر سر زبان‌ها بیفتد و سپس با رد اعتبارنامه اش چهره مظلومی از او ساخته شود برای سال دیگر که فرقه دمکرات آذربایجان تشکیل شد تا انگیزه تشکیل فرقه را به حساب اخراج او از مجلس بگذارند دکتر عنایت الله رضا معتقد است رد اعتبارنامه پیشه وری در مجلس نیاز شوروی‌ها در آن زمان بوده است (محمدقلی زاده، ۱۳۹۰: ۵۰۴) پس بنابراین شاید بتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که نمایندگان مجلس چهاردهم با رد اعتبارنامه پیشه وری ناخواسته در تکمیل سناریو چهره سازی و مظلوم نمایی شوروی‌ها از پیشه وری نقش ایفا نموده‌اند. از طرفی با بررسی زندگی پیشه وری به این حقیقت پی می‌بریم که او تا آن زمان هیچ‌گاه در تبریز نبوده‌است در حالت عادی کسی که نه زائیده شهری و نه در آن زندگی کرده که مردم او را بشناسند و در انتخابات تبریز به عنوان نماینده دوم از میان نه نماینده برگزیده شود. رسول جعفریان در کتاب خاطرات ایت‌الله مجتهدی می‌نویسد: پیشه وری حتی دو سال دیگر که رهبر فرقه دمکرات آذربایجان گردید



در میان معاریف تبریز او را مهاجری از قفقاز که در آن جا رشد و نمو یافته و تربیت شده می شناختند (جعفریان، ۱۳۸۱: ۲۴۸).

در واقع پیشه وری نه با توجه به زادگاهش در میان مردم تبریز بلکه با نفوذ شورویها و بیشتر با رأی مهاجرین قفقازی توانست به مجلس راه یابد و ایرج اسکندری معتقد است احتمالاً حزب توده تحت فشار روسها پیشه وری را در فهرست اسامی نامزدهای خود گنجانده است (اسکندری، ۱۳۷۳: ۱۴۶-۱۴۷). به دنبال این ماجرا پیشه وری در اولین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان به سمت صدر فرقه انتخاب گردید او در رهبری فرقه ماجرای ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ را آفرید و سپس مجلس ملی آذربایجان او را به نخست‌وزیری حکومت فرقه تعیین نمود و در پی این جریان بحران آذربایجان نیز شکل گرفت.

یکی دیگر از نمایندگان که اعتبارنامه‌اش در مجلس چهاردهم رد شد، آقای خوئی بود اعتبارنامه خوئی در جلسه قبل از ۲۳ تیر ۱۳۲۴ رد شده بود. در آن روز عده‌ای از نمایندگان خواستار رأی‌گیری به شکل مخفی شدند و سرانجام رأی‌گیری به آن شکل، نتایج شمارش آرا و مطابقت نداشتن تعداد رأی‌دهندگان با تعداد آرای به دست آمده موجب مناقشه‌های فراوانی در صحن مجلس شد اما به هر حال اعتبارنامه خوئی از نظر مجلس مردود دانسته شد. علاوه بر موارد فوق اعتبارنامه‌های حبیب‌الله دری نماینده درگز، حبیب‌اله محیط (نماینده سقز)، مراد و یکی (نماینده بلوچستان) اساساً مطرح نشد.

لغو اختیارات میلسپو

اقتصاد ایران پس از اشغال کشور به دست متفقین در شهریور ۱۳۲۰ در مرحله سقوط قرار داشت و این مسأله تهدیدی برای متفقین به شمار می‌رفت زیرا ایران به عنوان تنها راه امن و نزدیک به شوروی محسوب می‌شد. لذا عدم توانایی سازمان‌ها و دستگاه‌های دولتی ایران در برخورد و مقابله با مشکلات ناشی از جنگ یک بار دیگر مسأله استخدام مستشاران خارجی را برای دولت مطرح نمود (کیانی، ۱۳۷۹: ۵۳۱) پیشنهاد استخدام مستشاران خارجی برای دولت ایران اولین بار از طرف سرریدر بولارد سفیر انگلستان در تهران مطرح شد وی معتقد بود ایرانیان قادر به اداره امور خود نیستند (بولارد، ۱۳۶۲: ۸۸). دولت انگلستان از عدم تمایل ایرانیان به استخدام مستشار انگلیسی و علاقه آنها به مستشار آمریکایی کاملاً آگاه بود. استخدام مستشار در کل به نفع انگلیسی‌ها نیز بود زیرا هرج مرج و نارضایتی مردم به دلیل شرایط بد اقتصادی منافع انگلیس را چه در مناطق نفتی و چه در هندوستان به خطر می‌انداخت (سیلسون، ۱۳۶۸: ۲۴۳).

بنابراین پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ ش/۱۹۴۲م، به علت مواجهه دولت ایران با مشکلات فراوان



اقتصادی دولتمردان ایران آن گونه که ذکر گردید، تصمیم گرفتند، آرتور میلسپو را مجدداً استخدام کنند. قوام السلطنه نخست وزیر وقت در این اندیشه بود که مجدداً میلسپو را برای سروسامان دادن به وضع آشفته مالی ایران استخدام کند اما این اقدام در دوره سهیلی عملی نشد از این رو قوام لایحه استخدام میلسپو را به مجلس برد (عاقلی، ۱۳۷۷: ۲۸۹).

وی همکاری با آمریکا را یکی از اصول اساسی سیاست خود قرار داد (کیانوری، ۱۳۷۶: ۲۷۳). در آن دوره اکثر ایرانیان از سیاست همکاری با آمریکا استقبال می کردند زیرا مردم ایران از دو قدرت شوروی و انگلستان ترس داشته و به سیاست این دو کشور مشکوک بودند در حالی که آمریکا از نظر جغرافیایی بسیار دور از ایران بود و نمی توانست دارای منافع ارضی در ایران باشد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۶۳) بنابراین میلسپو با سفارش بولارد و قوام و همچنین با حمایت وزارت خارجه آمریکا در کابینه اول سهیلی با اختیارات وسیع و به عنوان رئیس کل دارائی استخدام شد این بار نیز ماموریت او این بود که اصلاحاتی در وضع مالی و اقتصادی ایران انجام دهد (ابتهاج، ۱۳۵۷: ۱۱۱). از دلایل علاقه دولت ایران به استخدام میلسپو موفعیت او در دوره اول ماموریت اش از آبان ماه ۱۳۰۱ تا خرداد ۱۳۰۶/اکتبر ۱۹۲۲ تا مه ۱۹۲۷ بود (صداقت کیش، ۱۳۵۷: ۱۳).

بنابراین مجلس دوره سیزدهم شورای ملی، در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۲۱ ش/ ۱۹۴۳ م، قانون استخدامی میلسپو را با سمت رئیس کل دارائی ایران تصویب کرد. در این تاریخ میلسپو به عنوان خزانه دار کل وارد تهران شد تا به جنگ، اوضاع آشفته مالی ایران، مسئله حمل و نقل و امور مالیه سروسامان دهد و مهم تر از همه به امرغله و مواد اولیه غذایی به ویژه گندم بپردازد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۷۱).

طبق قانون ۲۱ آبان ۱۳۲۱، رئیس کل دارائی وظیفه داشت وضعیت مالی ایران را بررسی و راجع به مالیات، موازنه بودجه، کارهای بانکی و گمرکی و سایر امور اقتصادی آن چه را که لازم است به دولت پیشنهاد کند (بوندارفسکی، ۱۳۵۸: ۲۸). عنوان رئیس کل دارائی به این معنا بود که فعالیت های میلسپو فقط جنبه مشورتی نداشت بلکه از امکانات اجرایی نیز برخوردار بود (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۳۳۱).

وی حق تدوین و تنظیم بودجه کل کشور، عزل و نصب، ترفیع مقام و نیز تعیین نحوه خدمت کلیه کارمندان وزارت دارائی و سایر سازمان های دولتی را دارا بود (مهدی نیا، ۱۳۷۱: ۵۷۹). همچنین کلیه قراردادهایی که ایجاد تعهد مالی می کرد باید مورد موافقت میلسپو قرار می گرفت و هر شخصی قبل از امضای هرگونه قرارداد یا تعهدات مالی در زمینه حمل و نقل، باید طرح آن را جهت ملاحظه و بررسی به وی ارائه می کرد (زرین کلک، ۱۳۸۳: ۶۶۶). میلسپو به کلیه مراکز دستور داد تا بدون موافقت کتبی اداره باربری راه، از اقدام به عقد یا



امضای قرارداد برای حمل و نقل توسط وسایل نقلیه موتوری جدا خودداری کنند زیرا قصد داشت وضعیت حمل و نقل ایران را به وسیله تجدید سازمان اصلاح کند (آرشیو اسناد ملی ایران، سال: بی تا ش ۱۲۸۹-۲۹۱۰۰، ۱۳۵ ط ۵ آج ۱، ص ۱) میلسپو از سوی دولت برای کالاهای بازرگانی، جبران هزینه صاحبان کامیون را نمی‌داد، میلسپو کرایه حمل و نقل کالا بین این دو شهر را افزایش داد (آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سال ۱۳۲۳: کارتن ۴۹، پرونده ۷۵-۷). وی همچنین این اختیار را داشت که در تمامی امور مربوط به حمل و نقل دخالت کند. به عنوان نمونه، هنگامی که اداره تشریفات وزارت امور خارجه ایران، از اداره نظارت بازرگانی خارجی درخواست صدور مجوز برای مرخصی یک دستگاه اتومبیل شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران از گمرک را کرد (همان: کارتن ۹، پرونده ۲۲-۷)، میلسپو اعلام کرد که طبق قانون، اجازه صدور پروانه ورود برای کلیه کالاهایی که به گمرکات ایران وارد می‌شوند (همان: کارتن ۴۹، پرونده ۹۲-۷). و نیز تمامی وسایل نقلیه موتوری، قطعات یدکی، لاستیک رویی و تویی، ماشین‌های سواری و باری که در انحصار دولت هستند تنها تحت نظارت وی، به عنوان رئیس کل دارایی هستند (همان: کارتن ۴۹، پرونده ۹۸-۷).

در این میان بودند کسانی که به مخالفت با میلسپو و اقدامات او پرداختند از جمله این افراد دکتر محمد مصدق بود. او به طور کلی با مستشاران خارجی و از جمله میلسپو مخالف بود. مخالفت با مستشاران خارجی، در باورها و اعتقادهای مشخص تری ریشه داشت؛ به این ترتیب که حضور مستشاران خارجی و استفاده از آنان در کارهای مملکتی، این مفهوم را ایجاد می‌کرد که ایرانیان ذاتاً قادر به در دست گرفتن سرنوشت خود نیستند و این با اصول ناسیونالیستی که در آن هنگام رو به گسترش گذارده بود در تناقض اساسی قرارداد داشت (عظیمی، ۱۳۲۷: ۱۱۷). هنگامی که قرارداد میلسپو، برای تمدید از طرف دولت به مجلس تقدیم شد مصدق به شدت با آن مخالفت کرد (فاوست، ۱۳۷۴: ۲۰۹).

مصدق در مجلس چهاردهم، با تمدید قرارداد وی مخالفت کرد و با سخنان خود در مجلس، علل این مخالفت را مغایرت قرارداد میلسپو با منافع و مصالح ملی بر شمرد. وی در بخشی از سخنانش بیان می‌کرد که ایرانی‌ها خودشان به خوبی قادر به اداره امور کشور خود هستند چنان که سال‌ها بلکه قرن‌ها بدون مستشار، مملکت را اداره کرده‌اند و نیازی به حضور مستشار ندارد (سحابی، ۱۳۸۰: ۱۴۸). مصدق در جلسه ۲۳ فروردین ۱۳۲۳ در انتقاد از سیدضیاء که از حضور مستشاران خارجی دفاع کرده بود اعلام کرد، وی با حضور میلسپو حتی در زمان رضاشاه نیز مخالف بوده‌است (مکی، ۱۳۶۸: ۵۱۱). مصدق می‌گفت چه کسی است که بگوید یک نفر خارجی، آن هم میلسپو، از چند نفر ایرانی به دارایی این مملکت دلسوزتر است (کی استوان، ۱۳۷۱: ۱۴۹).



طرح مصدق برای الغای قانون اختیارات ملیسپو، به دنبال طرح تحریم امتیاز نفت، نشان می داد که مصدق هر کجا که پای نفوذ سیاست‌های استعماری به میان می‌آمد مردانه می‌ایستاد (حجازی، ۱۳۷۵: ۳۱۷). فرد دیگری که با ملیسپو و اقدامات او مخالفت بود عبدالحسین ابتهاج که به پیشنهاد قوام رئیس بانک مرکزی ایران شده بود وی با قوام شرط کرده بود و هیچ خارجی نباید در بانک مرکزی حضور داشته باشد. ابتهاج اظهار داشت که علت این که افراد خارجی را در بانک نمی‌پذیرد این است که معتقد است هر کاری را که ایرانی بتواند انجام دهد، نباید به یک خارجی محول کرد و چون وی خود را در اداره کردن امور بانک ملی ایران، توانا می‌بیند حاضر نیست یک خارجی را با هر عنوان و منصبی در بانک ملی استخدام کند.

در این جلسه، ملیسپو با ریاست ابتهاج در بانک ملی موافقت کرد (ابتهاج، ۱۳۵۷: ۱۱۲-۱۱۳). اما پس از مدتی اختلافات ابتهاج و ملیسپو بیشتر شد، ابتهاج معتقد بود ملیسپو به جای این که وقت خود را صرف کارهای مهم کند، دائماً سعی دارد بدون آن که اطلاعی از کیفیت امور داشته باشد در تمام جزئیات دخالت کند. مثلاً در مورد نامه‌های وزارت دارایی که به فارسی نوشته می‌شود، اصرار دارد در کنار امضای وزیر، او هم امضاء کند؛ بنابراین وقت بسیاری صرف این کار می‌کند (همان: ۱۳۲-۱۳۱). فرد دیگری که با آمدن ملیسپو با مخالف بود الهیار صالح بود با افزایش اختیارات فوق العاده ملیسپو، حوزه اختیارات صالح کاهش پیدا کرد و اختلافات نیز بیشتر شد و به بروز کشمکش میان آنها انجامید در نهایت، این کشمکش با کنار رفتن صالح پایان یافت (طلوعی، ۱۳۷۴: ۲۵۶).

به این ترتیب، اختلافات ملیسپو و سیاستمداران ایرانی بیشتر شد تا جایی که ملیسپو، ابتهاج را از ریاست بانک مرکزی برکنار کرد (اطلاعات، ۱۳۲۳، ش ۱: ۵۵۸۹). شنیدن این خبر باعث اعتراض نمایندگان شد. آنان معتقد بودند ملیسپو چنین حقی ندارد (عبده، ۱۳۶۸: ۱۰۶۱).

استخدام دکتر ملیسپو و سایر مستشاران آمریکایی از اقدامات مجلس سیزدهم بود. بدتر از همه موضوع اعطای اختیارات مالی و اقتصادی به او بود که قانون آن در اردیبهشت ۱۳۲۲ ش از مجلس گذشت و به نام قانون سیزدهم اردیبهشت معروف گشت و به قول خود او دولتی در دولت ایران تشکیل داد (کی استوان، ۱۳۲۷: ۸۵). اختیاراتی که به دکتر آرتور ملیسپو داده شده بود تنها جنبه مالی و اقتصادی نداشت بلکه دارای جنبه سیاسی هم بود وقتی مجلس چهاردهم شروع بکار نمود از اجزای قانون ۱۳ اردیبهشت مدتی می‌گذشت و معایب و مفاسد آن از پرده بیرون آمده و آنهایی که عقیده داشتند اعطاء اختیارات به دکتر ملیسپو متضمن منفعت کشور است به اشتباه خود پی بردند ولی نمی‌توانستند مشکل را حل بکنند زیرا



او در مجلس هواخواهان بسیار داشت که از سیاست خاصی پیروی و از امتیازات نامحدود او استفاده می‌نمودند آنها استدلال می‌کردند «هرگونه ضدیتی با دکتر میلسپو در حکم ضدیت با دولت آمریکا است» (همان: ۸۸).

مخبرالسلطنه هدایت در خاطرات خود در مورد یکه‌تازی میلسپو می‌نویسد: «او یکدنده و بی‌کله است و حضور نیروهای آمریکایی در ایران بادی به دماغ او انداخته و اختیارات خود را از حد قانونی تجاوز داده و تصرف در اموری می‌کند که به او مربوط نیست و محتاج تصویب مجلس شورا است» (هدایت، ۱۳۶۳: ۴۳۰-۴۲۹). در این میان میلسپو طی نامه‌ای به بیات نخست وزیر نوشت و در آن علت برکناری ابتهاج را نداشتن موازنه فکری و رفتار خشن و خود پسند او اعلام کرد و میلسپو ادامه کار خود را منوط به برکناری ابتهاج دانست در این میان بیات با پذیرفتن شرایط میلسپو با استعفای او موافقت کرد و اکثریت نمایندگان مجلس با استعفای او موافقت کردند و میلسپو در اسفند ۱۳۳۲ش ایران را ترک کرد. در واقع شکست گروه میلسپو ریشه در شبکه‌ای از عوامل پیچیده و بهم پیوسته داشت که شامل برداشت خود میلسپو از جامعه ایران و برخورد متکبرانه او نسبت به دولتمردان از یک طرف و نقش اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا نسبت به ایران از سوی دیگر می‌شد.

قانون تحریم امتیاز نفت

موضوع مهمی که در اواسط پنجمین ماه از صدارت ساعد در مجلس اتفاق افتاد و زمینه یکی از جدی‌ترین بحران‌های مجلس چهاردهم و حتی کشور را در پی داشت مسئله نفت بود. در زمان کابینه علی سهیلی (۱۳۲۲ش) نمایندگان دو شرکت آمریکایی استاندارد و اکیوم و سینکلر و نمایندگان شرکت انگلیسی شل پیشنهادهایی در خصوص علاقه‌مندی به کسب امتیاز استخراج نفت مناطق جنوب و جنوب غربی تسلیم دولت ایران کردند و دولت ایران به دلایل مختلف ترجیح می‌داد که این امتیاز را به شرکت‌های آمریکایی واگذار کند تا شرکت‌های انگلیسی، در واقع دلیل این که مقامات دولت ایران ترجیح می‌دادند امتیاز به آمریکایی‌ها واگذار شود این بود که ایرانیان نمی‌خواستند تمامی سواحل جنوبی ایران از غرب تا شرق تحت سلطه انگلیسی‌ها باشد و دوم این که دولت ایران می‌خواست تا با اعطای امتیازات نفتی به کمپانی‌های آمریکایی در جهت حفظ استقلال کشور در مقابل دو قدرت انگلیس و شوروی از حمایت آمریکا برخوردار گردد، و علی سهیلی نخست‌وزیر وقت به صراحت این موضوع را به سفیر آمریکا در تهران یادآور شد و گفت که: «ترجیح می‌دهد که امتیاز را به آمریکا بدهد» (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۸۹).

در این میان نه مجلس و نه مطبوعات چندان توجهی به آمد و رفت نمایندگان نداشتند و



موضوع در حد بررسی اولیه باقی ماند تا اینکه ساعد دولت جدید را تشکیل داد و در ۱۹ مرداد ۱۳۲۳ مسئله فعالیت شرکت‌های فوق توسط طوسی نماینده بجنورد و دکتر رضازادمنش از اعضای فراکسیون توده مورد انتقاد شدید و علنی قرار گرفت و ساعد نیز اظهار کرد که هیچ مذاکره و یا عقد قرارداد مخفی یا آشکاری در میان نبود و آمد و رفت‌ها کاملاً علنی بود ولی مطبوعات چپ از توضیحات ساعد قانع نشده و همچنان دولت ساعد را به خیانت و مذاکره مخفی با بیگانگان متهم می‌کردند (همان: ۱۹۰).

دراثنای این مذاکرات سفیر کبیر ایران در مسکو به دولت اطلاع داد که مقامات و وزارت خارجه شوروی قصد اعزام هیئتی برای مذاکره در باب تحصیل امتیاز نفت کویر خوریان را به ایران دارند سرانجام در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ (۱۱ سپتامبر ۱۹۴۴) سرگئی کافتارادزه S.Kavtaradze معاون کمیسریار ملی امور خارجه شوروی در رأس جمعی از کارشناسان نفتی آن کشور وارد تهران شد و با ساعد نخست‌وزیر وقت ملاقات کرد این هیئت درخواست امتیاز نفت استانهای شمالی را تسلیم دولت کرد (ذوقی، ۱۳۷۵: ۱۶۴-۱۶۳). کافتارادزه در دیدار با شاه ضمن گله و شکایت از ساعد و کابینه او نسبت به درخواست دولت شوروی برای تحصیل نفت شمال نارضایتی دولت متبوع خود را از روابط ایران و شوروی به شاه خاطرنشان کرد او به شاه هشدار داد که روابط اقتصادی دو کشور در آینده نیز بستگی به پاسخ دولت به درخواست شوروی دارد. اما شاه درخواست هیئت شوروی را رد کرد و آن را به عهده دولت و مجلس گذاشت.

در هر حال ساعد زیر فشار افکار عمومی و برخی از نمایندگان مجلس، در مجلس حضور یافت و اعلام کرد که دولت ایران کلیه پیشنهادهایی که برای تحصیل امتیاز نفت ارائه شده است اعم از انگلیس، روس و آمریکا رد کرده و تا پایان جنگ نیز به هیچ وجه آماده نیست در این باره با شرکت‌ها و کشورهای بیگانه وارد مذاکره شود (نجمی، بی‌تا: ۶۶۳؛ عاقلی، ۱۳۷۴: ۵۵۶؛ مذاکرات مجلس شورای ملی ایران، ۱۳۲۳: ۱۲۹۱). ساعد برای رد خواسته‌های روس و آمریکا دلایل ذیل را ارائه داد: ۱- حضور نیروهای خارجی در ایران. ۲- بی‌ثباتی و آشفتگی اقتصاد ناشی از جنگ. ۳- توصیه نمایندگان سیاسی ایران (ذوقی، ۱۳۶۸: ۲۱۷).

ساعد به دولت شوروی اعلام کرد که تا پایان جنگ هیچ‌گونه امتیازی را به کشور خارجی نخواهد داد و این کار با عکس‌العمل شدید وزارت خارجه شوروی مواجه شد (ساعد مراغه‌ای، ۱۳۷۳: ۱۸۱). مقصود اصلی دولت شوروی از گرفتن امتیاز نفت شمال، داشتن یک منبع اقتصادی و ایجاد موازنه نفوذ با انگلیس در ایران بود. سیاست دولت شوروی همواره این بود که از حضور نیروهای خود در ایران و از اتفاق نظری که با دولت انگلیس، رقیب دیرینه خود در ایران حاصل کرده بود و از فتوحاتی که پس از عقب‌نشینی سپاهیان آلمان از استالینگراد در جبهه مشرق اروپا نصیبش می‌شد و از کرسی‌هایی که برای دوستان و موافقان سیاسی



خود در مجلس شورای ملی به دست آورده بود، برای گرفتن امتیازهایی از ایران و از جمله امتیاز نفت به نحو احسن استفاده کند (زهتاب فرد، ۱۳۷۳: ۱۴۴).

روزنامه‌های حزب توده ساعد را مورد حمله قرار دادند و او را فاشیست و مرتجع می‌خواندند به عقیده وکلای حزب توده چون انگلیسی‌ها امتیاز نفت جنوب را در اختیار داشتند دولت می‌بایست امتیاز نفت شمال را هم به دولت شوروی بدهد تا موازنه برقرار شود. تظاهرات برعلیه ساعد در رشت، تبریز، اصفهان، قزوین، مشهد نیز به تحریک عمال شوروی حزب توده برپا شد (ذوقی، ۱۳۷۵: ۱۷۱). ساعد، ناگزیر در مجلس، توضیحاتی درباره مذاکرات شرکت‌های خارجی داد و پس از او دکتر مصدق، نماینده نخست تهران با توجه به موقعیت کشور و کلیه جریان‌ها، سخنرانی مفصل و مشروحی درباره امتیاز نفت کرد و در پایان آن، طرح قانونی را عنوان کرد که به امضای عده‌ای از نمایندگان رسیده بود، که آن طرح، تصویب شد. طرح تصویب‌شده به این شرح است: «ماده اول: هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می‌کنند، نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت از هیچ‌یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و غیرمجاور یا نمایندگان شرکت‌های نفت و هرکس غیر از اینها مذاکراتی که اثر قانونی دارد، بکنند یا این که قراردادی امضا نمایند. ماده دوم: نخست‌وزیران و وزیران می‌توانند، برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران، معادن نفت خود را استخراج و اداره می‌کند، مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند. ماده سوم: متخلفین از مواد فوق، به حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دائمی از خدمات دولتی محکوم خواهند شد.

ماده چهارم: تعقیب متخلفین از طرف دادستان دیوان کشور، محتاج به این نیست که مجلس شورای ملی آنها را تعقیب نموده باشد و اجازه بدهد دادستان مزبور، وظیفه دارد که متخلفین از این قانون را بر طبق محاکمه وزراء، مصوب ۱۶ و ۲۰ تیرماه ۱۳۰۷ تعقیب نماید» (مدنی، ۱۳۶۱: ۱۴۴؛ صورت جلسه مجلس شورای ملی، ۱۳۲۳). دکتر مصدق در مجلس تاکید داشت که امتیاز جدیدی درباره نفت داده نشود و از سیاست موازنه منفی پیروی شود و چون دولت انگلیس، نفت جنوب را در اختیار داشت، از این نظریه استقبال می‌کرد. آمریکا نیز برای اینکه شوروی به نفت ایران دست نیابد، پذیرفته بود که فعلاً از گرفتن امتیاز، دست نگه دارد و مجلس چهاردهم محل برخورد سیاست‌های شوروی، انگلیس و آمریکا شد و مصدق و سیدضیاء در مقابل هم قرار گرفتند. تصویب طرح مصدق که به صورت قانون درآمد، جنجال زیادی به پا کرد. در مجلس، عده زیادی، مخالف آن بودند و هنگام بحث، هیاهوی زیادی به راه افتاد؛ اما سرانجام به تصویب رسید. دولت ساعد از زیر بار مسئولیت امتیاز نفت رها شد؛ اما مخالفان زیادی نیز پیدا کرد (عاقلی، ۱۳۷۴: ۵۵۷).



سرانجام بر اثر فشارهای دولت شوروی و حزب توده محمدمسعود نخست‌وزیر در آبان ۱۳۲۳ مجبور به استعفا شد. در این هنگام، بیشتر نمایندگان مجلس به نخست‌وزیری دکتر مصدق، تمایل نشان دادند، تا وی قضیه نفت را حل کند. مصدق نیز طی دو نامه به مجلس و شاه اطلاع داد که مقام نخست‌وزیری را به شرطی قبول می‌کند که امکان بازگشت وی به مجلس در صورت استعفا از نخست‌وزیری تضمین شود و چون با این امر موافقت نشد، «سهم السلطنه بیات»، به عنوان نخست‌وزیر، کابینه خود را تشکیل داد و اعلام داشت که همان سیاست نفتی ساعد را تعقیب خواهد کرد.

در این میان سیدمهدی فرخ رهبر فراکسیون دمکرات هم طرحی را به طور غیررسمی به نمایندگان مجلس پیشنهاد کرد مبنی بر اینکه تازمانیکه قوای خارجی در ایران وجود دارد واگذاری هرگونه امتیاز به هر یک از کشورهای اشغالگر غیرقانونی اعلام شود (فرخ، بی تا: ۳۶) اکثریت این طرح پیشنهادی را پذیرفتند و مقرر شد تا این طرح از سوی اقلیت و بخصوص از طرف دکتر مصدق به مجلس ارائه گردد.

در جلسه ۱۱ آذرماه ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی دکتر مصدق نماینده تهران در مقام موافقت با برنامه دولت بیات نطقی ایراد کرد و ضمن آن که استخراج نفت را توسط دولت ایران ضروری می‌شمرد در مورد سیاست موازنه هم گفت که این موازنه باید منفی باشد و نه موازنه مثبت. منظور از موازنه منفی را نیز چنین تشریح کرد که به هیچ یک از خواستاران امتیازات، نه به شمالی و نه همسایه جنوبی و نه دولت آمریکا امتیاز جدیدی داده نشود (مقصودی، ۱۳۸۰: ۷۱). این طرح با اکثریت آرا به تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی رسید. در این میان رحیمیان نماینده قوچان و حامی شوروی خواستار لغو امتیاز نفت جنوب شد و جز فراکسیون حزب توده بقیه به آن رأی منفی دادند.

در واقع علت درخواست شوروی برای نفت شمال تنها دستیابی به نفت نبود بلکه بیم و تشویش از نفوذ نیروهای بالقوه خارجی در شمال ایران سبب آن بود، یعنی دولت شوروی مقصد و هدفی مهمتر از یک امتیاز نفتی داشته است تحلیل دیگر اینکه اتحاد شوروی واقعاً به نفت نیاز داشت و ایران بهترین منبع تأمین نفت مورد نیاز شوروی محسوب می‌گردید. علت واقعی امتناع دولت ایران از واگذاری امتیاز نفت به شوروی را باید در سیاست و طرز تلقی غیردوستانه دولت شوروی نسبت به ایران جستجو نمود و دولت ساعد بهره‌برداری از نفت شمال ایران را توسط دولت شوروی با پایان استقلال و حاکمیت ایران مرتبط می‌دانست (ذوقی، ۱۳۷۵: ۱۸۸-۱۸۷).

این نظر دولت ساعد بدون دلیل هم نبود ایالات شمالی ایران به عنوان منطقه شمالی شوروی به سادگی می‌توانست از پیکر ایران جدا شود. سرانجام بحران نفت شمال موقتاً



پایان یافت ولی از همین زمان دولت شوروی برای تصاحب نفت شمال مسأله آذربایجان و کردستان را مطرح کرد و درصدد فشار به دولت ایران بود غائله آذربایجان و کردستان نیز دو واقعه مهم دوران مجلس چهاردهم بود که اثرات بسیاری را بر اوضاع نابسامان و آشفته کشور گذاشت.

بحران آذربایجان

در ابتدای اشغال ایران، اهمیت این کشور جهت ترانزیت کالا و مهمات جنگی به شوروی بود اما با گذشت زمان و شروع پیروزی‌های متفقین گسست و شکاف در بین متفقین آغاز و مطامع متفاوت هر کشور به تدریج نمایان شد. از فرصت به دست آمده یعنی ایران تحت اشغال، به ویژه دو کشور شوروی و انگلیس نهایت استفاده را یکی در کسب نفوذ و دیگری در حفظ نفوذ خود به عمل آوردند.

انگلیس از مدتها قبل امتیاز نفت جنوب را به دست آورده و ایران از سال‌ها پیش به ویژه پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه حیات خلوت سیاست آن کشور گردیده بود. جنگ جهانی اول قدرت این کشور استعمارگر را ضعیف ساخت و جنگ دوم ضربه دیگری بر پیکره فرتوت و نحیف استعمارگری این کشور وارد آورد. پس از اشغال ایران براساس پیمان سه جانبه در ۹ بهمن ۱۳۲۰ نیروهای اشغالگر نه تنها حق استقلال ایران را به رسمیت شناخته که تعهد کرده بودند ۶ ماه پس از اتمام جنگ ایران را تخلیه کنند. با نزدیک شدن زمان موعود، انگلیس نیروی خویش را به تدریج از ایران بیرون برد اما شوروی از انجام این اقدام سر باز زد. هنگامی که هنوز صحبتی از خروج نیروهای بیگانه از ایران نبود روس‌ها با اعزام هیأتی به سرپرستی کافتارادزه امتیاز نفت شمال را از ایران درخواست کرده بودند.

شوروی‌ها در این مورد ناکام ماندند چرا که با طرح ماده واحده ای از سوی مصدق مبنی بر عدم مذاکره درباره اعطای امتیاز نفت به دول خارجی تا پایان جنگ، که با خرسندی انگلیس و رأی نمایندگان مستقل و انگلوفیل مجلس به تصویب رسید، این کشور از دست یابی به امتیاز نفت شمال محروم شد. اما این به معنای انصراف شوروی و پایان کار نبود. این کشور برای دستیابی به این امتیاز مسیر دیگری را پیش گرفت که منجر به بحران آذربایجان شد. به طور مسلم می‌توان گفت که اگر کافتارادزه در مأموریت خود به نحوی از انحاء موفق شده بود هرگز ماجرای آذربایجان پیش نمی‌آمد (خامه‌ای، ۱۳۶۳: ۲۲۸؛ فاوست، ۱۳۷۴: ۲۲۷).

در روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان موجودیت خود را اعلام کرد. سپس سیدجعفر پیشه‌وری از کمونیست‌های قدیمی ایران که پس از انتخاب به عنوان نماینده تبریز، اعتبارنامه



اش در مجلس شورای ملی به تصویب نرسیده بود شعبه های حزب توده در آذربایجان را با حمایت نیروهای اشغالگر روس به فرقه ملحق کرده، آغازگر بحرانی شد که بیش از یک سال طول کشید. این بحران که با حمایت مستقیم شوروی ایجاد شده بود فی الواقع در حداقل تصور، نوعی گروکشی برای واگذاری امتیاز نفت شمال بود که در صورت تحقق و یا عدم تحقق این امر برای سیاست استعماری انگلیس صدماتی را به دنبال داشت.

اهداف شوروری از امتیاز خواهی در ایران ناشی از عواملی بود که با توجه به قراین و شواهد به چند نکته می شود اشاره کرد؛ اولاً به دست آوردن موقعیت برابر با انگلیس در ایران و کسب امتیاز نفت در شمال مشابه امتیاز نفت انگلیس در جنوب بود. و ثانیاً شوروی ها احتمالاً در صدد گسترش ارضی و در واقع ادامه سیاست روسیه قبل از انقلاب در قالب انقلاب کمونیستی و ضمیمه کردن ایران و یا شمال آن به اردوگاه شوروی بودند (خامه‌ای، ۱۳۵۳: ۲۲۷).

شاید هم عکس العملی در جلوگیری و نگرانی از گسترش نفوذ و امتیاز خواهی انگلیس و آمریکا (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۲۵۸) در ایران و بالاخص شمال ایران که آن را به نوعی حریم امنیت خویش می شمرد، بود. و یا این که شوروی ها در صدد کسب امتیاز نفت بودند تا به این وسیله اقتصاد نابسامان خود پس از جنگ را به این وسیله اندکی التیام بخشیده و مرحمی بر زخم های بی شمار ناشی از جنگ در این کشور باشد. با احتساب احتمالی دیگر، دریافت امتیاز نفت شمال توسط شوروی ها، محیط کارگری سوسیالیستی در منطقه شمال ایران تشکیل شده، خود زمینه مقایسه شرایط کارگران و کارمندان دو امتیاز (شوروی و انگلیس) را به دنبال می داشت که البته این هم ضربه ای بر پیکر امتیاز نفت جنوب می بود. شاید هم مجموع علل فوق انگیزه اصلی این حرکت شوروی را فراهم ساخت. احسان طبری درباره بحران آذربایجان با آوردن جمله از لنین که در آن به اشغال رسمی آذربایجان اشاره شده است چنین می نویسد: «سیاست شوروی در مورد آذربایجان به استقرار حکومت شورایی در آن سوی ارس شروع شد حزب همت، حزب عدالت، حزب سوسیال دموکرات (انجمن غیبی تبریز) و نیز عناصری که در جنبش ملی شیخ محمد خیابانی رخنه کرده بودند سیاست روسیه تزاری را در شکل تازه تعقیب می کردند و هدف آن جداسازی آذربایجان از ایران و الحاق آن به آذربایجان شوروی یعنی روسیه بود (طبری، ۱۳۷۸: ۷۱).

سرانجام با بیرون راندن نیروهای آلمانی و چرخش جنگ از سال ۱۹۴۴م/۱۳۲۲/۲۳ش به سود شوروی و نزدیک شدن ارتش سرخ به مرزهای اروپای غربی بار دیگر سیاست سلطه جویانه آن کشور در ایران قوت گرفت در این هنگام آنها دو هدف را همزمان پیگیری می کردند: ۱- گرفتن امتیاز نفت شمال. ۲- تجزیه آذربایجان از ایران.



استالین در سیاست خارجی شوروی نسبت به ایران، به نوعی سنت تزارها را دنبال می‌کرد. تضعیف یا از بین بردن نفوذ سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای، برقراری حکومتی طرفدار شوروی و اخذ امتیاز نفتی به ویژه در شمال ایران عمده‌ترین محورهای سیاست وی بود (بیانی، ۱۳۷۵: ۹۳) در ۲۱ خرداد ۱۳۲۴ کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی طرحی را برای ساماندهی یک شورش جدایی طلبانه در آذربایجان و سایر مناطق شمال ایران جهت اظهار نظر به مولوتف، وزیر خارجه شوروی، میرجعفر باقراف، صدر حزب کمونیست جمهوری آذربایجان شوروی و کافتارادزه فرستاد.

بررسی طرح در مرداد ۱۳۲۴ به پایان رسید و تشکیل فرقه دموکرات قطعی شد و در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ اعلامیه تاسیس آن به رهبری میرجعفر پیشه‌وری صادر شد و در ۱۵ شهریور کنفرانس ایالتی حزب توده در تبریز برگزار گردید. پس از یک رشته مذاکرات و گفتگوهای صوری و ظاهری، کنفرانس انحلال حزب توده آذربایجان را اعلام و از اعضا خواست به حزب دموکرات آذربایجان بپیوندند.

این حزب به زودی به علت اقدامات تجزیه طلبانه و تفرقه افکنانه به فرقه دموکرات آذربایجان معروف شد. پیوستن شعبات حزب توده در شهرهای آذربایجان و زنجان به فرقه دموکرات آذربایجان با هدایت و حمایت کنسول‌های شوروی و نیروهای ارتش سرخ همراه بود (صدری و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۷-۵۱). روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان به نام دولت ملی آذربایجان در تبریز اعلام موجودیت کرد و مجلس ملی آذربایجان در حضور کنسول شوروی گشایش یافت و پیشه‌وری به عنوان نخست‌وزیر، کابینه خود را به آن معرفی کرد (عظیمی، ۱۳۲۷: ۲۴۸). نقطه اوج بحران آذربایجان زمانی پیش آمد که دولت شوروی از فراخوانی نیروهایش از ایران در زمستان ۱۳۲۴ امتناع کرد.

احمد قوام به دنبال نظر موافق مجلس شورای ملی که در ۶ بهمن ۱۳۲۴ ابراز شده بود، در ۷ بهمن ۱۳۲۴ برای دومین بار از سوی محمدرضا پهلوی مأمور تشکیل کابینه شد و در ۲۸ بهمن ۱۳۲۴ کابینه خود را به مجلس معرفی کرد (سفری، ۱۳۸۰: ۱۶۳-۱۶۴). قوام تا دی ۱۳۲۶ که موفق به مهار بحران و حل آن شد در مقام صدارت باقی ماند. در زمان روی کار آمدن دولت قوام مجلس چهاردهم رو به پایان بود و بین مجلس چهاردهم و آغاز دوره پانزدهم مجلس دوره فترت چندماهه پیش آمد.

لذا وی پس از آغاز دوره فعالیت مجلس پانزدهم برای دولتش رأی اعتماد مجدد گرفت. قوام برای حل بحران آذربایجان، همه ظواهر امر را چنان چید که به نظر می‌رسید با شوروی رابطه بسیار خوبی را می‌خواهد پایه‌ریزی کند. تلگراف‌هایی وی به رهبران آمریکا، شوروی و انگلیس و تأکید به مودت و دوستی بین ایران و آن کشورها در این رابطه قابل تفسیر است.



ستالین تحت تأثیر فضای ایجاد شده از سوی دولت قوام، احمد قوام را «سیاستمدار بزرگ شرق» نامید و حزب توده را نیز وادار به حمایت از او کرد و از سفر احمد قوام به مسکو استقبال کرد دولت شوروی تصور کرد که می‌تواند بدون آنکه گرفتار درگیری‌های سیاسی بین‌المللی شود، امتیازات مورد نظر خود را از دولت ایران کسب نماید.

قوام در ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ عازم شوروی شد و دربارهٔ استخراج مشترک نفت در دریای خزر توسط ایران و شوروی از طریق تأسیس یک شرکت مختلط نفتی توافق به عمل آورد. در پی این توافق مولوتف اعلام کرد که مسألهٔ کردستان و آذربایجان ایران یک مسئله داخلی است و ابقاء یا انحلال احزاب دموکرات در این دو استان ارتباطی به اتحاد شوروی ندارد. وی سپس به طور شفاهی قول داد به تدریج بخشی از نیروهای خود را از قسمت‌های شرقی خاک ایران مانند مشهد و سمنان و شاهرود و غیره که دارای اوضاع آرامی بودند خارج نماید (میرزا صالح، ۱۳۹۷: ۱۸۲-۱۸۶).

قوام نیز در برابر فشارهای سرسختانه روس‌ها پذیرفت که پس از بازگشت به ایران عده‌ای از اعضای حزب توده را به کابینه‌اش وارد کند و قرارداد واگذاری نفت شمال را با نمایندگان اعزامی دولت شوروی امضاء کند، مشروط بر آن که شوروی نیز از فرقهٔ دمکرات آذربایجان حمایت نکند و قوای خود را از ایران خارج سازد. او در ۱۶ اسفند ۱۳۲۴ به تهران بازگشت. این قرارها به تدریج عملی شد.

در این میان قوام برای حصول بیشتر نتیجه چند روز پس از بازگشت از شوروی در ۲۶ اسفند ۱۳۲۴ نسبت به ادامهٔ حضور غیرقانونی روس‌ها در خاک ایران به سازمان ملل شکایت کرد که با حمایت انگلیس و آمریکا نیز همراه شد و موجبات جنگ تبلیغاتی غرب را علیه شوروی فراهم آورد (عظیمی، ۱۳۲۷: ۲۶۶-۲۶۷). ترومن، رئیس جمهوری آمریکا نیز در فروردین ۱۳۲۵ اولتیماتومی برای استالین فرستاد. در این اولتیماتوم گفته شده بود چنان چه نیروهای شوروی خاک ایران را تخلیه نکنند، آمریکا در ایران نیرو پیاده خواهد کرد (جامی، ۱۳۷۷: ۳۵۵) انگلیسی‌ها نیز صحبت از اشغال جنوب ایران در صورت عدم خروج نیروهای شوروی از شمال ایران کردند. شوروی بخاطر آن که مورد تهاجم شدید تبلیغاتی جهان قرار گرفته بود، سفیر جدید خود به نام سادچیکف را که در پی دیدار با احمد قوام در مسکو تعیین کرد بود در ۲۹ اسفند ۱۳۲۴ به تهران فرستاد و او را مأمور مذاکره مستقیم با احمد قوام کرد. پیرو مذاکرات قوام و سادچیکف، سفیر تام‌الاختیار شوروی در تهران اعلامیهٔ مشترکی در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ به امضای دو طرف رسید که عبارتند از:

- ۱- دولت ایران حزب توده را در قدرت سهیم سازد.
- ۲- ارتش شوروی ظرف یک ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه کند.



۳- از آن جا که حوادث آذربایجان یک موضوع داخلی است، باید ترتیبی مسالمت‌آمیز برای حل آن اتخاذ گردد.

۴- قرارداد ایجاد شرکت نفت ایران و شوروی تا انقضای مدت ۷ ماه برای تصویب مجلس پانزدهم پیشنهاد شود (سفری، ۱۳۸۰: ۱۷۵). روس‌ها پس از توافق با دولت قوام و انعقاد موافقتنامه نفت شمال دیگر حتی نامی از آذربایجان به میان نیاوردند بلکه صرفاً به اصلاح روابط خود با دولت ایران و استفاده از دوره پانزدهم مجلس شورای ملی برای به تصویب رساندن امتیاز دریافتی ناپایدار خود می‌اندیشیدند. ضمناً آنان از خرداد ۱۳۲۵ عملیات عقب‌نشینی مرحله به مرحله خود از شهرهای ایران را آغاز کردند. در این میان مجلس پانزدهم نیز قرارداد نفتی منعقد شده میان ایران و شوروی را پس از بحث طولانی با اکثریت آراء مردود اعلام کرد.

سیاست آبستراکسیون و مجلس چهاردهم

آبستراکسیون (نصاب شکنی) عدم حضور عمدی گروهی از نمایندگان مجلس در هنگام رأی‌گیری، به قصد از اکثریت انداختن مجلس و جلوگیری از تصویب یک لایحه یا طرح است. در اصطلاح سیاسی، به عمل یا کوشش اقلیتی از نمایندگان مجلس برای جلوگیری از اخذ تصمیم و تصویب قانون، با استفاده از ابزار قانونی گفته می‌شود. این جلوگیری می‌تواند با استفاده از ارائه نطق‌های پیاپی، طرح موارد وقت گیر در زمان رأی‌گیری و خروج از صحن مجلس برای از اکثریت انداختن جلسه و لغو دستور یا لایحه مورد بحث صورت گیرد. در دوره مجلس چهاردهم، این سیاست، یکی از مهم‌ترین سلاح‌های نمایندگان اقلیت بود که به وسیله آن، مجلس را از اکثریت می‌انداختند تا مانع تصویب قوانینی شوند که مورد نظر آن‌ها نبوده است.

به دنبال استعفای بیات ایران به مدت سه هفته دولتی نداشت سرانجام ابراهیم حکیمی برای مقام نخست وزیری معرفی شد. اما در این میان دولت حکیمی پس از ارائه برنامه هایش به مجلس نتوانست رای اعتماد مجلس را کسب کند و مجبور به کناره‌گیری شد (مشروح مذاکرات مجلس دوره چهاردهم، ۱۳۲۴: ۲۹۳). با شکست حکیمی نمایندگان اکثریت مجلس برای انتخاب نخست وزیر در مجلس گرد آمدند و از شصت و هشت نماینده حاضر در مجلس شصت تن به محسن صدر الاشراف رای اعتماد دادند (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۶۴). در این میان فراکسیون حزب توده، حزب آزادی، طرفداران دولت مصدق و فراکسیون ملی صدر را تایید نکردند ولی چون اکثریت مجلس با او موافق بودند کابینه خود را تشکیل داد (سمیعی، ۱۳۶۷: ۱۰). مهم‌ترین گروه مخالف دولت صدر در درون مجلس و به رهبری دکتر مصدق شکل گرفت



مصدق که از نحو رفتار اکثریت مجلس در انتخاب صدر رنجیده بود رهبری گروه مخالفان را به همراه سی تن از نمایندگان در مجلس بر عهده گرفت، در بیرون از مجلس نیز حزب توده و عده ای از نمایندگان متمایل به چپ به مخالفت با صدر و دولتش پرداختند. علاوه بر این گروه‌ها محمدرضا شاه نیز «از آغاز سلطنتش هیچ موافقتی با صدر نداشت» (صدر، ۱۳۶۴: ۴۲۳). رهبران اکثریت در مجلس که حامی محسن صدر بودند اعتقاد داشتند که صدر تنها نامزدی است که می‌تواند مطابق با خواسته‌های آنها عمل کند. اکثریت نمایندگان بر این باور بودند که فقط روابط با غرب می‌تواند از ایران در مقابل فشار روس‌ها حمایت کند. در این میان نمایندگان اقلیت با استفاده از روش آبستراکسیون سه ماه تمام مجلس را تحریم کردند و هرزمان که صدر اشرف برای گرفتن رای اعتماد کابینه را به مجلس معرفی می‌کرد مخلفان مجلس را ترک می‌کردند تا حد نصاب لازم برای رای‌گیری حاصل نشود.

ادامه آبستراکسیون و عدم رای اعتماد به دولت صدر موجب شد که دربار از نمایندگان اقلیت و اکثریت دعوتی به عمل آورد. شاه به منظور حسن جریان امور و رفع بحران ناشی از اختلاف‌ها اتحاد و توافق دو طرف را توصیه کرد (شجیعی، ۱۳۷۲: ۲۱۱). اما این ملاقات با شاه نیز نتیجه بخش نبود.

در این میان اقدامات صدر از جمله محدودیتی که برای اعضای جبهه استقلال اعمال شده بود را از میان برداشت، عشایر ضد توده ای را مسلح کرد و با امضاء موافقت نامه مالی با بانک شاهنشاهی ایران که در اختیار انگلستان بود ایران را به قلمرو استرلینگ وارد کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۶۷). هر قدر از حکومت صدر می‌گذشت وقایع ناگورا بیشتری (وقایع خراسان و آذربایجان) در کشور اتفاق می‌افتاد. در این میان اکثریت مجلس چون به موفقیت خود در انتخابات مجلس پانزدهم کاملاً اطمینان نداشتند از دولت صدر پشتیبانی می‌کردند و اقلیت هم چنان مانع از آن می‌شدند که موقعیت دولت از نظر قانونی تثبیت گردد.

در این میان به دنبال افزایش مخالفت‌ها و مسلم شدن این امر که دیگر کاری از دست دولت ساخته نیست صدر تصمیم به استعفا گرفت شاه با این که باطناً مایل به استعفای وی بود ولی از او خواست اندکی بیشتر صبر کند (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۷۱) آن گونه که ذکر شد شاه از همان ابتدا هیچ حمایتی از کابینه صدر نداشت و رفتار شاه بر ضعف بیتر دولت می‌افزود و سرانجام صدر در گیرودار رقابت اکثریت و اقلیت مجلس و اقدام گروه اقلیت در آبستراکسیون و از اقلیت انداختن مجلس به شکست دولت صدر و استعفای او گردید. سیاست آبستراکسیون بار دیگر در اوایل دولت قوام اسلطنه و در اواخر کار مجلس چهاردهم اتفاق افتاد. این بار برخلاف دفعه قبل از این سیات توسط موافقان نخست وزیر استفاده شد و این با



اقلیت موافق نخست وزیر بودند.

پس از استعفای صدر به دنبال سازش اقلیت و اکثریت مجلس حکیمی به نخست وزیری برگزیده شد و اقدامات و رویه ای که دولت حکیمی در پیش گرفت نتوانست مشکلات کشور را حل و فصل کند و از طرفی او نه تنها نتوانست با شوروی‌ها کنار بیاید بلکه مخالفت انگلیسی‌ها را نیز برانگیخت. شوروی اعلام کرد که فقط با قوام می‌تواند مذاکره کند و در این میان بولارد استدلال می‌کرد تمرکزگرایی علت نابسامانی کشور است و به منظور حفظ منافع انگلستان اعطای خودمختاری به همه استان‌ها به ویژه استان‌های جنوبی را پیشنهاد کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۷۳). لذا بیم آن وجود داشت کشور به دنبال سیاست‌های استعماری انگلستان دچار تجزیه شود این امر سبب شد نمایندگان اقلیت مجلس به این نتیجه برسند که کسی نخست وزیر شود که مورد قبول انگلیس باشد، لذا حکیمی ناچار به استعفا شد.

محمد صادق طباطبائی و دکتر مصدق در مجلس چهاردهم معتقد بودند قوام بیش از هر کس شایسته نخست وزیری است و به زمامداری او دل بستگی داشتند (آرامش، ۱۳۶۹: ۸۱). اما اکثریت مجلس که با دولت انگلستان نزدیک بودند و مخالف قوام از موتمن الملک پیرنیا خواستند وارد صحنه شود و نخست وزیری را بپذیرد. سرانجام پس از رای گیری مجلس، قوام نتوانست از مجلس رای بیشتری را بگیرد و شاه قوام را مامور تشکیل کابینه کرد.

در این میان قوام چون از موقعیت خود در مجلس مطمئن نبود سیاست دفع الوقت منظمی را در پیش گرفت (همان: ۸۳). فراکسیون حزب توده نقش مهمی در حفظ و موقعیت قوام و نجات او از چالش‌های مجلس چهاردهم ایفا کرد چرا که مخالفان قوام در میان نمایندگان تحریکاتی را برای برکناری قوام انجام می‌دادند لیکن فراکسیون حزب توده برای به حد نصاب نرسیدن نمایندگان جهت تشکیل جلسه با استفاده از سیاست ابستراکسیون مجلس را تحریم کردند. بدین ترتیب قوام از محدودیت ناشی از هر نوع قانون گذاری در مورد دوران فترت بین پایان مجلس چهاردهم و آغاز دوره پانزدهم پیش آمد نجات یافت و نتوانست به واسطه ابستراکسیون و هواداران‌اش بدون هیچ قید و شرطی نخست وزیر باشد.

اعلام جرم علیه سهیلی و تدین

آخرین مسأله مهم که در مجلس چهاردهم اتفاق افتاد و قابل بررسی است اعلام جرم علیه سهیلی و تدین بود. انتخابات نمایندگان مجلس چهاردهم با نخست وزیر آقای سهیلی و وزارت کشور آقای سیدمحمد تدین مصادف بود این انتخابات نیز در غالب نقاط کشور با مداخله علنی رئیس دولت و وزیر کشور و مقامات دیگر شروع و خاتمه پذیرفت، روی این اصل ملت



ایران به اکثریت مجلس چهاردهم بدیده احترام نمی‌نگریست و افکار عمومی انتظار داشت که مسببین تضییع حقوق جامعه تحت تعقیب و مجازات قرار گیرند تا در ادوار بعد این حق ملی از دستبرد مقامات داخلی و خارجی مصون بماند. اعلام جرم دکتر مصدق نسبت به دولت و اعلام جرم‌های آقای فرخ نسبت به سهیلی و تدین ثابت نمود که افکار عمومی را نمی‌شود نادیده گرفت و در مجلس مثل دوره چهاردهم می‌توان عملی نمود تا آمال و آرزوی ملت ایران برآورده شود.

در آن هنگام که برای کسب صدوسی کرسی مجلس دوهزار کاندیدا وجود داشت و بازار ناسزاگویی در روزنامه‌ها گرم بود سهیلی نمی‌توانست همه کاندیداهای با نفوذ را راضی کند و به همه وعده مساعدت می‌داد و چون انجام وعده‌ها غیرممکن بود، مخالفان بسیار پیدا کرد و این مخالفت‌ها که پس از نفوذ کابینه سهیلی ادامه داشت در مجلس چهاردهم به صورت اعلام جرم از سوی فرخ به اتهام نفوذ در انتخابات آذربایجان، شهرضا، بندرعباس، آباده و جهرم در ۲۳ مهرماه ۱۳۲۳ در مجلس طرح شد (صفایی، ۱۳۶۸: ۱۳۵) که نمونه آن قبلاً ذکر شد.

تدین و سهیلی هر دو می‌خواستند خود را از اتهامات وارده بری کنند، تدین سعی نمود این کار را در کمیسیون داگستری انجام دهد و به مقصود خود هم رسید و سهیلی می‌خواست که از مخالفین بیات نخست‌وزیر در مجلس استفاده کند و نخست‌وزیر شود و به واسطه رأی تمایل مجلس اعلام جرمی که به او شده بود بی‌اثر کند (کی استوان، ۱۳۷۰: ۲۶۸). سرانجام نسبت به مداخله آقای سهیلی در انتخابات اتخاذ رأی شد و نمایندگان آقای سهیلی را قابل تعقیب ندانسته و لذا سهیلی و تدین با رأی مجلس تبرئه شدند.

نتیجه

مجلس چهاردهم زمانی تشکیل شد که متفقین در پی برکنار رضاشاه کشور را اشغال کرده بودند و بسیاری از مخالفان حکومت پهلوی که سال‌ها به وسیله رضاشاه سرکوب شده بودند وارد مجلس شدند در مورد آزادی انتخابات مجلس چهاردهم یا فرمایشی بودن آن باید گفت چون فضای بازسیاسی در پی برکنار رضاشاه از قدرت در کشور به وجود آمد تا حدودی مخالفان حکومت پهلوی توانستند وارد مجلس شوند ولی باز هم حضور نیروهای متفقین و عناصر وابسته به آنها در انتخابات تاثیر داشت چرا که پس از شکل‌گیری مجلس فراکسیون‌های مختلف با عقاید وابسته به کشورهای خارجی ایجاد شد.

در این مجلس مسائل مهمی مطرح شد که می‌توان مهم‌ترین آن را قانون لغو امتیازات نفتی دانست که بعدها زمینه ملی شدن صنعت نفت را فراهم نمود. از سوی اگرچه مجلس چهاردهم



بسیاری از مخالفین حکومت پهلوی وارد مجلس شدند ولی قدرت بین کانون های مختلف تقسیم شده بود که نمایندگان مجلس، دربار، نیروهای خارجی، دولت و کابینه ها می توان نام برد و از سوی دیگر شاه هنوز جوان بود و کم تجربه و دولت ها نیز به علت حضور نیروهای متفقین در ایران عملا یا هیچ کارایی نداشتند و یا در خدمت منافع دولت های خارجی بودند در مجموعه مجلس چهاردهم نتوانست اقدامات مؤثری در جهت منافع کشور بردارد.

منابع و مأخذ

الف) کتابها

- آبراهامیان، پرواندا، (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی .
- _____، (۱۳۹۱)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی، چاپ هجدهم.
- آرامش، احمد، (۱۳۶۹)، خاطرات سیاسی احمد آرامش، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، اصفهان: جی.
- ازغندی، علیرضا، (۱۳۷۶)، روابط خارجی ایران، تهران: نشر قومس .
- ابتهاج، ابوالحسن، (۱۳۵۷)، خاطرات ابتهاج، به کوشش علیرضا عروسی، جلد ۱، تهران: علمی.
- اسکندری، ایرج، (۱۳۷۲)، خاطرات ایرج اسکندری، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- بولارد، سرریدر، (۱۳۶۲)، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابو ترابیان، تهران: البرز.
- بوندارفسکی، کریگوری لوویچ، (بی تا)، تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران، تهران: آلفا.
- بیانی، خان بابا، (۱۳۷۵)، غائله آذربایجان، تهران: زریاب.
- جامی، (۱۳۷۷)، گذشته چراغ راه آینده است، تهران: ققنوس.
- حجازی، مسعود، (۱۳۷۵) رویدادها و داوری ها، تهران: نیلوفر.
- خامه ای، انوار، (۱۳۷۸)، سالهای پر آشوب، تهران: نشر پژوهش فروزان.
- _____، (۱۳۶۳)، فرصت های بزرگ از دست رفته، بی جا: انتشارات هفته.
- ذوقی، ایرج، (۱۳۶۸)، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران: انتشارات پاژنگ.
- _____، (۱۳۷۵) مسائل سیاسی و اقتصادی نفت ایران، تهران: انتشارات پاژنگ.
- زرین کلک، بهناز، (۱۳۸۳)، اسنادی از روابط ایران و انگلیس، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.



- زهتاب فرد، رحیم، (۱۳۷۳)، خاطرات در خطرات، تهران: انتشارات ویستار.
- ساعد مراغه ای، محمد، (۱۳۷۱)، خاطرات ساعد، به کوشش باقر عاقلی، تهران: نشر نامک.
- سحابی، عزت الله، (۱۳۸۰)، مصدق، دولت ملی و کودتا، تهران: طرح نو.
- سفری، محمدعلی، (۱۳۸۰)، قلم و سیاست، بی جا: نشرنامک.
- سمیعی، احمد، (۱۳۶۷)، سی و هفت سال، تهران: شباویز، چاپ چهارم.
- سیف پور فاطمی، نصراله، (۱۳۷۹)، گزند روزگار، تهران: شیرازه.
- سیلسون، آبراهام، (۱۳۶۸)، روابط سیاسی ایران و آمریکا، ترجمه محمد باقر آرام، جلد ۱، تهران: امیر کبیر.
- شجیعی، زهرا، (۱۳۷۲)، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران: سخن.
- صدر، محسن، (۱۳۶۴)، خاطرات صدر اشرف، بی جا: وحید.
- صدری، منیژه؛ نیکبخت، رحیم (۱۳۸۶) پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اسناد و خاطرات منتشر نشده، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- صفایی، ابراهیم، (۱۳۶۸)، خاطره‌های تاریخی، بی جا: کتابسرا.
- طبری، احسان، (۱۳۷۸)، کژراهه، تهران: امیر کبیر.
- طلوعی، محمود، (۱۳۷۴)، بازیگران عصر پهلوی، تهران: علم، چاپ دوم.
- عاقلی، باقر، (۱۳۷۴)، نخست وزیران ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، بی جا: سازمان انتشارات جاویدان، چاپ دوم.
- _____، (۱۳۷۷)، میرزا احمد خان قوام اسلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی، تهران: جاویدان.
- عبده، جلال، (۱۳۶۸)، چهل سال در صحنه، ویرایش مجید تفرشی، جلد ۲، تهران: رسا، چاپ دوم.
- عظیمی، فخرالدین، (۱۳۷۲)، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: البرز، چاپ دوم.
- فاوست، لوئیس، (۱۳۷۴)، ایران و جنگ سرد، ترجمه کاوه بیات، تهران: وزارت خارجه، چاپ دوم.
- فرخ، سیدمهدی، (۱۳۴۷)، خاطرات سیاسی، تهران: جاویدان.
- _____ (بی تا)، خاطرات سیاسی فرخ.
- قوام، احمد، (۱۳۹۷)، خاطرات قوام السلطنه، به کوشش علامحسین میرزا صالح، تهران: معین، چاپ سوم.
- کلالی، امیر تیمور، (۱۹۹۷)، خاطرات، ویراستار حبیب الله لاجوردی، دانشگاه هاروارد.



- کی استوان، حسین، (۱۳۲۷)، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، تهران: روزنامه مظفر.
- _____، (۱۳۷۱) سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، تهران: روزنامه مظفر.
- کیانی، کیانوش، (۱۳۷۹)، ایران در بحران، تهران: سازمان اسناد ملی.
- لنچافسکی، ژرژ، (۱۳۵۱)، سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران، ترجمه حورا یاوری، تهران: ابن سینا.
- مجتهدی، آیت الله میرزا عبدالله، (۱۳۸۱)، خاطرات (بحران آذربایجان)، به کوشش رسول جعفریان، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- محمد قلی زاده، محمدرضا، (۱۳۹۰)، «مجلس چهاردهم و بحران آذربایجان»، پیام بهارستان، شماره ۱۲ (ویژه نامه مجلس)، صص ۵۲۱-۴۹۵.
- مدنی، جلال الدین، (۱۳۶۱)، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد ۱، تهران: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- مقصودی، مجتبی، (۱۳۸۰)، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۵۷-۱۳۲۰، تهران: روزنه.
- مکی، حسین، (۱۳۶۸)، خاطرات سیاسی حسین مکی، تهران: علمی.
- ملازاده، حمید، (۱۳۷۶)، رازهای سر به مهر (ناگفته های وقایع آذربایجان)، تبریز: مهد آزادی.
- مهدی نیا، جعفر، (۱۳۶۳)، زندگی سیاسی رزم آرا، تهران: پانوس.
- مشروح مذاکرات مجلس دوره ۱۴، (۱۳۲۴/۲/۲۹).
- نجمی، ناصر، (۱۳۷۱)، دولتهای ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا آذرماه ۱۳۵۸ از سید ضیاء تا بازرگان، جلد ۱، بی جا: انتشارات گلستائی.
- هدایت، مخبرالسلطنه، (۱۳۶۳)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۷۵)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: نشر البرز.

ب) روزنامه ها

- روزنامه اطلاعات، (۱۳۲۳)، شماره ۵۵۸۵.
- روزنامه ایران، (۱۳۹۶/۹/۲۳)، شماره ۶۶۶۶.
- روزنامه ستاره، (۱۳۲۲/۴/۱)، شماره ۱۵۴۸.
- روزنامه میهن، (۱۳۲۲/۴/۲۳) شماره ۱۵.
- روزنامه ستاره، (۱۳۲۲/۳/۲۲)، شماره ۱۵۳۹.



ج) اسناد

- موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳۲۰: نامه رضاشاه به فرزندش، الف ۱۱۲-۳۲۱۵-۱۰.
- موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳۲۰: استعفانامه رضا شاه، ش ۴۵۱۳-۹۸-۲.
- موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳۲۰: نامه ستاد جنگ مبنی بر اعلام شکست ارتش ایران، ۱۳۱-۵۲-۳۳.
- مذاکرات مجلس شورای ملی ایران، سال ۱۳۲۳: شماره ۱۳۳۰ / ۱۳۳۳/۷/۲۷/، ص ۱۲۹۱.
- سازمان مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سال ۱۳۲۳: کارتن ۴۹، پرونده ۷-۷۵.
- اسناد ملی ایران، سال بی تا: سند ۲۹۱۰۰۱۲۸۹، محل در آرشیو ۱۳۵ ط ۵ آج ۱، ص ۱.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سال ۱۳۲۳: کارتن ۴۹، پرونده ۷-۹۲.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سال ۱۳۲۳: کارتن ۹، پرونده ۷-۲۲.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سال ۱۳۲۳: کارتن ۴۹، پرونده ۷-۹۸.



تاریخچه کارگاه‌های دولتی در تاریخ ایران

رحیم شبانه^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲۹

چکیده

پیشه‌وران و صنعتگران بازیگران اصلی عرصه تمدن در همه دروه‌های تاریخی بوده‌اند. یکی از پدیده‌های مهم سیستم اقتصادی ایران از دوران هخامنشی به بعد پیدایش کارگاه‌های دولتی بوده‌است. این کارگاه‌ها در ابتدا به جهت ساختن کاخ‌ها و ساختمان‌های دولتی، با تجمع پیشه‌وران و صنعتگران مختلف به صورت موقت ایجاد شدند. اما از آن جا که نیاز به پوشاک برای مقامات درباری و حکومتی و اسلحه برای نظامیان یک نیاز همیشگی بود، کم کم این کارگاه‌های موقتی تبدیل به کارگاه‌های دائمی شدند. دولتمردان سعی داشتند پیشه‌وران ماهر را در این مراکز به کار بگیرند. جنگ‌ها و اسارت سربازان و مردمان سرزمین‌های فتح شده فکر استفاده از نیروی کار و هنر این اسیران را ایجاد کرد. تولیدات کارگاه‌های دولتی صرفاً مصارف حکومتی نداشت، گاهی اوقات این تولیدات به ویژه در بخش منسوجات جنبه صادراتی و کسب درآمد برای حکومت‌ها داشته است. در دوران اسلامی کارگاه‌های شبهه دولتی تحت عنوان طراز به وجود آمد اوج رونق کارگاه‌های دولتی در عصر صفویه بوده‌است. اما با شروع دوره قاجار و گسترش واردات کالاهای مصرفی و انقلاب صنعتی غرب کارگاه‌های دولتی سنتی در ایران از رونق افتادند. این کارگاه‌ها چرا و چگونه به وجود آمدند؟ چه تفاوت‌هایی با کارگاه‌های غیر دولتی داشتند؟ و سرانجام چرا از رونق افتادند؟ هدف این مقاله پیدا کردن پاسخ این سئوالات و ده‌ها سؤال دیگر در این مورد است، نویسنده به شیوه کتابخانه‌ایی و توصیفی سعی در بررسی و تبیین آنها دارد.

کلید واژه‌ها: کارگاه‌های دولتی، پیشه‌وران، صنعتگران.



مقدمه

یکی از ارکان مهم تمدن بشر سازمان و تشکیلات اقتصادی بوده‌است. سازمان و تشکیلات اقتصادی بدون ساختار و سیستم سیاسی و امنیتی در یک جامعه معنا ندارد. مطالعه تاریخ ایران نشان می‌دهد که در دوره‌هایی که نظام سیاسی کشور ثبات و اقتدار داشته و نیروی نظامی قدرتمندی از آن حمایت می‌کرد، پایداری اقتصادی هم وجود داشته و بازار، صنعت و هنر هم رونق داشته، در تمام دوران‌هایی که جامعه ایران از ثبات و رونق سیاسی و اقتصادی، و اجتماعی برخوردار بود، ما شاهد وجود کارگاه‌های دولتی یا سلطنتی بوده‌ایم. در طول ۲۵۰۰ سال تاریخ مدون ایران سه سلسله از بقیه ثبات و پایداری بیشتری داشته‌اند، لذا تمرکز در امور سیاسی و اقتصادی بیشتر بوده‌است. دوران هخامنشیان، ساسانیان و صفویان تاریخ شاهد رشد و گسترش کارگاه‌های دولتی بوده هرچند این کارگاه‌ها در تمامی دوران سلسله‌های تاریخ ایران کمابیش وجود داشته‌اند، در این سه دوره نمود و حضور بیشتری دارند. در ارتباط با این پدیده اقتصادی جامعه ایران کمتر بحث شده و اطلاعات ما در این زمینه بسیار پراکنده است. این مقاله جهت شناخت، عملکرد و نقش کارگاه‌های دولتی در تاریخ ایران نگاشته شده است.

کارگاه‌های دولتی در ایران پیش از اسلام

مطمئناً ریشه تشکیلات صنفی و پیشه‌وران به دوران پیش از اسلام می‌رسد. چنان که در ایران عصر ساسانی افراد را اکثراً براساس حرفه و پیشه آنها می‌شناختند (فرای، ۱۳۶۳: ۲۸۰). رئیس تشکیلات بازرگانی و امور بازار در این زمان را وازار بُد یا بازاربُد می‌گفتند (ویستهوفر، ۱۳۸۸: ۲۳۰). پیرنیا برای رئیس کسبه اصطلاح «هُتْخَسَان بَد» به کار برده‌است (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۳۸۱). تشکیلات صنفی «در نزد ساسانیان و در روم شرقی و ولایات تحت نفوذ آنها به مانند سوریه، مصر و آناتولی وجود داشته است.» (پروشان، ۱۳۸۹: ۶۲). گفته شده برخی از اجزاء مهم بازار از جمله: راسته، چهارسو، پوشش گنبدی، و کاروان سرا ریشه در دورترین ادوار تاریخی دارند، به طوری که برای راسته یا کوی پیشه‌وران شواهدی در کاوش‌های باستان شناسی شوش یافته شده (همان: ۱۳۳)، قراین تاریخی گویای آن است که در عصر هخامنشی بر سر راه‌های بزرگ کاروان رو، کاروان سراهایی وجود داشته‌است.

گفته شده در کنار ایستگاه‌های شاهی یا چاپارها مسافرخانه‌های عالی موجود بوده‌است (ویستهوفر، ۱۳۸۸: ۱۰۳). در برخی از کاروان سراها از جمله «دروازه گچ» نزدیک کازرون شواهدی از عصر ساسانی وجود دارد. به پندار برخی از محققان بازار شهر تجاری «دورا» در ساحل فرات



کهن ترین بازار قابل اثبات در مشرق زمین است.

آورده‌اند که جمشید شاه اسطوره‌ایی ایران مردم را به چهار طبقه: کاتوزیان (روحانیون)، نیاساریان (جنگجویان)، نسودیان (کشاورزان) و هنوخوشیها که همان پیشه‌وران باشند تقسیم بندی کرده‌بود (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴). در ایران باستان بازاریان و پیشه‌وران (هوتخشان) در چهارمین طبقه قرار داشته‌اند و تشکیلات و آداب ویژه خود را داشتند.

در اوستا تنها یک بار از این طبقه تحت عنوان دست ورز (صنعتگر) نام برده شده‌است (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۷۷). در ارداویرافنامه آنان تحت عنوان «هوئی‌تی» معرفی شده‌اند (ارداویرافنامه، ۱۳۸۲: ۶۰). «دستورزان» همیشه در شهرها و کوی‌های معین و جداگانه منزل داشته‌اند. همه آنان یعنی کروجاران و رؤسای اصناف تابع رئیسی به نام کروجبد یا هوتخشبد بوده‌اند. او احتمالاً از طرف شاه منصوب می‌شد. رئیس بازاریان را «وازاربد» می‌گفتند. وجود نام‌هایی چون «آزینگر (خیاط)، پوستگر (دباغ)، پیانگر (پیاله ساز)، چلانگر (سازنده ادوات کوچک از آهن)، چاروگر (ساروج ساز)، پولادگر، آهنگر، دوسنگر (سازنده ظروف سفالی لعاب دار)، زرگر، زینگر، سرگر (گیوه باف)، کفشگر، گلوارگر (کوزه‌گر، سفالگر)، و یانگر (چادردوز) و غیره نشان از تشکیلات صنفی و پیشه‌وری پیش از اسلام در ایران دارد (پروشانی، ۱۳۸۹: ۱۳۶).

بیشترین اطلاعاتی که از تشکیل کارگاه‌های سلطنتی-دولتی در تاریخ ایران داریم، مدیون لوح‌های گلی تخت جمشید و نوشته‌های پراکنده مورخان باستان می‌باشد. مطمئناً پیدایش کارگاه‌های صنعتی در عصر هخامنشی ریشه در تمدن‌های پیشین و همسایگان غربی ایران دارد. گفته‌اند صنعتگران سومری علاوه بر مهارت در سنگ‌تراشی در ساخت ابزارها و جنگ افزارهای مفرغین تبحر زیادی داشته‌اند. هرودوت از پوشاک مردم بابل که قبای نخی و روپوش پشمی و خرقة‌های کوتاه و سفید بوده و همچنین دستاره‌های نخی زنان آنها سخن می‌گوید (هرودوت، ۱۳۶۸: ۹۵-۹۷). او همچنین از بافندگی مردان مصری در خانه‌ها صحبت می‌کند (همان: ۱۲۸).

در ارتباط با وجود کارگاه‌ها در دوره ایلامی اطلاعات کمی داریم، اما هم چنان که از الگوی کارهای ساختمانی تخت جمشید بر می‌آید با استدلال عقلی می‌توان پذیرفت که ساختن ساختمان‌های بزرگ در مقیاس معبد بزرگی چون چغازنبیل و کاخ‌هایی که در شوش ساخته شده بود نیاز به جمع کردن عده زیادی هنرمند، صنعتگر و پیشه‌ور داشته تا در کنار عمده‌ها و بناهای ساختمانی این بنای عظیم ساخته شود. می‌توان تصور کرد پادشاهی چون «اونتاش ناپیرشا» برای ساختن مجموعه‌ایی مانند چغازنبیل مجبور بوده برای سال‌ها در کنار هزاران کارگر ساده ساختمانی و معمار و بناء، صدها هنرمند کاشی کار، نجار، نقاش، مجسمه ساز و غیره را در این کارگاه‌ها در کنار هم جمع کرده تا این مجموعه بزرگ ساختمانی کامل



شود (هینس، ۱۳۷۶: ۱۹۸) وجود اصطلاح ایلامی کورتس یا کورتش^۱ (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۵۹) در الواح تخت جمشید و به کار رفتن آنها برای معرفی کارگران و صنعتگران کارگاه‌های سلطنتی-دولتی هخامنشی نشان می‌دهد که پیش از آن هم این اصطلاح در بین ایلامی‌ها وجود داشته و آنها نیز کارگاه‌هایی به این شکل داشته‌اند.

ایلامی‌ها در برخی از رشته‌های صنعت به شهرت رسیده بودند به طوری که سفال‌های شوش در شمار پیشرفته‌ترین سفال‌های هزارهٔ چهارم پیش از میلاد شناخته می‌شوند (هینس، ۱۳۷۶: ۱۹۱). اسناد و مدارک زیادی از حضور زنان به ویژه زنان دوزنده در کارگاه‌های تولید البسه در بین ایلامی‌ها حکایت می‌کند (همان: ۳۰).

از طرف دیگر در لوح‌های تخت جمشید با اصطلاح ایلامی «آراشاپ‌ها»^۲ کارگران زن مواجه هستیم که در بین آنها گروه زنان دوزنده یا خیاط^۳ مشهورتر بوده‌اند (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۱۱۵). وجود اصطلاحات ایلامی نشان می‌دهد که در عصر خود ایلامی‌ها نیز زنان در کارگاه‌های صنعتی به ویژه کارگاه‌های بافندگی و البته سفال‌گری بسیار فعال بوده‌اند (جوادیان، ۱۳۹۴: ۱۶).

گنجینه معروف ارجان که در سال ۱۳۶۱ در ۱۲ کیلومتری شمال بهبهان پیدا شد. مجموعه‌ای از اشیاء مختلف یک زندگی درباری را نشان می‌دهد. این مجموعه که در مقبره یک شاهزاده ایلامی به نام «کیدین هوتران» مربوط به هزاره اول قبل از میلاد به دست آمد. اشیاء مکشوفه این مجموعه عبارتند از: حلقه طلایی مجوف با وزن ۲۳۷ گرم که تصاویر روی آن شاهکاری از هنر می‌باشد، خنجر آهنی با غلاف چوبی، دکمه با نقش گل دوازده پر از جنس طلا، دکمه طلایی قبه مانند، قطعات پارچه از جنس کتان به رنگ‌های سبز تیره و روشن، کرم و قهوه‌ای روشن که در قسمت بالا و پایین دارای گل رز است، ظرف قیفی شکل مفرغی، میله نقره‌ای، پایه مفرغی آتشدان، جام مفرغی با ته محدب، ساغر مفرغی دو جداره، کاسه سفالی، تابوت مفرغی، کوزه فلزی از جنس نقره (مداری و همکاران، ۱۳۸۱: ۶-۷) بدون شک این اشیاء در کارگاه‌های سلطنتی ساخته شده‌بودند و نشان از مهارت فراوان سازندگان آنها داشت.

آشوربانی پال که با یورش به شوش تمدن ایلام را نابود کرد در کتیبهٔ خود گوشزد می‌کند که از جمله کسانی را که در ایلام به اسارت گرفت و با خود به آشور برد، صنعتگران ایلامی بودند (باستانی پاریزی، ۱۳۷۶: ۲۵۹) این خود نشان دهنده اهمیت صنعتگران و پیشه‌وران

Kartas -۱

arassap -۲

Kartas F. Pasap -۳



ایلامی بوده است.

تشکیل دولت هخامنشی، گسترش قلمرو این حکومت بزرگ جهانی، نیاز به تشکیلات اداری، نظامی و سیاسی و اقتصادی را بیشتر کرد. ایجاد ساختمان‌های بزرگ هم چون کاخ‌های تخت جمشید، آپادانا در شوش و غیره، تشکیل ارتش بزرگ و چند ملیتی، نیاز به سلاح‌های سبک و سنگین، گسترش مبادلات پولی و نیاز به ضرب سکه، رفاه و زندگی تجملی خاندان شاهی و خانواده‌های بزرگ همه و همه نیازمند حضور فعال صنعتگران و هنرمندانی بوده که بایستی از فلزات گران بها، اشیاء مربوط به نوع زندگی درباری و اشرافی نظیر انواع دستبندها، بازوبندها، ساق بندها، مرواریدها و گوهرها، گردنبندها، گوشواره‌ها، نیم‌تاج‌ها و سربندها بسازند.

زینت آلات و لوازم لباس‌های پرزرق و برق، سنجاق‌ها و کمربندها، ایجاد تصاویر و نقش برجسته بر روی سنگ‌ها و فلزات، تولید پارچه‌های ظریف، سلاح‌های گرانبه‌ای مخصوص مراسم بزم و سلاح‌های جنگی روز رزم همه نیازمند جمع کردن تعداد زیادی کارگر متخصص و صنعتگر بوده است. هرودوت از خیمه‌های سرشار از اشیاء زرین و سیمین و تخت‌خواب‌های مرصع و جام و پیاله‌ها و واگن‌های انباشته از بسته‌های ظروف نقره و طلا و زیورآلات مختلف و جامه‌های فاخر بسیار قیمتی برجای مانده از سربازان خشایارشا در هنگام جنگ با یونانی‌ها خبر می‌دهد (هرودوت، ۱۳۶۸: ۵۰۷).

به هر حال ایجاد این لوازم نیازمند جمع شدن افراد متخصص در زمینه‌های مختلف و ایجاد کارگاه‌های فراوان بوده است. برخی از این کارگاه‌ها موقتی بوده مانند کارگاه‌هایی که جهت ایجاد کارهای مربوط به امور ساختمانی برای ساخت کاخ‌ها و پل‌ها و غیره ایجاد شده بود. اما بعضی دیگر از آنها دائمی بوده‌اند مانند کارگاه‌های ضرب سکه، تولید اسلحه و البسه، هم برای درباریان و هم برای فروش در داخل و خارج از کشور. از اقلام مهم تولیدی کارگاه‌های دائمی ساخت انواع تکوک (ریتون) و دیگر ظروف طلایی، نقره‌ایی و مفرغی مزین به نقش‌های مختلف و زیورآلات بوده است. تولید جامه‌های پر نقش و نگار و تزیین شده پادشاه و سپاهیان، تولید فرش‌ها و قالی‌های نفیس که تالارهای بزرگ و کاخ‌های پادشاهان را در تخت جمشید و شوش زینت می‌داد، فرش‌هایی هم چون فرش پازیریک نیز بخشی از تولیدات این کارگاه‌ها بوده است.

هرودوت در لابه لای نقل حوادث تاریخی به برخی نکات دیگر هم توجه کرده او می‌نویسد ایرانیان همواره کلاه بر سر می‌گذارند تا سر خود را از تابش آفتاب مصون دارند (همان: ص ۱۹۵). این مطلب از تصاویر تخت جمشید هم معلوم است. باز هم در جای دیگر از کلاه‌های نمادی سربازان ایرانی سخن می‌گوید (همان: ۳۷۵). پس باید فرض کرد کلاه مالی



هم از پیشه‌های مهم این کارگاه‌ها بوده است. صنعتی که تا همین اواخر در اکثر شهرهای ایران وجود داشت و طالبانش هم بیشتر ایلات و عشایر بودند.

الواح تخت جمشید جزئیات فراوانی از شیوه کار، زندگی و به ویژه پرداخت‌ها نسبت به هنرمندان و صنعتگران این کارگاه‌ها در اختیار ما قرار می‌دهند. در این اسناد مطالبی در مورد شیوه استخدام، ملیت، نوع کار میزان حقوق و دستمزدها و حتی اسامی مسئولان و سلسله مراتب در این کارگاه‌ها وجود دارد. کورتش‌ها یا همان کارگران متخصص یا هنرمند کارگاه‌های دولتی از ملیت‌های مختلف بودند. شاید برخی از ایشان تبعیدیان و اسیران یا حتی بردگانی بوده‌اند که به دلیل هنر و صنعت خاصی که داشته‌اند از بقیه جدا و با گرفتن امتیازات مختلف به استخدام کارگاه‌های دولتی در آمده بودند. اما گرفتن دستمزدهای بالاتر و بیشتر از افراد صنعتگر عادی (آزاد) (فرای، ۱۳۶۸: ۱۸۸) نشان می‌دهد که برخورد با کورتش‌ها از نوع برخورد با بردگان و اسیران نبوده است.

به هر حال تعداد زیادی از آنها یونانی‌های آسیای صغیر و جزایر اطراف مدیترانه از مناطقی چون تائوکا یا تائوکه^۱ یا سرزمین‌هایی چون تراکیه، لوکیه یا کاپادوکیه بوده‌اند (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۱۰۴). پلین در میان صنعتگران یونانی که در کارگاه‌های سلطنتی-دولتی ایران فعال بودند، اسم تل فانس یونانی از شهر فوشه را ذکر کرده است (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۱۷۴). داریوش در «منشور بنیانگذاری» از هنرمندان و صنعتگرانی از ملیت‌های مختلف یاد می‌کند: ایونیان و ساردیان که روی سنگ حجاری می‌کردند، زرگرانی که روی طلا کار می‌کردند و از ماد و مصر آمده بودند.

آنهايي که روی چوب ترصیع می‌کردند از آسیای صغیر و سارد یا مصر آمده بودند. کسانی که روی کاشی‌ها و تزئینات روی دیوارها کار می‌کردند از مردم بابل، ماد و مصر بودند (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۴۶). ظروف مصری مانند جام‌ها و پیاله‌های مصری به شدت مورد علاقه پادشاهان هخامنشی بوده و آنها را به طور جدی جمع‌آوری می‌کردند. از بقایای جام‌ها و پیاله‌های قدیمی که از خزانه تخت جمشید باقی مانده این مطلب به خوبی استنباط می‌شود (کخ، ۱۳۸۳: ۲۱۶).

برخی از کورتش‌ها اسامی یهودی دارند و این نشان می‌دهد یهودیان نیز در کارگاه‌های دولتی فعال بوده‌اند (سرشار، ۱۳۷۸: ۴۰۳). الواح تخت جمشید همچنین نشان می‌دهند که طی مسافرت‌های شاه به مناطق مختلف کشور کسانی از اطرافیان او وظیفه شان شناسایی و استخدام کارگران ماهر و هنرمند برای کارگاه‌های سلطنتی بوده است (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۱۰۱).



این نشان می دهد که تعداد زیادی از کارگران متخصص کارگاه‌ها از میان خود ایرانیان انتخاب می شدند.

میزان دستمزد کورتش‌ها به میزان مهارت و آموزش و نوع فعالیت آنها ارتباط داشت. در ابتدا مزد افراد بیشتر به صورت جنسی بوده و کالاهایی چون گوشت یا غلاتی چون گندم و جو و غیره بود. در زمان خشایارشا دو سوم مزد جنسی و یک سوم را پول می گرفتند (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۲۰۱). کارگاه‌های دولتی در عصر هخامنشی دارای تشکیلات اداری خاصی بودند. براساس «الواح خزانه» در تخت جمشید بالاترین مقام به ایلامی «اوکاپ نیشکیرا»^۱ یا به فارسی گَنزَه بَرَه^۲ (به معنای «خزانه دار» یا «گنجینه دار» بوده است.

او زیر دست رئیس تشریفات که در زمان داریوش شخصی به نام فرنکه بود عمل می کرد. فرنکه عموی داریوش بوده است. افرادی که زیر دست او بودند تعدادی «خزانه دار» بودند که براساس الواح تخت جمشید تاکنون ۱۹ تن آنها شناخته شده اند. در بین هنرمندان و صنعتگران کارگاه تخت جمشید کسانی که کار آنها روی طلا و نقره بوده و بیشتر کالاهای تجملی عرضه می کردند، ظاهراً از بقیه برتر بودند و ایشان را «پیشه وران ماهر» می شناختند (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۹۸) آنها مزد بیشتری می گرفتند.

به جزء مسئولان خزانه داری مرکزی در تخت جمشید در کارگاه‌های مناطق دیگر کشور هم کسانی تحت عنوان مسئولان «خزانه داری» بوده‌اند و بر کارگاه‌های سلطنتی-دولتی آن مناطق نظارت می کردند (همان: ۸۶) در بین صنعتگران و کارگران کارگاه‌های دولتی تعدادی زن و بچه هم خدمت می کردند که در مورد میزان پرداخت‌ها به ایشان اطلاعات سودمندی وجود دارد. در خزانه‌ی شیراز در برابر دو استاد کار مرد کارهای دستی و هنری و چهار استاد ظریف کار، حداقل ۵۱ استاد کار زن و ۴۵ ظریف کار، زن مشغول به کار بوده‌اند. در خزانه‌ی «رخا» حتی ۷۵ استاد کار زن و ۱۳۳ استاد ظریف کار زن مشغول خدمت بوده‌اند (هینتس، ۱۳۸۷: ۲۸۹).

در میان زنان شاغل در این کارگاه‌ها نیز سازمان و تشکیلاتی خاص وجود داشته است. آراشاپ‌ها^۳ یا مدیران زنان کارگر یا پاشاپ‌ها^۴ بودند. آراشاپ زنی بود که مسئول زنان خیاط در این کارگاه محسوب می شد. او نه تنها بر دوزندگان زن بلکه بر کارگران مرد نیز نظارت داشت. این زنان البسه‌های فاخر دربار را تهیه می کردند. اما در این الواح از زنان

Kap. Nisiskira-۱

ganzabara - ۲

arassap - ۳

Pasap - ۴



کارگر و هنرمند دیگری نیز تحت عنوان هارینوپ‌ها^۱ یاد شده که ظاهراً کارشان، کار در کارگاه‌هایی بوده که تولیدات آنها برای اعضاء خاندان سلطنتی نبوده اما به هر حال جزء کارگاه‌های دولتی محسوب می‌شدند. همه این زنان همانند مردان موجب و حقوق داشتند. حتی سهمیه ویژه‌ایی برای زنانی که در این گروه‌ها به تازگی مادر شده بودند (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

کارگاه‌های سلطنتی نه تنها در تخت جمشید بلکه در مناطق دیگر قلمرو هخامنشی فعال بودند. در شوش محله مخصوص و کارگاه پیشه وران صنعتگر در شرق «شهر سلطنتی» قرار داشت. در زمان هخامنشیان حدوداً از سال ۵۱۴ ق. م نوع دیگری از کارگاه‌های دولتی پا به عرصه وجود گذاشتند که تا امروز هم به عنوان تشکیلات حکومتی باقی مانده اند، و آن پیدایش ضرابخانه‌ها می باشد.

به دستور داریوش ضرابخانه‌هایی تأسیس شد. کارکنان ضرابخانه‌ها شمش‌های زر و سیم را از خزانه تحویل گرفته با آن سکه ضرب کرده دوباره به خزانه تحویل می‌دادند (سرافراز و همکاران، ۱۳۷۹: ۱۱) هر چند پیرامون موضوع ضرب سکه توسط داریوش که البته گزنفون این ابتکار را به کورش نسبت داد (گزنفون، ۱۳۴۲: ۱۷۲) صحبت‌های زیادی شده است اما متأسفانه اطلاعات چندانی در مورد خود تشکیلات ضرابخانه‌ها وجود ندارد. می‌دانیم که ضرب سکه هم در دستگاه و دربار دولت مرکزی وجود داشته و هم در تشکیلات شهربانان یا ساتراپ‌ها موجود بوده است. هرودوت گوشزد می‌کند که پادشاهان هخامنشی فلزات گران بهای خود را ذوب کرده در ظروف گلی می‌ریختند و سپس این ظروف را شکسته، به شمش‌های فلزی تبدیل می‌کردند و سپس آن را انبار می‌کردند و در زمان احتیاج آن را به سکه تبدیل می‌نمودند (هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۲۴).

در دوره سلوکیان تعداد شهرها بیشتر و شهرهای جدیدی احداث شد. سلوکیان سعی داشتند در این شهرها بازرگانان و هنرمندان صنعتگر یونانی را جای دهند (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۲۵۷). بنابراین پیشه‌ها و صنعت‌ها در دست پیشه وران آزاد و کارگران ماهر قرار گرفت (فرای، ۱۳۶۸: ۲۴۹) هر چند در مورد دوره اشکانیان اطلاعات تاریخی کمی وجود دارد، اما شواهد نشان می‌دهد که جایگاه پیشه وران بعنوان «طبقه متوسط» جامعه هنر و صنعت آنها کم و بیش مورد نیاز، خاندان سلطنتی و اشرافی بوده است، و کارگاه‌های دولتی ادامه حیات داده اند. در این دوره تجارت داخلی با ازدیاد تجارت خانه‌های بزرگ و کوچک گسترش یافتند. در نواحی اطراف بخارا آثاری از مجسمه‌ها و نقاشی‌ها بدست آمده که گواه بر نفوذ هنر



یونانی است و مربوط به سال های پس از میلاد می باشد (رنجبر، ۱۳۶۳: ۴۷) همچنین ظرف نقره ای که در موزه ارمیتاژ روسیه نگهداری می شود و تصویر فرمانروایی بر آن است (همان: ۴۹). با توجه به این که در دوره اسلامی شهر بخارا «بیت الطراز» بوده و کارگاه مهم تولید لوازم مورد نیاز حکام بود (نرشخی، ۱۳۸۴: ۲۶).

باید پذیرفت که سابقه این فعالیت ها در این شهر به پیش از اسلام می رسد. یکی از سیاست های شاهان اشکانی که البته بعدها توسط ساسانیان هم دنبال شد استفاده از نیروی کار و هنر اسیران جنگی در کارگاه های دولتی بوده است، اُرد یکم بعد از فتح حران و شکست کراسوس گروهی از اسیران رومی را به مرو برده و این مسئله باعث ترقی صنعت در این منطقه شد (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۴۰۸) شاید همین امر هم باعث شده که در دوره اولیه اسلامی مرو یکی از مراکز مهم بافندگی و تولید البسه باشد (فرای، ۱۳۷۵: ۱۱۵).

در مورد کارگاه های ضرب سکه در عصر اشکانی نیز باید گفت که کاربرد پول به ویژه در شهرها گسترش یافت حتی کارگاه ها و ضرابخانه های سیار برای تولید سکه در موقع جنگ بوجود آمد. از زمان فرهاد سوم هنرمندان ضرابخانه ها دست به ابتکار جالبی در تولید سکه زدند و آن اینکه به جای نوشتن نام کامل شهر روی سکه، مخفف آن را از ترکیب و تلفیق حرف اول شهر با یک یا چند حرف دیگر از حروف آن علامتی ساختند که از آن پس عنوان و علامت ضرابخانه آن شهر شناخته شد (سرافراز و همکاران، ۱۳۷۹: ۴۵).

اطلاعات ما از پیشه وران و صنعت و هنر در دوره ساسانیان بسیار بیشتر از دوره های پیش از آن می باشد. اسناد و مدارک تاریخی ثابت می کند در عصر ساسانی کارگاه های دولتی گسترش بیشتری داشته اند. نه تنها در زمینه تولید برای مصرف خاندان های حاکم بلکه بخشی از تولیدات آنها به ویژه در زمینه البسه به بازارهای داخلی و خارجی صادر می شد. بدون شک صنعت و هنر در عصر ساسانی بدون حمایت دولت مرکزی نمی توانست گسترش یابد، چرا که فرهنگ حاکم و منبعث از آئین زرتشتی فرهنگی بود که بیشتر با کشاورزی و دامداری ملازم بود، لذا تولیدات صنعتی بیشتر منحصر به تولیدات کارگاه های دولتی و کارگاه هایی که بزرگان در ساختمان ها و خانه های خود آنها را دایر کرده بودند می شد. بنابر این صنعت و پیشه وری به شکل بازارهای شهری آن گونه که در دوره اسلامی دیده می شد بسیار کم بود (فرای، ۱۳۷۵: ۱۹۴).

صنایع در عصر ساسانی به نوعی به شکل انحصارات دولتی درآمد. لذا علاوه بر تولید لوازم مورد نیاز دربار و درباریان، تولیدات آن مورد مصرف نیروهای نظامی و ادارات دولتی (دیوان ها) قرار گرفت. پس کم کم بخشی از پیشه وری غیر دولتی نیز تولیدات خود را منحصر به موارد بالا نمودند و این موجب ظهور عده ایی از پیشه وران شد. شاید همین امر نوعی



کارگاه‌های شبهه دولتی اگر نگوییم دولتی را در دوره اسلامی ایجاد کرد که به بیت الطراز معروف شدند. حتی به قول گیرشمن پیدایش بازارهای سرپوشیده در دوره اسلامی را باید در این نوع کارگاه‌های دوره ساسانی دانست (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۴۱۱).

منسوجات ابریشمی و صنعت شیشه سازی در صدر تولیدات قرار داشت لذا دولت در کار انحصار تولیدات بسیار فعال بود، و قیمت مواد اولیه و دستمزد کارگران را تعدیل کرده نظم و ترتیب نسبی به حرف و پیشه ها داد (راوندی، ۱۳۶۴: ۴۷) دوره ساسانی صنایع فلزکاری و بافندگی بیش از صنایع دیگر در کارگاه‌های دولتی مورد توجه واقع شد. مطالعه در قلمرو «ایران‌شهر» این نظریه را اثبات می‌کند.

ظروف و اشیای فلزی تولیدی در غزنین افغانستان به ویژه در اواخر این دوره معید این مسئله است (رنجبر، ۱۳۶۳: ۱۹۹). تولید انواع بشقاب، سینی و کاسه که دارای نقش و نگاری های بسیار زیبا و ظریف بودند و امروزه زینت بخش موزه های مهم جهان است نشان می دهد که این نوع کالاها مصرف درباری داشته و بایستی به شکل سفارشی و در کارگاه های سلطنتی تولید شده باشند.

بافندگی اعم از بافت پارچه به ویژه پارچه های ظریف و پر نقش و نگار ابریشمی و بافت قالی و فرش از هنرهای بسیار مهم آن دوره بود، نام فرش معروف «بهارستان» و توصیفات که از این اثر با ارزش هنری شده خود گویای تلاش و هنر طبقه پیشه وران است، هنر طبقه ایی که آنها را «بوتخشان»^۱ یعنی «کسانی که سخت می‌کوشند» می‌باشد (بویل، ۱۳۶۸: ۴۵). براساس منابع، یهودیان در صنعت قالی بافی در عصر ساسانی نقش مهمی داشته‌اند و در این زمان هر صنفی از قالی بافان یهودی هنگام کار سرود ویژه ایی را می خواندند (سرشار، ۱۳۸۷: ۲۹۲). شهرهای شوش و شوشتر و جندی شاپور و نصیبین به مرور زمان به مرکز بزرگ بافندگی تبدیل شدند. دیبای شوشتری، خزشوش و پرده و فرش نصیبین شهرت جهانی یافتند (ثواقب و همکاران، ۱۳۹۵: ۶۶).

در واقع این پیشرفتی که در صنعت نساجی حاصل شد، نتیجه اقدامات شاپورا اول در کوچ دادن بافندگان ماهر از قلمرو رومیان در شام (سوریه) به شهرهای خوزستان بوده است. مسعودی در این مورد نوشته: «پس از آن شاپور بدیار جزیره آمد و به دیگر دیار روم حمله برد و مردم بسیار از آنجا بیاورد و در شوش و شوشتر و دیگر شهرهای ولایت اهواز اقامت داد که توالد کردند و در آن دیار سکونت گرفتند و از آن هنگام بشوشتر دیبای شوشتری و انواع حریر و به شوش خز و بدیار نصیبین پرده و فرش بافتند و معمول شد که هنوز هم



هست.» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۵۴) شاپور به دنبال شکستی که به رومیان وارد کرد، اسیران جنگی را همراه با تعداد زیادی از پیشه‌وران و صنعتگران بافنده رومی به ویژه از شهر انطاکیه به خوزستان کوچ داد. این اسیران شهر «وه اندیوک شاپور» به معنای «شهری که شاپور بهتر از انطاکیه ساخته» یا به سُریانی «بیت لپ» یا همان جندی شاپور (گندی شاپور) را برای او ساختند. این شهر بزودی به مرکز تولیدات ابریشم ایران تبدیل شد (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۲۰۵). دولت ساسانی ابریشم خام را از چین وارد می‌کرد و در کارگاه‌های دولتی شوش، جندی شاپور و شوشتر آنها را به مصنوعات نساجی از قبیل پارچه‌های زربافت و ابریشمی که شهرت جهانی داشتند تبدیل می‌کرد (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۴۰۹).

در یکی از تذکره‌های شهدای مسیحی داستان زندگی یکی از صنعتگران و بافندگان کارگاه‌های دولتی عصر ساسانی به نام «پوسای خجسته» آمده، از این زندگی نامه می‌توان تا حدودی مقررات حاکم بر این کارگاه‌ها و تشکیلات آنها را پی برد. پوسای خجسته صنعتگری برجسته و استاد بافت و قلاب دوزی زیورآلات زرین بود. او جزء اسیران یا تبعیدیان یا «اتحادیه»^۱ بود که در کارگاه شاهی کار می‌کرد و بخاطر مهارت در کارش مورد توجه شاه (شاپوردوم) واقع شد و پس از مدتی «رئیس صنعتگران»^۲ شد.

این عنوان را معادل فاروگبد^۳ (پهلوی = هنربد) یعنی کسی که بر اهل فن و صنایع گوناگون نظارت دارد می‌گفتند. به افرادی مثل پوسای بر خلاف بقیه حق یعنی حق رفت و آمد افتخاری یا حق انتخاب محل سکونت هم داده بودند. افرادی چون او حق ازدواج با دختران ایرانی غیر مسیحی هم داشتند (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۲۴۰). مطالعات بیشتر نشان می‌دهد که از نیروی هنر و کار صنعتگران و هنرمندان تبعیدی و اسیر نه فقط در زمینه صنعت نساجی خوزستان بلکه در امور دیگر مثل ساختن پل‌ها و کاخ‌ها و تأسیسات آبیاری نیز استفاده می‌شد.

لذا در بین آنها تعداد زیادی سنگ‌تراش، آجرساز، بناء، آهنگر، چلنگر و قفل‌ساز و رنگرز هم بوده‌است. در عصر ساسانی فرزندان طبقه پیشه‌ور و صنعتگر همانند دیگر طبقات جامعه مشاغل خانوادگی و پدری را ادامه می‌دادند (تکمیل همایون، ۱۳۸۴: ۲۹).

مطالعه در سکه‌ها و ضرابخانه‌های عصر ساسانی که آن هم از کارگاه‌های مهم سلطنتی بوده نشان می‌دهد که نام مسئول کارگاه ضرب سکه و تعداد و نوع آنها در هر بار ضرب کردن ذکر می‌شد (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۲۰۷). در برخی از مناطق در فاصله‌های نزدیک به هم

۱- Knusya

۲- res umane

۳- Kirrog bed

۴- cursus honoram



کارگاه‌های ضرب سکه وجود داشته، مثلاً در مدائن که هفت شهر مجزا در کنار هم بودند چون هر یک از آنها در امور اقتصادی استقلال نسبی داشتند، در چند شهر مدائن مانند اسپانور، وه اردشیر و درزیندان کارگاه‌های ضرب سکه وجود داشت (سرافرازو همکاران، ۱۳۷۹: ۱۰۸) هر ایالتی چند ضرابخانه داشت مثلاً ایالت فارس پنج ضرابخانه داشت که یکی از آنها در شهر ارجان یا «به از کواد قباد خوره» قرار داشت (دریائی، ۱۳۸۱: ۲۱).

یزدگرد سوم در زمان عقب نشینی در برابر سپاه مسلمانان در مواردی اقدام به ضرب سکه نموده که این نشان می‌دهد گروهی از صنعتگران ضرب سکه را همراه داشته است (حصوری، ۱۳۷۱: ۵۸) در هرج و مرج بعد از حمله عرب تا فروپاشی کامل ساسانیان و حتی تا زمان ضرب سکه به وسیله مسلمانان ما با حجم فراوانی از سکه‌های ضرب شده در مناطق مختلف مواجه هستیم. برخی از آنها را حکام محلی ضرب کرده‌اند. اما بعضی شناخته شده نیستند مثلاً شخصی به نام «زادوی» در شوش اقدام به ضرب سکه کرده که شناخته شده نیست (حصوری، ۱۳۷۱: ۱۲۰). این ذهنیت ایجاد می‌شود که شاید خود کارکنان ضرابخانه‌ها برای تأمین مخارج زندگی اقدام به ضرب سکه کرده باشند.

دوران اسلامی

با فروپاشی نظام متمرکز ساسانی، در دوره‌های اولیه اسلامی تمرکز در امور از بین رفت. سادگی نظام اولیه اسلامی به ویژه در ابتدا که سعی در عدم تجملات زندگی به شیوه پیامبر داشت، شورش‌ها و هرج و مرج ناشی از درگیری‌ها و جنگ‌ها، باعث شد کارگاه‌های دولتی عصر ساسانی که مورد حمایت و نظارت حکومت بودند تعطیل شوند. اما بزودی شکل دیگری از این نوع کارگاه‌ها پا به عرصه وجود گذاشتند، حکام محلی به ویژه در شمال ایران شروع به جمع کردن پیشه‌وران و صنعتگران در یک مکان نمودند و نوعی کارگاه شبهه دولتی بوجود آوردند مثلاً حاکم مازندران در سال ۱۴۸ هجری هنرمندان سرزمین خود را در یک مکان جمع کرد. شاید بعدها این الگویی برای حکومت‌های مغول و تیموری شد (اشپولر، ۱۳۷۹: ۲۱۶).

هر چه حکومت خلفا از آن سادگی اسلام اولیه خارج شد، دچار تجمل و تشریفات بیشتر شد، لذا نیاز به لباس‌های فاخر و ظروف پرزق و برق بیشتر شد. پس کم کم مراکزی به نام بیت الطراز برای تولید طراز لباس‌ها و ابزارهای خاص دربار خلفا به وجود آمد. در ابتدا این کارگاه‌ها و مراکز هیچ ربطی به حکومت و دولت اسلامی نداشت فقط عوامل حکومت مصرف‌کننده آنها بودند. حتی در برخی موارد این کالاها در خارج از قلمرو خلفای اسلامی تهیه می‌شد، چنان که گفته شده تا زمان عبدالملک اموی برخی از این کالاها در



قلمرو رومیان بود و به وسیله رعایای مسیحی روم برای دربار خلافت اسلامی تهیه می‌شد (سرافراز و همکاران، ۱۳۷۹: ۱۴۹). اما چون رومیان در تولید این کالاها به ویژه لباس‌ها از نقوش مذهبی خود (مسیحیت) استفاده می‌کردند و حاضر به تغییر آن نشدند کم‌کم تولید این کالاها در کارگاه‌های داخل قلمرو اسلام باب شد.

به مرور زمان در برخی از شهرها و نواحی کارگاه‌های مخصوص تولید البسه و ابزار خاص برای حکومت و دربار خلفا ایجاد شد. عنوان طراز و بیت الطراز یا دارالطراز به نوع خاص کارگاه‌هایی گفته می‌شد که تولیدات آنها بیشتر مصرف دولتی داشت. طراز در اصل به «کتیبه‌های بافته شده بر حاشیه لباس‌های فاخر خلفا و یا کارگزاران بزرگ اموی» و بعدها عباسی گفته می‌شد. طراز^۱ در فرهنگ لغت به سه معنا آمده:

۱- جامه‌های گلدوزی شده یا زینت شده و مخصوصاً جامه‌ای مزین به نوارها یا حواشی زینت شده و نوشته‌های روی آنها که جنبه رسمی داشت و مخصوص خلفا و سلاطین بود.

۲- حاشیه‌ای دارای کتابت یا کتیبه‌ای بر نواریا حاشیه‌ای بوده است.

۳- طراز سکه نقش و نوشته‌ای بوده است که بر آن تعبیه می‌شده است (مصاحب، ۱۳۸۰: ۱۶۲۲) در مساجد اسلامی نیز از گلیم‌ها و فرش‌هایی استفاده می‌شد که «مطراز» اطراف آن به خط کوفی یا آیات قرآنی بود (مظاهری، ۱۳۴۸: ۱۶). خطبا و واعظان مسلمان در عصر خلفای عباسی از لباس سیاه با طرازهای زرین که مخصوص خطبای رسمی بود استفاده می‌کردند (همان: ۳۲). حتی ابن بطوطه خبر می‌دهد که «کسوة کعبه» پارچه‌ایی از حریر سیاه با آستر کتانی بوده که طراز بالائی و حاشیه آن را به خط سفید آیاتی از قرآن نوشته بودند (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۲۱۳).

دلواله در عصر صفویه واژه «ترزخانه» را به معنای جایگاه سپر برای اسلحه‌خانه به کار برده است (دلواله، ۱۳۸۰: ۵۹۴). البته گاهی اوقات واژه طراز و مطرز در کنایه ادبی شکل زینت عهد به کار می‌رود، چنان که در مورد یکی از وزرای ایلخانی گفته شده «ایام سلطنت او را به طراز وزارت صاحب اعظم وزیر مطرز گردانید.» (رجب زاده، ۱۳۷۷: ص ۱۴۶).

طرازها تا زمان عبدالملک طرازهای رومی یا ایرانی بود، ولی در زمان او آنها را به عربی برگردانیدند. کارگاه‌های تولیدی طراز در نواحی مختلف ایران، شام و مصر پراکنده بود. آنها به تهیه و تولید لباس‌های رسمی، پرچم‌ها، علامت‌ها و نشانه‌های دولتی، لباس‌های نیروهای مسلح و کارگزاران دولت، تن پوش‌های فاخر خلفا، اقدام می‌شد (فیرحی، ۱۳۹۳: ۱۱۸). در عهد عباسیان «بیت الطراز» های متعلق به خلیفه بخشی از پیشه وران ماهر را به



خود جلب کرد در این کارگاه‌ها جامه‌های فاخر درباری تولید می‌شد این کارگاه‌ها تحت نظر شخصی به نام «صاحب الطراز» اداره می‌شد او موظف بود تولیدات کارگاه را به دربار عرضه نموده و اضافه محصول را در بازار بفروشد (راوندی، ۱۳۶۴، ۱۰۴)

در بخارا کارگاه پارچه بافی و سوزن دوزی پارچه وجود داشت به نام بیت الطراز که در آن پارچه‌ها و البسه مخصوص از قبیل شادروان (نوعی خیمه اشرفی)، یزدی (متکا)، بساط (گلیم)، بالشتها (پشتی) و مصلّاها (جانماز) و بردیسه‌ها فندقی که برای خلفا و امراء تولید می‌شد. هر سال مأمور و کارگزار خلیفه می‌آمد و ظاهراً خراج شهر بخارا را به همین تولیدات طرازها تعیین می‌کرد، چنان که نرشخی نوشته مدتی، بعد این کارگاه‌ها از نظارت خلفا خارج شد و تولید کنندگان آنها پراکنده شدند.

اما چون این صنعت استادان مشخصی داشت و بازرگانان از مناطق دور و نزدیک از جمله بازرگانان زندنیجی می‌آمدند و آن را به مناطقی چون شام و مصر و اروپا صادر می‌کردند این صنعت باقی ماند. نرشخی می‌نویسد: این تولیدات پارچه‌ایی مخصوص بخارا بود و «به هیچ شهر خراسان این نداشتند» حتی با مهاجرت گروهی از صنعتگران بخارا به شهرهای دیگر خراسان و اقدام آنها برای تولید همین کالاها «به این آب و تاب نیامد» او می‌افزاید: «هیچ پادشاه و امیر و رئیس و صاحب منصب نبود که وی از این جامه نبودی و رنگ وی سرخ و سپید و سبز بودی و امروز زندنیجی از آن معروفتر است.» (نرشخی، ۱۳۸۴: ۲۶) ظاهراً در زمان نرشخی پارچه مخصوصی به نام زندنیجی وجود داشته است.

زنده نام روستایی در نزدیکی بخارا بود که اولین بار در آنجا نوعی پارچه کرباس مرغوب را تولید کردند که به نام این مکان به زندنیجی معروف شد. نرشخی گوشزد می‌کند که این صنعت به زودی به روستاهای دیگر بخارا هم سرایت کرد و در همه جا به «زندنیجی» معروف شد (همان: ۱۷). عامل دیگری که به رونق صنعت نساجی در این مناطق کمک کرد مهاجرت گروهی از قبیله عرب ازد به خراسان بود. اینان که به سبب کارهای بافتنی در عربستان و کوهستان‌های عسیر معروف بودند بعدها به بصره و از آن جا به خراسان مهاجرت کردند (فرای، ۱۳۷۵: ۱۱۵).

خلفای فاطمی مصر هم بر کارگاه‌هایی که برای آنها لباس‌های مخصوص (طراز) تهیه می‌کردند نظارت داشتند. پارچه‌های سواحلی که در مصر به وسیله مسیحیان قبطی تولید می‌شد، بدون مهر خلیفه امکان نداشت (متز، ۱۳۷۷: ۴۹۷). اهالی تنیس مصر جامه گران قیمت بدنه (نیم تنه) برای خلیفه تهیه می‌کردند که گفته شده تنها بیست مثقال کتان در تارو پود آن به کار می‌رفت و بقیه رشته‌های طلا بود و به بریدن و دوختن نیاز نداشت. قیمت یک دست آن هزار دینار بود (همان: ۴۹۷). گفته شده عضالدوله ۲۰ هزار دینار به



تنیس مصر فرستاد تا برای او همچون لباسی را تهیه کنند، اما چون گفته شد این لباس مخصوص خلیفه مصر هست، نتیجه مطلوبی از این کار نگرفت (مظاهری، ۱۳۴۸: ۳۸۵). اصولاً خلفای فاطمی مصر به موضوع طراز بیشتر توجه داشتند، پس از وارد شدن منسوجات اسلامی به اروپا، حاشیه های طراز در اروپا هم رواج یافت و مقامات کلیسا جامه هائی مزین به گونه حواشی مطالب اسلامی بر آنها می پوشیدند.

بیشتر کارگاه های تولید طراز در پایتخت ها بودند. در بغداد صنعت کاران بخشی از این اقلام را برای خلیفه تأمین می کردند (پرایس، ۱۳۶۴: ۲۲). در دوره حکومت های متقارن کارگاه های طراز گسترش بیشتری یافتند، این کارگاه ها تحت نظر امیران و فرمانروایان حکومتی قرار داشت از جمله این کارگاه ها در شهرهای گرگان، طبرستان، مرو، آمل، نیشابور، دیلم، یزد، رامهرمز، شوش و اصفهان قرار داشتند. آنها پارچه های ابریشمی تولید می کردند به طور معمول نام امیر یا سلطان، محل کارگاه، نام مدیر کارگاه و سال تولید محصول بر روی آن نوشته شده بود (ثواقب و همکاران، ۱۳۹۵: ۸۱).

در شهر بم نیز کارگاه طراز حکومتی وجود داشت. در شهر جهرم نیز که زیلوهای معروف جهرمی بافته می شد، کارگاه های آن به شکل طراز اداره می شدند (همان: ۶۵-۶۶). فرش زیلوی جهرم را از پنبه ممتازی می بافتند. همچنین پارچه های کتانی «برد» یا کرباس جهرم هم مشهور بود (مظاهری، ۱۳۴۸: ۳۸۶) بهترین نوع پارچه ها با طراز یا طغرای سلطان که در فارس قلابدوزی می شد از در شهر «توج» تولید می شد. در فسا نیز انواع زیرپهائی که با نام حاکم برنگ های آبی و سبز مانند پر طاوس در آن بافته شده بود طراز می شد. در «غندجان» مرکز دشت بارین نیز گلیم و پرده و انواع مخده و طرازهای قلابدوزی شده با طغرای حکومت تهیه می شد (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۱۵).

پارچه های سفید و پیراهنی که کار سنیز (بندری در کنار خلیج فارس) بسیار معروف بودند که به آن سنیزی می گفتند این پارچه ها که از کتان خالص درست شده بود، همانند پارچه های دبیقی مصر شهرت داشتند (مظاهری، ۱۳۴۸: ۳۸۶). در ارجان نیز کارگاه های تولید حریر، دستمال و پارچه سفره و صابون وجود داشت (مصدر، ۱۳۹۰: ۳۲-۳۳). اصولاً در بیشتر سرزمین های اسلامی صنعت صابون سازی در انحصار دولت ها بوده است (مظاهری، ۱۳۴۸: ۳۸۱).

در مورد چندوچون کارگاه های طراز و تفاوت آنها با کارگاه های سلطنتی، عصر ساسانی باید گفت که به نظر می رسد این نوع کارگاه ها شاید بیشتر شبیه دولتی بوده اند تا دولتی، یعنی اینکه علاوه بر نظارت کامل حکومت به ویژه بر شیوه و کیفیت تولیدات آنها (چون مصارف دولتی داشتند) اداره خود کارگاه به دست صنعتگران محلی بوده است. حداقل در



مورد بخارا می دانیم که علاوه بر این که بخشی از محصولات کارگاه بیت الطراز این شهر برای دربار خلافت آماده می شد و هر سال عامل کارگزار خلافت برای این کار به بخارا می آمد و تولیدات آن را به عنوان خراج دریافتی شهر محاسبه می کرد، اما کارگاه در اصل در مالکیت خلافت نبوده است.

در مورد کارگاه طراز جهرم نیز گفته شده یک رئیس و یک عامل از طرف حکومت در این شهر حضور داشت (ثواقب و همکاران، ۱۳۹۵: ۶۵). ابن حوقل می گوید کارگاه های شهرهای کازرون، شوشتر، شوش، جهرم، و بزم به وسیله وزیران و دولت مردان احداث شده بود و بعضی مواقع وزیران سرپرستی این بیت الطرازها را بر عهده داشتند (همان: ۸۰) در شوشتر این تولیدات سابقه پیش از اسلام هم داشت.

صنعتگران آن جا در بافتن پارچه های ابریشمی و نخی استاد بودند و هنوز کمافی سابق دیبای شوشتر شهرت داشت (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۵۳). برخی از کارگاه های قالی بافی شوشتر را تجار یهودی اصفهان در انحصار خود داشتند (مظاهری، ۱۳۴۸: ۴۲۴). در برخی موارد دولت به کارگاه های عادی هم سفارش تولید محصول خاصی می داد، چنان که عضدالدوله دیلمی هر سال سه هزار دینار به کفاشان و موزه داران همدان تا بغداد می داد تا کفش حاجیان مکه را تأمین کنند (متز، ۱۳۷۷: ۴۲).

در کازرون و دریز جامه های کتانی و گارسی های لطیف و پارچه های شبیه زری مصری که به آن دیبک می گفتند و نیز دستمال های خوب تهیه می شد (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۱۵). در نیم فرسخی جنوب شیراز عضدالدوله دیلمی کاخی ساخت که بخاطر لقب خود او «فناخسرو» به «کردفناخسرو» موسوم شد. در آنجا سلاطین آل بویه پشم بافان و خزدوزان و دیگر پیشه وران را از مناطق مختلف فارس جمع کرده و کارگاه های تولیدی بوجود آورده بودند. «کردفناخسرو» مدتی هم مرکز ضرابخانه آل بویه بود. بهای اجاره دکان های آنجا در سال به بیست هزار دینار می رسید (همان: ۲۶۹).

از کارگاه های کازرون به دلیل شهرت بافته های آن بیشتر مراقبت می شد. چرا که تولیدات آن بیشتر به مصرف ادارات دولتی می رسید و همیشه شخصی به عنوان «معمد دیوان» بر تولیدات آن نظارت کامل داشت (متز، ۱۳۷۷: ۴۹۹). شیوه کار در کارگاه های تولید البسه و پارچه در این زمان به این صورت بود که بخشی از کارها از جمله رستن نخ به وسیله زنان شاید در خانه ها صورت می گرفت و بقیه فرایند تولید در کارگاه ها به وسیله مردان انجام می شد منتهی در جاهایی که پارچه های بسیار نفیس همچون کازرون تولید می شد، نظارت دولت بیشتر بوده است (فرای، ۱۳۶۳، ۲۸۰). در مورد کار زنان در کارگاه ها گفته شده که آنها در نخ ریزی و بافندگی و برخی دیگر کارگاه های قالی بافی مشغول بودند. همچنین



در رنگرزی نیز از نیروی کار آنها استفاده می‌شد (مظاهری، ۱۳۴۸: ۸۱). در شهرهای فارس بیشتر آسیاب‌ها و کارگاه‌های گلابکشی در قرن چهارم به حکومت تعلق داشت ولی آنها را به اجاره داده بودند (متز، ۱۳۷۷: ۱۴۷).

به مرور زمان تشکیلات و دیوانی به نام طراز بوجود آمد که بر کارگاه‌های مربوط به طراز (بیت الطراز و یا دارالطراز) نظارت می‌کرد. در ابتدا دیوان طراز علاوه بر کارگاه‌ها بر مقیاس‌های وزن و کیل هم نظارت داشت. اما بعدها در دوره عباسی به تدریج دیوان‌های مستقلی برای این امور بوجود آمد (فیرحی، ۱۳۹۳: ۱۱۸) در قرن چهارم نظارت بر بازاربرده فروشان و ضرابخانه و دارالطراز بر عهده محتسب بوده است (متز، ۱۳۷۷: ۴۵۷).

در زمان هارون الرشید به همت یحیی بن خالد برمکی کارگاه کاغذسازی دایر شد. بعدها مراکز مشابهی در دمشق و مراکز دیگر نیز تأسیس شد. در کنار این کارگاه‌ها، مشاغل و کارگاه‌هایی جهت نساجی و صحافی و کتاب‌آرایی و مشاغل وابسته به آنها هم چون تجلید و تذهیب ایجاد شد. شواهد نشان می‌دهد که این کارگاه‌ها هم به شکلی دولتی یا حداقل تابع همان قانون کارگاه‌های طراز بوده اند (جان احمدی، ۱۳۸۸: ۱۲۱). در کارگاه‌های طراز که به دارالطراز معروف بودند، رئیسی به نام صاحب الطراز داشتند. صاحب الطراز از میان اشخاص معروف انتخاب می‌شد. در عبارت مکتوب بر طرازها (پارچه‌ها) علاوه بر نام و القاب عادی، برخی دعاها و گاهی هم محل دارالطراز و نام متصدی خزانه یا متصدی طراز نیز ذکر می‌شد.

به نظر می‌رسد ضرابخانه‌ها بعد از هرج و مرج دوران سقوط ساسانیان سروسامانی یافتند و اولین درهم‌ها در سال ۷۸ هجری در ضرابخانه «شق التیمره» در ایران مرکزی شروع به کار کرد (سرافراز و همکاران، ۱۳۷۹: ۱۵۲) هم‌چنان که گفته شد ضرابخانه‌ها بخشی از حوزه زیر نفوذ دیوان طراز بوده اند و در بیشتر موارد یک نفر آنها را اداره می‌کرد. در زمان سلطان ابراهیم غزنوی شریف الفرج خزانه دار، سرپرستی اوقاف و ضرابخانه و طراز را یک جا برعهده داشت (ثواقب و همکاران، ۱۳۹۵: ۷۹) تا پیش از دوره سلجوقیان ضرابخانه‌ها در اکثر شهرها پراکنده بودند ولی در عصر سلاجقه علاوه بر قلمرو وسیع آنها تعداد شهرهایی که ضرابخانه داشتند محدود شد (سرافراز و همکاران، ۱۳۷۹: ۲۱۰) این نشان می‌دهد که این ضرابخانه‌ها با نظارت کاملتر به وسیله دولت اداره می‌شدند و بر خلاف کارگاه‌های طراز استقلال کمتری داشتند.

در دوران حمله چنگیزخان و مغولان با وجود این که آنها بیشتر مردمان شهرها را قتل عام می‌کردند، در عین حال برای صنعتگران و پیشه‌وران استثناء قائل بودند، آنها این گروه را اسیر می‌کردند و سعی داشتند از نیروی کار و هنر و صنعت آنها برای خود استفاده کنند



. چنگیز خان وقتی در سال ۱۲۲۳م شهر غزنین را گرفت شهر را ویران و مردم را قتل عام کرد، اما برای صنعتگران استثناء قائل شد و آنها را اسیر کرده با خود برد (رنجبر، ۱۳۶۳: ۱۹۸).

در بین صنعتگران و پیشه‌وران، مغولان بیشتر به کار و صنعت آنهایی علاقه داشتند که در ساختن تیر و کمان و شمشیر و سایر سلاح‌ها مهارت داشتند. این گروه سازماندهی می‌شدند و در کارگاه‌ها زیر نظر مغولان شروع به کار می‌کردند. گاهی اوقات ساختن اسلحه توسط این گروه به شکل مقاطعه‌سالیانه صورت می‌گرفت (لمبتون، ۱۳۷۲: ۳۷۲). در زمان غازان خان ایلخان مغول خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی برای هر گروه از اصناف پیشه‌ور شخص‌امینی از بین خود آنها تعیین کرده بود تا ضامن آنها باشد. در هر سال وجه سلاح‌ها را این ضامن بین آنها تقسیم کرده سلاح‌ها را تحویل داده و یافته (رسید) می‌گرفت. گاهی اوقات سلاح‌ها مطابق با سلیقه مغولان نبود، تذکرات لازم به آنها برای تغییر شیوه ساخت آنها داده می‌شد.

صنعت نساجی هم در دوره ایلخانان مورد توجه بود لذا همانند کارگاه‌های طراز در این زمان هم کارگاه‌های تولید منسوجات بوجود آمد تا برای ایلخانان، حکام و همسران آنها لباس‌های باشکوه و گران‌قیمت تهیه کنند. آنگونه که خواجه رشید نشان می‌دهد این کارگاه‌ها کاملاً دولتی بوده‌اند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۳۷۳).

خواجه رشید که به عمران و آبادی کشور علاقه زیادی داشت در مجموعه ربع رشیدی در نزدیکی‌های تبریز کارگاه‌هایی برای تولید البسه ایجاد نمود. او از مناطقی چون انطاکیه و قبرس تعدادی بافنده را به ربع رشیدی کوچ داد. در کارگاه‌های ربع رشیدی علاوه بر نساجی صنعت کاغذسازی و رنگرزی و حتی ضرابخانه برای ضرب سکه هم وجود داشت (بیانی، ۱۳۷۱: ۴۹۵-۴۹۴) گفته شده او کارخانه نساجی بزرگی در تبریز دایر کرده و چهار هزار صنعت‌گر را با خانواده‌هایشان از بغداد به آنجا کوچ داد (رجب‌زاده، ۱۳۷۷: ۵۳). خواجه رشید در کتاب تاریخ مبارک غازان خان گوشزد می‌کند که غازان خان در صنعت‌ها و حرفه‌هایی چون زرگری، آهنگری، نجاری، نقاشی، ریخته‌گری و خراطی و غیره استاد بوده است (همدانی، ۱۹۴۰: ۱۷۴).

شاید این سخن انعکاس وجود کارگاه‌های دولتی در این حرفه‌ها و صنعت‌ها در آن زمان بوده باشد. شیوه برخورد مغولان با صنعتگران و هنرمندان بعدها بوسیله تیمور دنبال شد و هم در فتوحات خود هنرمندان و پیشه‌وران را با خود به سمرقند برد و از هنر و صنعت آنها برای آبادی شهر سمرقند و اطراف آن بهره‌گرفت.

دوران معاصر



دوران صفویه عصر مهمی در تحول کارگاه های دولتی می باشد. اطلاعات ما از این دوره مدیون سفرنامه نویسان اروپائی است. به نظر می رسد در این زمان سیستم طراز که نوعی کارگاه شبهه دولتی بوده متروک شده و به جای آن کارگاه های تماماً دولتی به وجود آمده بود. اگر در دوران باستان و دوره اسلامی محصولات تولید کارگاه ها بیشتر برای مصرف دربارها بود در دوران صفویه بخش مهمی از تولیدات این کارگاه ها به ویژه در زمینه پارچه های ابریشمی برای صادرات به خارج از کشور جهت کسب در آمد و عایدات برای دولت بوده است. در زمان صفویه صنایع ابریشم ایران در اروپا گسترش زیادی یافت.

بورسا به صورت بازار بین المللی ابریشم خام در آمد و ایران عمده ترین منبع تولید ابریشم در خاورمیانه شد (فوران، ۱۳۷۷: ۶۶). بیشتر ابریشم صادراتی ایران از طریق کارگاه های دولتی تأمین می شد. اگر خریدها برای صادرات خارج از کارگاه های دولتی بود، برای هر بار ابریشم خرید شده برای صادرات دولت، ۱۲ تومان و برای هر بار ابریشم خرید شده برای عمل آوردن در داخل ایران، ۴ تومان مالیات می گرفت (سیوری، ۱۳۶۶: ۱۷۷). شاردن از پیشرفت های شگفت انگیز در صنعت ابریشم بافی می دهد او می نویسد: صنعت گران ابریشم باف ایرانی «ابریشم را با زر و سیم مخلوط کرده منسوجات نفیس می بافند که به آنها زری می گویند.» (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۹۸) دلاواله گوشزد می کند که یکی از معانی واژه «کارخانه» در زمان صفویه کارگاه های مخصوص تولید پارچه های ابریشمی و بعضی اجناس دیگر بوده که اکثراً متعلق به شخص شاه بوده است (دلاواله، ۱۳۸۰: ۵۹۳).

گفته شده در زمان صفویه قریب به ۵۰۰۰ صنعتگر در استخدام کارگاه های دولتی بودند. در این زمان یک سیستم منظم از چرخه تولید بین شهر و روستا و شهرهای کوچک و پایتخت بوجود آمده بود: «کتان برای رنگرزی به شهرهای کوچک فرستاده می شد، و ابریشم و رشته های طلا برای تهیه انواع منسوجات، پارچه های زربفت و فرش در اختیار نساجان قرار می گرفت و مدیریت بیوتات مزد کار انجام شده را طبق نرخ ثابتی می پرداخت. فرش نیز در روستاها و به دست کارگرانی بافته می شد که شاه به آنان زمین داده بود.» (همان: ۱۶۹) شاه عباس که به صنعت قالی بافی علاقه زیادی داشت یهودیان هنرمند و خبره در حرفه های بافندگی و رنگرزی را به اصفهان آورد (سرشار، ۱۳۸۷: ۲۹۵). و در کارگاه های سلطنتی بکار گرفت. باباکروسینکی لهستای نوشته که شاه عباس کارگاههای قالیبافی بزرگی در شیروان، قراباغ، گیلان، کاشان و استرآباد همانند کارگاههای اصفهان دایر کرده بود (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۹۵).

البته کارگاه های دولتی منحصر به تولید منسوجات نبود، در سفرنامه برادران شرلی آمده که در نزدیکی کاخ شاه عباس در اصفهان کارگاهی دولتی بود که حدود ۲۰۰ نفر صنعتگر



در آنجا مشغول به کار بودند و دائم تفنگ و تیر و کمان و نیزه و شمشیر می ساختند (دهباشی، ۱۳۸۷: ۸۱). با وجود آنکه پیشه وران آزاد غیر دولتی موظف به پرداخت مالیاتی به نام «بنیچه» بودند و محتسب الممالک و کلانترها بر کار ایشان نظارت می کردند و ایشان از طریق کدخدای صنف موظف به پرداخت بنیچه بودند (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۱۵-۱۵۰). مهمترین شخصیت ناظر کارگاه‌های سلطنتی «ناظر بیوتات» بود (بلو، ۱۳۹۰: ۲۱۳). او سالانه از کارگاه‌های دولتی دیدن می کرد (همان: ۲۷۰).

استخدام افراد در کارگاه‌های دولتی به این صورت بود که داوطلب بایستی نمونه ایی از کارهای خود را به رئیس کارگاه مربوطه یعنی «باشی» نشان می داد. اگر باشی آن را تأیید می کرد این نمونه را به «ناظر بیوتات» ارجاع می دادند، ناظر کسی بود که تکلیف قطعی استخدام داوطلب را صادر می کرد. اگر نمونه کار ماهیت هنری خاصی داشت (همانند نقاشی و خط) نمونه به شاه نشان داده می شد و شاه فصل الخطاب محسوب می شد (همان: ۲۷۱). صنعتگران و پیشه وران کارگاه‌های دولتی از مزایا و امتیازات ویژه برخوردار بودند.

آنها علاوه بر مبلغ معین شده زمان استخدام در کارگاه که هر سه سال یک بار افزایش می یافت، جیره ایی به شکل یک چهارم پیمان، نیم پیمان و یک پیمان دریافت می کردند. یک پیمان شامل مایحتاج زندگی برای یک خانواده ۶-۷ نفری می شد. به کارگران تلاشگر توجه بیشتری نیز می شد و هدایای مخصوصی دریافت می کردند. استخدام در کارگاه‌های دولتی «مادام العمر» بود. حتی در صورت بیماری موجب شخص کم نمی شد و دکتر و دارو مجانی دریافت می کرد. پس از مرگ کارگران فرزندان آنها شغل پدر را در کارگاه داشتند (سیوری، ۱۳۶۶: ۷۰-۱۶۹).

شاه عباس برای آنکه به تقاضای اروپائیان برای صنعت ظروف چینی پاسخ داده باشد. سیصد سفالگر ماهر چینی را استخدام کرد و آنها را برای کار در کارگاه‌های دولتی و آموزش چینی به اصفهان آورد بعدها در تعداد دیگری از شهرهای ایران به تقلید از اصفهان صنعت چینی سازی دایر شد (بلو، ۱۳۹۰: ۲۵۳-۲۵۹). شاه عباس شخصاً خود نیز به صنعت و کارهای صنعتی در کارگاه‌های دولتی علاقمند بود به طوری که به گفته پدر جان تادیوس راهب کارملی بسیاری از این هنرها را از استادکاران ماهر آن کارگاه‌ها فرا گرفته بود، او نوشته که شاه عباس شخصاً «شمشیر، تفنگ شمشال، افسار، و زین اسب می ساخت، پارچه می بافت، عصاره بهار نارنج و گیاهان دارویی را می گرفت و املاح آن را تصفیه می کرد.» (همان: ۳۴). در زمان صفویه به غیر از کارگاه‌های نساجی، اسلحه سازی که دولتی بودند یکی از ارکان مهم سازمان مالی کشور که آن هم به شکل دولتی اداره می شد ضرابخانه ها بود. ضرابخانه تحت نظر معیرالممالک اداره می شد. زیر نظر او حکاکان، زرکشان و ضراب باشی و صنعتگران و



کارکنان ضرابخانه بودند. ضراب باشی رئیس ضرابخانه بود و زیر نظر معیرالممالک انجام وظیفه می کرد. از زمان شاه عباس دوم به بعد نوآوری جدیدی در سکه های ایرانی بوجود آمد و آن به کار بردن اشعار فارسی روی سکه ها بوده است (سرافراز و همکاران، ۱۳۷۹: ۲۴۴). ضرابخانه سلطنتی اصفهان در سمت راست دروازه اصلی در منهی الیه شمالی میدان نقش جهان قرار داشت (سیوری، ۱۳۶۶: ۱۴۸)

با سقوط صفویه دورانی از هرج و مرج در ایران آغاز شد که از ۱۱۳۵ هـ ق سقوط اصفهان تا ۱۲۱۰ هـ ق تشکیل دولت قاجار ادامه یافت. در این مدت کارگاه های دولتی از رونق افتادند. تنها دوران نسبتاً با ثبات این عهد، دوران کوتاه حکومت کریم خان زند بود. هرچند کریم خان زند به عمران و آبادی کشور اهمیت زیادی می داد و برای رونق کسب و کار و بازار اقدامات زیادی کرد، اما هیچ گاه دیگر کارگاه های تولیدی دولتی به شکل دوران صفویه به ویژه شاه عباس کبیر باز نگشت. کارگاه و مشارکت دولت در امور اقتصادی محدود به ساختن بازار به ویژه بازار وکیل شیراز و اجاره مغازه های آن و همچنین ایجاد کارگاه هایی برای تولید اسلحه و حداکثر ضرابخانه برای تولید سکه محدود شد.

با توجه به ناامن بودن اوضاع و جنگ های داخلی کریم خان زند استادان فن ریخته گری را از مناطق مختلف جمع کرد گفته شده هشت هاون خمپاره که شصت من تبریز وزن گلوله آن بوده را سفارش داد (ورهرام، ۱۳۶۸: ۱۳۹). در زمان زندیه کارگاه های اسلحه و تفنگ سازی در کرمان، لار و شیراز قرار داشت. معمولاً به نام سازنده آن تفنگ را نام گذاری می کردند مانند «تفنگ قلی ساز»، لار محل تهیه باروت تفنگ های سرپر بود. در کرمان نیز «ملاقلی باروت ساز» کار تولید باروت را انجام می داد (همان: ۱۳۷).

تشکیلات امور ضرابخانه همانند دوره صفویه بود کماکان معیرالممالک بر کار ضرابخانه نظارت و ریاست داشته و عیار مسکوکات را زیر نظر داشت او نمایندگانی در سراسر کشور داشت. یکی از کسانی که سال ها هم در عصر نادر و هم کریم خان عنوان معیرالممالکی داشت، حسن علی خان بود. ضراب باشی و زرگر باشی تحت نظارت معیرالممالک عمل می کردند. ضراب باشی شخصاً بر مراحل ضرب سکه نظارت داشت. «زرگرباشی» نیز بر امور زرگرخانه دربار و یا خرید و فروش جواهرات دولتی نظارت داشت (همان: ۱۲۳) با توجه به گسترش جنگ ها در این دوران پر آشوب برخی از سکه ها در مسیر لشکرکشی ها ضرب می شدند، لذا یک کارگاه سیار وجود داشت. بر روی برخی از سکه های دوره زندیه به جای اسم شهرها کلماتی چون «رکاب»، «جلو»، «اردو» یا «بازار» آمده که نشان دهند جای خاصی نیست بلکه نشان می دهد که در مسیر راه ضرب شده اند (سرافراز و همکاران، ۱۳۷۹: ۲۷۱)

در تمام دوران قاجار نیز هیچ گاه کارگاه های دولتی به شکل دوران صفویه احیاء نشد. کارگاه های



دولتی محدود به چند کارگاه در محوطهٔ ارک دولتی در کنار ضرابخانه بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۶۳). به طور کلی کارگاه‌های تولیدی روزبه روز کمتر و محدود به چند کارگاه تولید فرش، شال، منسوجات پشمی و پنبه‌ای و ابریشمی و محصولات چرمی شد. در اواخر قرن نوزدهم میلادی کوشش‌های متعددی جهت ایجاد کارخانه‌های جدید چه از جانب ایرانیان و چه به دست بیگانگان صورت گرفت (ورهرام، ۱۳۶۷: ۱۳۹).

منتهی دیگر دولت نقشی در این مورد نداشت. حتی در برخی موارد شرکت‌های انگلیسی نیاز مالی کارگاه‌های قالی در اصفهان، بوشهر، سلطان‌آباد و تبریز را تامین می‌کردند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۸۱). هرچه به سال‌های پایانی سلسله قاجار نزدیک می‌شویم واردات کالاهای مصرفی از خارج بیشتر و بیشتر می‌شود، به طوری که واردات ایران از دو کشور روس و انگلیس هشت برابر افزایش یافت (همان: ۷۸). نتیجه آن نابودی هرچه بیشتر تولیدات داخلی بود.

عدهٔ زیادی از پیشه‌وران داخلی تا اواخر دوران قاجار بیکار شدند این افراد کم‌کم به صورت نیروهای حاشیه‌ای بازار درآمدند. پس بازار خرده‌فروشی رونق گرفت بخشی از این نیروها هم به طبقه باجگیر و لومپن جامعه تبدیل شدند (فوران، ۱۳۷۷: ۲۰۳) از دوران پهلوی اول به بعد شکلی از کارگاه‌های دولتی بوجود آمد که البته حالت کارگاه‌های بازاری و پیشه‌وری دیگر نداشت بلکه به شکل پروژه‌های کارخانه‌ایی و راه‌آهن و ارتباطات و غیره بود.

نتیجه

تاریخ پیدایش کارگاه‌های دولتی به زمان پیدایش خود دولت‌ها و حکومت‌ها برمی‌گردد. از زمانی که حاکمان چه بخاطر حفظ جان یا محافظت از حریم شخصی و خانوادگی و یا به جهت غرور و تظاهر به شکوه و جلال خواستند جدا از مردم باشند، اقدام به ایجاد بناها و ساختمان‌ها نموده تزئین و تجهیز و آرایش این بناها نیاز به هنر و صنعت و ظرافت استادان و هنرمندان این عرصه داشت. از طرف دیگر عواملی که باعث پیدایش بناهای مجزا از مردم برای حاکمان می‌شد ایجاب می‌کرد لوازم و ابزارهای مورد نیاز برای زندگی اعم از پوشاک و البسه فاخر و ظروف و لوازم دیگر هم از مردم عادی جدا و برتر باشد.

به مرور زمان قدرت حکومت‌ها و اعتبار پادشاهان باعث گسترش و تنوع تولیدات این کارگاه‌ها شد بعدها آنها ابزاری برای کسب درآمد بیشتر حاکمان شدند. اعتبار و قدرت فرمانروایان عاملی بود که باعث شد هنرمندان و استادکاران و کارگران شاغل در این کارگاه‌ها از امتیاز و حقوق بیشتری نسبت به همکاران خود که در بخش غیر دولتی فعال بودند برخوردار



شوند. عصر حکومت هخامنشی و ساسانی در دوره باستان و ادواری از اعصار اسلامی مانند دوران سامانیان و آل بویه و به ویژه عصر حاکمیت صفویان دوران پررونق و اعتلای این کارگاه ها بوده است. اما تحولات تاریخ معاصر ضعف اقتصادی و سیاسی ایران از عهد قاجار باعث کساد و از رونق افتادن این کارگاه ها شده است.

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۹)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ابن بطوطه، (۱۳۷۶)، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، جلد ۱، تهران: سپهر نقش، چاپ ششم.
- اشپولر، برتولد، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، جلد ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۶)، نوح هزار طوفان، تهران: نشر نامک.
- بلو، دیوید، (۱۳۹۰)، شاه عباس پادشاه سنگدلی که به افسانه بدل شد، ترجمه شهربانو صارمی، تهران: انتشارات ققنوس.
- بویل، آ.جی، (۱۳۶۸)، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، جلد ۳، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر.
- بیانی (اسلامی ندوشن)، شیرین، (۱۳۷۱)، دین و دولت عهد مغول-جلد دوم-حکومت ایلخانان: نبرد میان دو فرهنگ، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پرایس، کریستین، (۱۳۶۴)، تاریخ هنر اسلامی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- پروشانی، ایرج و همکاران، (۱۳۸۹)، بازار در تمدن اسلامی، تهران: نشر کتاب مرجع.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله سابق)، (۱۳۷۰)، ایران باستانی، تهران: دنیای کتاب.
- تکمیل همایون، ناصر، (۱۳۸۴)، دانشگاه گندی شاپور، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- جان احمدی، فاطمه، (۱۳۸۸)، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم: دفتر نشر معارف، چاپ سوم.
- جوادیان، مسعود، (۱۳۹۴)، ایران در عصر باستان، تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی، چاپ چهارم.
- خواجه رشیدالدین، رشیدالدین فضل الله همدانی ابوالخیر، (۱۹۴۰م / ۱۳۵۸ه ق) تاریخ مبارک غازان خان، به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان، هرتفورد انگلستان: مطبعه ستفن اوستین.



- دریائی، تورج (۱۳۸۱)، سقوط ساسانیان، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)؛ فرحناز امیرخانی حسینک لو، تهران: نشر تاریخ ایران.
- دلاواله، پیتیرو، (۱۳۸۰)، سفرنامه پیتیرو دلاواله، جلد ۱، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: نشر قطره.
- دهباشی، علی، (۱۳۸۷)، سفرنامه برادران شرلی، ترجمه آوانس، تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- راوندی، مرتضی، (۱۳۶۴)، تاریخ ایران-جلد پنجم-حیات اقتصادی مردم ایران از آغاز تا امروز، تهران: ناشر مؤلف، چاپ دوم.
- رجب زاده، هاشم، (۱۳۷۷)، خواجه رشیدالدین فضل الله، تهران: طرح نو.
- رنجبر، احمد، (۱۳۶۳)، خراسان بزرگ (بحثی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ)، تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ زرین کوب، روزبه، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران باستان (تاریخ سیاسی ساسانیان)، جلد ۴، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۸)، نه شرقی، نه غربی-انسانی، تهران: امیر کبیر، چاپ سوم.
- ژینیو، فیلیپ، (۱۳۸۲)، ارداویرافنامه، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: انجمن ایران شناسی در فرانسه، چاپ دوم.
- سرافراز، علی اکبر؛ آورزمانی، فریدون، (۱۳۷۹)، سکه های ایران، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ اول.
- سرشار، هومن، (۱۳۸۷)، فرزندان استر مجموعه مقالاتی در باره تاریخ و زندگی یهودیان در ایران، ترجمه مهرناز نصریه، تهران: نشر کارنگ، چاپ دوم.
- سیوری، راجر، (۱۳۶۶)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات سحر، چاپ دوم.
- فرای، ریچاردن، (۱۳۶۳)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه؛ ترجمه حسن انوشه، جلد ۴، تهران: امیر کبیر.
- _____، (۱۳۷۵)، عصر زرین فرهنگ ایران؛ ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: سروش انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم.
- _____، (۱۳۶۸)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- فوران، جان، (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین،



- تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فیرحی، داود، (۱۳۹۳)، نظام سیاسی و نظام دولت در اسلام، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)؛ مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و دانشگاه امام باقر (ع)، چاپ یازدهم.
- کخ، هاید ماری، (۱۳۸۳)، از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر کارنگ، چاپ هشتم.
- گزنفون، (۱۳۴۲)، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گیرشمن، ر.، (۱۳۷۴)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم.
- لسترنج، گای، (۱۳۶۴)، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی؛ ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- لمبتون، آن، (۱۳۷۲)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
- _____، (۱۳۶۳)، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیر کبیر.
- متز، آدام، (۱۳۷۷)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم.
- مداری، ابراهیم؛ کیکاوسی، علی، (۱۳۸۱)، نگاهی به توان های گردشگری بهبهان، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی ایتا.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، (۱۳۷۴)، مروج الذهب و معادن الجوهر، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۸۰)، دایرة المعارف فارسی، جلد ۲، تهران: امیر کبیر.
- مصدر، م.ح، (۱۳۹۰)، ارجان و بهبهان در میان تاریخ (تاریخ مختصر بهبهان)، تبریز: احرار، چاپ دوم.
- مظاهری، علی، (۱۳۴۸)، زندگی مسلمانان در قرون وسطا، ترجمه مرتضی راوندی، تهران: مرکز نشر سپهر.
- نرشخی، ابوبکر، (۱۳۸۴)، تاریخ بخارا، ترجمه فارسی با تلخیص: ابونصر قباوی به سال ۵۰۷ خورشیدی، بازتلخیص محمدبن زفرابن عمر، به سال ۵۵۷ خورشیدی، ویرایش و آرایش: امیر حسین خنجی، تهران: آذر مهر.
- ورهرام، غلامرضا، (۱۳۶۸)، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زندیه، تهران: مؤسسه



انتشارات معین، چاپ دوم.

- _____، (۱۳۶۷)، نظام سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران: مؤسسه انتشارات معین.
- ویسهوفر، یوزف، (۱۳۸۸)، ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس، چاپ دهم.
- هرودوت، (۱۳۶۸)، تواریخ، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.
- هینس، والتر، (۱۳۸۷)، داریوش و ایرانیان: تاریخ و تمدن هخامنشیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی.
- _____، (۱۳۷۶)، دنیای گمشده عیلام، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.



نگرشی بر انواع تبیین و کارکردهای آن در پژوهشهای تاریخی

کمال ظریفیان منش^۱
سارا رسولی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۱۱

چکیده

تبیین به عنوان یک سبک تاریخی، افزون بر یافتن عناصر وقایع و جریان‌های گذشته و ذکر آن‌ها، در بیان جوانب مختلف آنها کوشش می‌کند. یعنی خود یک واقعه بر اساس زمینه‌های آن و در ارتباط با وقایع جانبی دیگر به نگارش درمی‌آید. توضیح مایه اصلی شرح اوضاع گذشته است و پایه اصلی توضیح، مجموعه شواهد جانبی است. پژوهشگر از سویی برای روشن شدن مطلب و از سوی دیگر روشن کردن ذهن خواننده خود، مطالبی را می‌آورد که ممکن است به طور مستقیم در ارتباط با موضوع تحقیق نباشند. نیز ممکن است رویدادهای متفاوتی از یک واقعه آورده شود و در برابر هم به شرح کاستی‌های هر سند پرداخته شود. در همین جهت، بررسی تبیین و انواع تبیین‌های تاریخی و نقش آن در علمی‌بودن تاریخ مساله است که نوشتار حاضر به آن می‌پردازد.

واژگان کلیدی: تبیین، تاریخ، قانون فراگیر، تفسیر، تأویل، علت.

۱- دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه شیراز (kamalzarefyan@gmail.com)

۲- دانش‌آموخته تاریخ اسلام (Srasoli@gmail.com)



مقدمه

اگر تاریخ را کنش اجتماعی انسان بدانیم، نخستین وظیفه مورخ شناخت این کنش‌ها و بافت اجتماعی یا همان فضای گفتمانی گذشته است. از این حیث، مورخان علاوه بر شناخت کنشها و رسیدن به واقعیت‌های تاریخی قابل اعتنا، وظیفه تبیین و قابل فهم کردن کنش‌های مورد نظر را نیز برعهده دارند. تبیین‌های مورد نظر مورخان و توضیح چرایی وقوع کنش‌ها در جهت تفهم آنها، می‌باید به گونه‌ای باشد که هم برای شخص مورخ در راستای مسئله پژوهشی و پرسش‌ها و فرضیه‌هایی که مطرح کرده است، قابل دفاع باشد و هم مخاطبین و کسان دیگری را که به هر سببی با یافته‌های مورخان ارتباط برقرار می‌کنند را متقاعد کند.

مورخان در پی ارائه فهم نظام مند از اعمال و رفتار انسان‌ها در مواردی ناگزیر هستند جهان طبیعی و به طور کلی هرآنچه را که بر اعمال و رفتار انسان‌ها، تأثیر گذار بوده است نیز تبیین کنند، از این روی تبیین تاریخی در موارد ضرورت اعم بر تبیین در علوم مختلف است و در عین حال همانند آنها نیز نیست. نقش اساسی که تبیین در مطالعات تاریخی دارد و اهمیتی که در توسعه‌ی پژوهش‌های تاریخی با استفاده از این رویکرد دارد، از توجه قابل ملاحظه‌ای برخوردار است، به همین جهت هدف از این پژوهش، بررسی تبیین و جایگاه آن و همچنین انواع آن در مطالعات تاریخی است که نقش پژوهش‌های تاریخی را وارد مرحله‌ای جدید از روش‌مندی علوم و هم چنین علمی بودن تاریخ ایفا کرد.

مفهوم تبیین

بیان کردن، روشن کردن، توضیح، هویدا شدن، بیان کردن است (استنفورد، ۱۳۹۱: ۱۵۹). یا پیچیده‌گی مسئله‌ای را آشکار کردن. جنبه‌ای از جوانب امر که مسئله را نامفهوم کرده است زدودن و آن را معلوم و عقل پذیر کردن (سروش، ۱۳۷۴: ۷۸). معادل واژه explanation یعنی شرحی برای یک پدیده یا رویداد بر حسب شرایط علی آن.

تبیین عبارت است از پاسخ به چرایی (مکالا، ۱۳۸۷: ۲۸۰) مطرح در مورد یک پدیده، رخداد و یا هر امر دیگری که انسان می‌خواهد درباره آن به معرفت یا فهم برسد. این در حالی است که استنفورد معتقد است بسیاری از تبیین‌ها، اما نه به هیچ وجه همه‌ی آنها، در جواب پرسش «چرا؟» به وجود می‌آیند. پاسخ آنها غالباً این گونه است: «زیرا» در این جا دامی مخفی وجود دارد. همه تبیین‌ها با ذکر علل تبیین نمی‌کنند (استنفورد، ۱۳۹۱: ۳۲۷). در واقع در علوم انسانی، تبیین، شرح رویدادها و تحلیل چرایی و چگونگی رخداد آنهاست



(رضوی، ۱۳۹۱: ۲۳۵). از نظر لیتل نیز در تبیین یک پدیده یا رویداد علاوه بر پاسخگویی به سوال (سوالات) از جنس چرا به سوالات از جنس چگونه هم پاسخ می‌دهیم (لیتل، ۱۳۷۳: ۶). علاوه بر این مورخان پرسش‌های چه و چگونه، یا گه گاه، چه موقع، کجا، یا چه کسی را نیز تبیین می‌کنند. افزون بر این نشان دادن چستی چیزی، غالباً ارائه بهترین تبیین است (استنفورد، ۱۳۹۱: ۳۲۸). تبیین در تحقیق تجربی راهی است برای پرده‌گشایی از دانش جدید و گزارش روابط میان جنبه‌های مختلف میان روابط پدیده‌های مورد مطالعه.

ضرورت تبیین در تاریخ

تبیین در مقابل بیان چستی رخدادهای تاریخی قرار دارد و به توضیح چرایی و علت رخدادها می‌پردازد. تبیین هم موضوع فلسفه نظری تاریخ است و هم فیلسوفان علم تاریخ و مورخان به آن می‌پردازند. با این تفاوت که مورخان به تبیین حوادث جزئی و فیلسوفان نظری به تبیین کلیت تاریخ بشری می‌پردازند و فیلسوفان علم تاریخ هم درباره‌ی خود مقوله تبیین، انواع و ماهیت و چستی آن بحث می‌کنند. میان توصیف و تبیین مرزی وجود ندارد، توصیف دقیق به خودی خود شامل و حامل تبیین نیز هست (مفتخری، ۱۳۹۴: ۸۷). گاهی موضوع (تبیین چگونگی) است نه (تبیین چرایی) فیلسوفان ساحت توضیح و تبیین را از یکدیگر تفکیک می‌کنند. کار مورخان علاوه بر شناخت رویدادهای گذشته معطوف به تبیین وقایع و رخدادهاست (نوذری، ۱۳۷۹: ۱۸۵).

توصیف و تبیین

توصیف به معنی بیان ویژگی‌ها و اشتراک‌ها و همانندی‌های امر مورد مطالعه با دیگر امور است. نشانه‌ها و گزاره‌هایی است که از چستی یک چیز خبر می‌دهند. تبیین یعنی آشکار نمودن چرایی یک چیز، نشان دادن علل پدیدار شدن آن و شرایط هستی‌اش (مفتخری، ۱۳۹۴: ۸۸).

در توصیف شناخت به مثابه آینه است که شیء در آن باز نمود می‌شود و وظیفه پژوهشگر ثبت چیزهایی است که می‌یابد که این یعنی شناخت. هر گزاره‌ای نسبت به گزاره فروتر از خودش تبیین است و نسبت به گزاره بالاتر از خودش توصیف است. در تبیین توصیف کم نمی‌شود بلکه غنا می‌یابد (ملکیان، ۱۳۸۰: ۲۷۶). در تبیین باید دو کار مهم صورت گیرد: اینکه حادثه تعلیل شود یعنی علت وقایع گفته شود. ارتباط بین وقایع هم نشان داده شود. افزون بر این در تبیین باید هم تغییر و هم عدم تغییر توسط مورخ بررسی شود (استنفورد، ۱۳۹۱: ۳۲۸).



علاوه بر این دیگر موارد قابل تبیین، افعال و مجموعه‌های افعال (مانند سیاست‌ها، مبارزات) متون (مانند کتاب مقدس) و اشیاء هستند. در اینجا نیز فقدان یک شی مورد انتظار نیازمند تبیین است. چیزهای دیگری که باید تبیین شوند، همه انواع اندیشه‌هاست (همان: ۳۲۸-۳۲۹).

تبیین در علوم طبیعی و تاریخ

تبیین یک پدیده در علوم طبیعی شناخت علل آن و همچنین جای دادن آن در پوشش قوانین کلی است که ماهیت آن را می‌رساند، در علوم طبیعی منظور از تبیین یک پدیده توضیح درباره‌ی علت وقوع یک واقعه و استنتاج آن طبق قواعد منطق قیاس از قوانین کلی است. در طبیعت اختیار و اراده جایی ندارد اما در عرصه اجتماع و تاریخ چنین نیست. عرصه اجتماع و تاریخ حاصل برآورد رفتارها و کارهای آدمیانی است صاحب اراده و اختیار (مفتخری، ۱۳۹۴: ۹۰).

پدیده‌های اجتماعی، حاصل افعال آدمیان است و آدمیان هم فاعلاتی هستند که ارزش، اعتقاد، هدف، معنی، امر، و نهی بر تردیدشان حکومت می‌کند. به عبارت دیگر آدمیان، مخلوقاتی عالم و قاصدند که فعلشان مسبوق به دلیل و سنجش عاقلانه هست. قبول این معنی مدلولات بسیاری برای علوم اجتماعی دارد. علت نظم‌های اجتماعی، تفاوت نوعی با علت نظم‌های طبیعی دارند. قاصدانه بودن پدیده‌های اجتماعی، راه را بر نحوه‌ای از تبیین در علوم اجتماعی می‌گشاید که در علوم طبیعی ممکن نیست.

بسیاری از پدیده‌های اجتماعی را در مقام تبیین، می‌توان حاصل جمع افعال هدف دار افراد بسیار دانست (لیتل، ۱۳۷۳: ۶۳) در تبیین کنش و رفتار اجتماعی انسان باید به ارزش‌ها، هدف‌ها و... او نگاه کرد و نمی‌توان عمل اجتماعی را در چهارچوب علی و معلولی تبیین کرد (مفتخری، ۱۳۹۴: ۹۱).

صرف نظر از ماهیت متفاوت موضوع‌های تاریخی و طبیعی، رفتارهای انسانی معطوف به غایت اند و در فهم آنها می‌باید با شناخت انگیزه‌ها و دلایل از طریق درون فهمی به تبیین مبادرت کرد. در همین طریق، اعمال و رفتار انسان‌ها در گذشته که مورخان فهم و تفهیم آنها را مورد نظر دارند تا حد زیادی ماهیت یگانه و منحصر به فرد دارند و ضروری است که مورخان در تبیین تاریخی، فریفته عام‌گرایی علوم طبیعی و تکرارپذیری موضوع‌های آن نشوند و تشابه‌های موضوع‌های تاریخی را با ابتدای به تمایزهای خاص آنها و ملاحظه‌هایی که شرایط خاص هر عصر بر چگونگی و چرایی وقوع آنها تحمیل می‌کند در نظر داشته باشند. با این وصف که تبیین‌های تاریخی نمی‌توانند عمومیت، همگرایی و قانونمندی



تبیین‌های مرسوم در علوم طبیعی را داشته باشند (رضوی، ۱۳۹۱: ۲۳۱).

تبیین، تأویل و تفسیر

علوم تاریخی و علوم اخلاقی به الگوی علوم طبیعی قابل تبدیل نیستند، هدف علوم تاریخی و علوم اخلاقی تعیین کمی پدیده‌ها نیست، بلکه دقیقاً فهم حوادث به معنی جست و جوی عناصری است که می‌توانند ما را در فهم و درک انسان و دست آوردهای هنری و اجتماعی و... یاری کنند (فروند، ۱۳۶۲: ۵۸). تکیه بر فهم رفتار آدمی و تفهیمی‌بودن در علوم تاریخی راه را بر رویکردهای تفسیری در علوم اجتماعی گشوده است.

میان تأویل، تبیین و تفهم اشتراکاتی هست ولی مترادف هم نیستند، تأویل و تفهم دارای محتوایی فراتر از تبیین است، تأویل کردن به معنی تبیین نمودن چیزی مبهم است با الفاظی روشن، شناخت رموز پدیده‌هایی که درک ناشدنی می‌نمایند. درویزن تبیین را با تفهم متقابل و اولی را خاص علوم طبیعی و دومی را خاص علوم مربوط به روح و یا به تعبیر او علوم اخلاقی می‌داند (همان: ۵۷). ديلتای نیز معتقد است ما طبیعت را تبیین می‌کنیم ولی حیات نفسانی را در می‌یابیم، ویلیام درای تبیین را کار افزار طبیعت پژوه و تفهم را دست افزار تاریخ پژوه می‌داند (همان: ۸۰).

علت و دلیل

علوم اجتماعی و علوم انسانی علوم معناکاو هستند و علوم تجربی علوم علت‌یاب طبیعت‌گرایان معتقد بودند که رفتار انسان را باید از روی علل پیش‌بینی کرد، اجتماع پاره است از طبیعت و به همان شیوه‌ای که طبیعت را می‌شناسیم به شناخت اجتماع هم نائل می‌شویم در نقطه مقابل تاویل‌گرایان، آدمیان و اجتماع انسانی را تافته جدا بافته ای دانسته‌اند که روش‌های شناخت خاص خود را دارد بنابراین تاویل‌گرایان بر دلیل تأکید دارند. در علت قصد و معنا و انگیزه مورد نظر نیست و رابطه دو پدیده به صورت اجباری و خودکار براساس قانونمندی بیان می‌شود، در دلیل قصد و معنا و نیت مد نظر است (مفتخری، ۱۳۹۴: ۹۳).

هدف ناتورالیسم (پوزیتویست) علت‌یابی است که با استفاده از روش مشاهده، آمارگیری، تدوین فرضیه و قانون و تست این قانون‌ها و فرضیه‌ها در مواجهه با واقعیات انجام می‌گیرد. فرق بین علت و دلیل عبارت از این است که علت (cause) : مؤثری است که موجودی را به نحو ناآگاه آن هم به نحو صد درصد و لایتخلف به واکنش وا می‌دارد. دلیل (reason) عبارت است از آن که تصدیق آگاهانه در ذهن فردی عاقل و شاعر که او آن را بر می‌گیرد تا عاقلانه بر وفق آن عمل کند (سروش، ۱۳۶۷: ۵۵).



ملکیان معتقد است علت به مقام ثبوت برمی‌گردد و دلیل به مقام اثبات (علتی‌عنی چرا فلان حادثه رخ داد و دلیل تو از کجا فهمیدی که این حادثه رخ داد) اگر علت واقعی را بدانیم علت با دلیل یکی می‌شود، در علوم تجربی این گونه است در تاریخ نمی‌توانیم به علت علم پیدا کنیم به دلیل اکتفا می‌کنیم، علت جنبه هستی شناختی دارد و جدایی از عامل شناسایی وجود خارجی دارد، دلیل پدیده است که بر مدلول دلالت دارد و جنبه معرفت شناختی دارد (ملکیان، ۱۳۷۲: ۲۲۸-۲۳۱).

تبیین‌های تاریخی

برای تبیین یک رویداد تاریخی، مورخ متعهد چه عللی را باید توصیف کند؟ و باید چه شرایطی را ذکر کند تا توضیح دهد که چه رویدادی اتفاق افتاده است نه رویداد دیگر؟ جنکینز می‌گوید: تنها کاری که از مورخ برمی‌آید، این است که مثل سایر همکارانش قواعد این بازی را یاد بگیرد و تبیین‌هایی را عرضه کند که مانند تبیین‌های دلخواه مورخان دیگر است (مکالا، ۱۳۸۷: ۲۷۷).

دو گروه در عرصه روش شناختی تاریخی ظاهر گشتند:

الف) زیتویست‌ها: گروهی که وحدت روش شناختی قائل‌اند و تبیین‌های مشترک میان علوم انسانی و علوم طبیعی قائل‌اند. دیوید تامس در این باره می‌گوید: من می‌خواهم ببینم که آیا تحقیق در جامعه‌ی انسانی به شروط روش‌شناسی علمی علوم طبیعی رفتار می‌کند یا نه. و همواره این سوال را بدین نحو برای خود مطرح می‌کنم که آیا تحقیق اجتماعی با روش شناسی طبیعت گرایانه وفق می‌دهد یا نه و طابق النعل بالنعل از آن پیروی می‌کند یا نه، و آیا طبیعت‌گرایی، یعنی مطالعه علمی جامعه به روش علوم طبیعی، درست است یا نه (لیتل، ۱۳۷۳: ۳۷۴)؟ با همه آن چه که در ارتباط با تبیین تاریخی از نگاه پوزیتیویست‌ها مطرح شد این نکته را نباید از یاد برد که نگرش پوزیتیویستی در تبیین تاریخی اگر چه به تنهایی برای رسیدن به تبیین‌های مفید و قانع‌کننده بسنده نیست، اما در جای خود اهمیت دارد و با نوعی تسامح می‌توان از کلیت و عام‌گرایی مورد ادعای آن در راستای فهم بهتر تاریخ یاری جست.

ب) گروهی که به تمایز روش شناختی قائل‌اند و تبیین مدنظر این گروه بیشتر عقلانی است و به تبیین‌های خاص تاریخی (روایی-تکوینی) قائل‌اند، این موضوع را ضد طبیعت‌گرایی می‌خوانند. آن را می‌توان نظریه تفسیری یا معناکاوانه علوم اجتماعی هم نامید (همان: ۳۹۰). یکی از ناقدان جدی آموزه طبیعت‌گرایی چارلز تیلور است. وی درباره‌ی طبیعت‌گرایی چنین می‌نویسد: علوم طبیعی را به منزله مدلی برای علم اجتماع گرفتن، وسوسه‌ای است



که دست از سر ما بر نمی‌دارد، یعنی از علم اجتماع انتظار داریم که به ما از فرایندها و مکانیسم‌های زیرین اجتماع خبر بدهد و راه مؤثر برنامه‌ریزی برای معیشت جمعی را به ما بیاموزد. لکن علاوه بر پاره‌ای از مشابهت‌های صوری، علوم اجتماعی هیچ‌گاه نمی‌توانند چنین نقشی را ایفا کنند. آن را باید از جایی دیگر خواست (همان: ۳۹۱).

ج) گروه‌سومی نیز وجود دارد که در تقابل با سطحی‌نگری پوزیتویست‌ها و در برابر قواعد و موازین مکتب اصالت معنا، به ویژه کسانی که امکان پژوهش علمی در علوم انسانی و فرهنگ بشر را منکر بودند. و بر نماینده این مکتب معتقد بود که رفتار انسان نیز مانند رویدادهای عالم طبیعت قانونمند است و قواعد مذکور را به معنای اخص می‌توان (علل) نامید، او به هنگام بحث درباره‌ی تبیین علی به آشکارترین وجه در تعارض با مکتب ایدئالیسم قرار گرفت. وی مدعی بود که تفاوت اساسی بین عالم بشری و جهان طبیعت در این است که در دنیای بشری ممکن نیست کسی بتواند به قوانین عام برسد یا تبیینی بر پایه رابطه‌ی علت و معلول به دست آورد که حتی ساده‌ترین عمل انسان را بدون معنا به نحو جامع و مانعی تبیین و تحلیل کند. پس باید تحلیل‌های جزئی‌روشی ابداع کرد که در این معنا بحث عینیت و ارزش مطرح شد، زیرا هر پژوهشگر ممکن است از نظر خودش عامل دیگری را بر خلاف دیگران عامل حتمی یا قطعی یک پدیده برشمارد (ملایی توانی، ۱۳۸۶: ۵۲-۵۳).

انواع تبیین‌های تاریخی

الگوی قانون فراگیر

تبیین‌های قانونمند، نظریه «قانون فراگیر»، نظریه «همپل و پوپر» و قانونیت‌باوری نام دارد. این رای مبتنی بر این اصل است که حادثه‌ای یا نظامی خاص را می‌توان تحت قانون یا قوانینی عام مندرج نمود. رکن این نظریه این است که برای فهم پدیده‌ای یا نظم خاصی باید معلوم کنیم که آن نظم یا پدیده خاص چگونه از نظم‌های عمیق‌تری در طبیعت ناشی می‌شود (لیتل، ۱۳۷۳: ۸). دیدگاه پوزیتویستی مبتنی بر الگوی قانون فراگیر است و تاریخ را در مقایسه با علوم طبیعی وا می‌رسد و تبیین می‌کند (استنفورد، ۱۳۹۱: ص ۳۳۳). تبیین تاریخی هم چون تبیین علمی مبتنی بر قانون است یا حداقل اینگونه باید باشد. پوپر پیرو این دیدگاه هست و معتقد است:

تبیینی که مختص تاریخ باشد وجود ندارد و تبیین‌های تاریخی مرسوم مورخان را طعن می‌کند و این برداشت‌ها را بیهوده و بی‌اعتبار می‌داند (استنفورد، ۱۳۹۱: ۱۶۱). براساس این دیدگاه توضیح (تبیینی) که کارکرد پیش‌بینی نداشته باشد به عنوان توضیح (تبیین)



پذیرفتنی نیست (مفتخری، ۱۳۹۴: ۲۷۶). در واقع معادل قانون فراگیر به دنبال این سوال روان می‌شود که حادثه مورد تبیین چرا در فلان شرایط ضروری الوقوع (necessary) است؟

تاویل‌گرایی، تفسیر‌گرایی (تاریخیت‌باوری) معناگرایی:

مبتنی بر درون‌فهمی است، نقطه مقابل دیدگاه اول است و به جای آن که بر تشابه یا قیاس تاریخ و علم تأکید کند بر تمایز آن دو از یکدیگر اصرار دارد (استنفورد، ۱۳۹۱: ۲۳۲)، عالمان علوم اجتماعی و مورخان لازم است به تاویل و تفسیر معنای رفتار و حاصل آن پردازند در علوم طبیعی لازم نیست کاری بکنند (مفتخری، ۱۳۹۴: ۲۴۲). از چهره‌های شاخص این دیدگاه کالینگوود و درای هستند.

یک واقعه تاریخی به مانند پدیده طبیعی نیست بلکه رویدادی است که تاریخ‌گزار نه فقط ظاهر آن بلکه باید درون آن را نیز لحاظ کند تا به اندیشه‌های درونی آن راه بیابد «تاریخ، تاریخ‌اندیشه است» (ملایی توانی، ۱۳۸۶: ۵۴) یعنی تاریخ بازسازی اندیشه در ذهن مورخ است که وی سرگرم مطالعه یا نگارش آن است (همانجا). یا به عبارت دیگر تفسیر یک پدیده تاریخی عبارت است از تبیین معنای آن (استنفورد، ۱۳۹۱: ۲۳۲). پروفیسور اوشاک در تعبیری نزدیک به کالینگوود می‌گوید: «تاریخ تجربه مورخ است، ساخته هیچ کس به جز مورخ نیست؛ تنها راه ساختن تاریخ نوشتن آن است» (کار، ۱۳۸۹: ۳۱-۳۲).

هدف تاریخ نه صرف رویداد، بلکه معلوم شدن اندیشه است که در آن رویداد نهفته است. کشف آن اندیشه در حکم آن رویداد است، کالینگوود معتقد است مورخ باید اندیشه و فکر عامل را در ذهن خویش باز بیازماید (مفتخری، ۱۳۹۴: ۹۶).

این دیدگاه با اسامی: ثنویت‌گرایان (ادواردز)، معناگرایی و تبیین عقلانی (استنفورد)، تبیین‌های عقلانی (اتکینسون)، مدل عقلی-نیتی و مدل تفسیری (دانیل لیتل) و تاریخیت‌باوری (برایان فی).

در همه‌ی این معانی یک عنصر مشترک وجود دارد و آن اینکه افعال آدمی ظاهری دارد و باطنی و فهم برون از طریق فهم درون ممکن است نه برعکس. و به جای آن که تبیین حادثه‌ای را از نظم قانونی بخواهیم، نظم بیرونی را باید برحسب معنای درونی فهم کنیم (لیتل، ۱۳۷۳: ۱۹). برایان فی معتقد است که تاریخیت‌باوری دیدگاهی است که می‌گوید چیستی موجودیت‌ها یا وقایع اجتماعی در تاریخچه آنها نهفته است له نحوی که برای فهم آنها باید تکوین و تحول آن را درک کرد. واضح‌ترین مثال همان توضیحاتی است که در تاریخ روایی می‌آیند. این نوع از توضیح (تبیین) خصلت تکوینی دارد. ولی گاه به صورت نیت‌کاوی، گاه دلیل‌کاوی، گاه قاعده‌کاوی و گاه اعتبار‌کاوی ظاهر شده است (مفتخری، ۱۳۹۴: ۹۶-۹۷).



تبیین‌های روایی، نقلی (تکوینی)

این دیدگاه بیانگر این است که نوعی تبیین مبتنی بر نقل وجود دارد که مختص تاریخ است و این تبیین براساس نقل وقایع و لحاظ زمینه‌ها صورت می‌گیرد. استنفورد تأکید می‌کند قوانین فراگیر چندان به درد مورخ نمی‌خورد، زیرا در اغلب موارد قادر به تبیین امر غیر عادی یا غیر منتظره که دقیقاً همان چیز نامزد و نیازمند تبیین است، نیستند (استنفورد، ۱۳۹۱: ۱۷۹). حوزه‌های علوم اجتماعی و تاریخ، به طور کلی نه پذیرای تبیین‌های قانون محوری از نوع پوپر هستند و نه نیازمند آنها (همان: ۱۶۲).

مشکل جدی این نوع از تبیین آن است که گرچه تبیین اعمال افراد در تاریخ روشن و آشکار است، ولی موارد زیاد دیگری وجود دارند که نمی‌توان به کمک این روش آنها را تبیین کرد، از جمله می‌توان به پیامدهای پیش بینی نشده‌ی و ناخواسته اعمال و کنش‌های افراد اشاره کرد (نوذری، ۱۳۷۹: ۳۷). در این تلقی (تبیین‌های نقلی-روایی) تاریخ‌گزار، یک رویداد را جزئی از یک جریان تاریخی می‌بیند و می‌کوشد ارتباط میان آن رویداد و رویدادهای دیگر را بیابد و با کشف جایگاه این رویداد به علل آن می‌پردازد. روش تبیین تاریخی (نقلی) عبارت است از اینکه روابط یک رویداد مورد بحث را با سایر رویدادها ریشه‌یابی کنیم و روابط درونی و ذاتی میان آنها را کشف نماییم و جایگاه آن را در بستر تاریخ مشخص کنیم (استنفورد، ۱۳۹۱: ۱۶۱). در این نوع تبیین علت‌ها جست‌وجو نمی‌شود و رویدادها صرفاً روایت می‌شود. یک گزارش دقیق از چگونگی وقوع چیزها، چنان که اوکشات درباره‌ی این نظریه، می‌گوید، گزارشی است از چرایی وقوع آنها (همان: ۲۳۱).

بنابراین در مقابل دانش‌های قانونمند یا تعمیمی تاریخ را دانشی تفریدی می‌خوانند و اصول اساسی تبیین تاریخی را چنین برمی‌شمرند: ۱- تاریخ (فقط) زندگی نامه امیران و پادشاهی نیست؛ ۲- پدیده تاریخی منحصر به فرد و تکرار ناپذیر است؛ ۳- باید در شناخت علی پدیده تاریخی بازسازی گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ ۴- تبیین پدیده تاریخی باید با قرار دادن آن در زمینه یا بستر کل واقعیت صورت پذیرد (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۵۱۶).

تبیین‌های هم سنجانه

تبیین‌های هم سنجانه علل یا شرایطی را شناسایی می‌کنند که وقوع یا نوع رویداد را محتمل‌تر از رویداد دیگر می‌کند. مثلاً برای شناسایی علت یا شرط (c) یا نوع رویداد (E1) که اتفاق افتاده است نه رویداد دیگر (E2) مورخان باید واریسی کنند که: ۱- C در واقع اتفاق افتاده یا وجود داشته؛ ۲- C برای وقوع E1 لازم بوده؛ ج) C برای اینکه وقوع E1 محتمل‌تر از وقوع E2 شود کافی بوده؛ و ۳- هیچ علت یا شرط دیگری وجود نداشته که تأثیر C را در



آن وضعیت خنثی یا تعدیل کرده باشد، یعنی مانع از آن شده باشد که C باعث شود تا E1 محتمل تر از E2 شود، یا E1 را به اندازه E2 محتمل کند (مکالا، ۱۳۸۷: ۲۶۴-۲۶۵).

تبیین‌های ژرف

تبیین‌هایی که ویژگی‌های غیر معمول تبیین تکوینی را توضیح می‌دهند. چنین تبیین‌هایی، گاهی عناصر علت نخستین یا اصلی یک رویداد را تشریح، سپس تمایل ایجاد شده، یا خود عامل اصلی را تبیین می‌کنند. تبیین‌های هم‌سنگانه شاید علل شرایطی را تشریح کنند که باعث شد یک رویداد رخ دهد نه رویداد محتمل دیگر. پس این پرسش دوباره پیش می‌آید که: یک مورخ تا چه حد باید در زنجیره علل عقب برود؟ فرضیه پیشنهادی این است که تا جایی به عقب برگردد که وقوع تمایل، باور یا عامل اصلی دیگر، واکنشی طبیعی به شرایط کدایی به نظر آید؛ یا، اگر این گرایش، باور یا عامل اصلی دیگر واکنش طبیعی به نظر نیاید تا جایی عقب برگردند که هیچ تبیین دیگری در دسترس نباشد (همان: ۲۸۸).

تبیین از راه همدلی

این مطلب ما را به مدل دیگری از تبیین-تبیین از راه همدلی-رهنمون می‌سازد به بیان هربرت باترفیلد: داستان را نمی‌توان به طور صحیح گفت مگر اینکه شخصیت‌ها را از درون ببینیم، با آنها آن گونه که یک فاعل ممکن است نقش خود را احساس کند، احساس کنیم (اندیشه‌هایشان را بار دیگر بیندیشیم) و نه در جایگاه ناظر، بلکه در موضع فاعل آن فعل بنشینیم (استنفورد، ۱۳۹۱: ۳۴۳).

در دسته‌بندی دیگری از تبیین در تاریخ تبیین به دو شکل علی و تفسیری صورت می‌گیرد. کی چرایی را تبیین می‌کند، دیگری چگونگی را. اکنون این دو تبیین را در رابطه با انقلاب فرانسه بررسی خواهیم کرد. در این مورد، تبیین علی معطوف است به رویدادها و شرایط مقدم بر انقلاب مانند سلطه اشرافیت و... و رهیافت تفسیری هم تبیین می‌کند که این انقلاب چه بود. در اینجا باید یادآور شد که دو نوع تبیین علی و تفسیری مانع‌الجمع نیستند بلکه مکمل یکدیگرند (همان: ۲۲۷-۲۲۸).



نتیجه

تبیین مقوله‌ای شناخت‌شناسی و متعلق به نظریه شناخت در مفهوم کلی آن است. از این روی اینکه تبیین را در تاریخ انکار کنیم و به جای آن موضوعات دیگری نظیر توصیف را بگذاریم پذیرفته نیست. علاوه بر این تاریخ به عنوان یک حوزه معرفتی تبیین‌های خاص خودش را دارد و وجود دیدگاه‌های مختلف و متضاد در خصوص جایگاه و چگونگی تبیین‌های تاریخی به معنای عدم ضرورت تبیین در مطالعات تاریخی نیست. از سویی تبیین در تاریخ به سان سایر دانش‌ها بر حسب موضوع مورد مطالعه و علایق پژوهشگران مصداق پیدا می‌کند و در این راستا نیازی به جهت‌گیری‌های پیشینی و لحاظ کردن بنیادهای جبری و ضرورت‌های از پیش تعیین شده نیست.

توجه به دو دیدگاه پوزیتیویستی و ایدئالیستی و البته دیدگاه‌های دیگری که ذکر شده، در سلسله مباحثی که درباره‌ی جایگاه تبیین در تاریخ مطرح شده‌اند ضروری است، چرا که ارائه تبیین مناسب منوط به در نظر داشتن نقطه نظرهای مختلف و جرح و تعدیل آنهاست. افزون بر این تاریخ در هر معنایی، روند استمرار حیات جمعی انسان و یا به عبارتی تحول و تداوم ساختار جمعی آنهاست، از این روی دو جنبه علمی و عملی بودن را در کنار هم دارد. اهتمام به وجوه کارآمدی تاریخ و ارتباط آن با فعل و اندیشه و کنش انسان‌ها و توجه به استفاده عملی از آن همان اندازه در تبیین‌های تاریخی مهم است که توجه به وجوه علمی آن مهم است.

از این حیث این ادعا که تاریخ را به سبب پرداختن به امور عملی فاقد تبیین بدانیم پذیرفته نیست. در تبیین‌های تاریخی باید به این نکته مهم توجه کنیم که رویدادهای تاریخی معمولاً بیش از یک معنا دارند. معنای رویدادها برای افراد دخیل در وقوع رویدادها و به اصطلاح فاعلان افعال با معنایی که ما از رویدادها استنباط می‌کنیم متفاوت است. به علاوه ممکن است میان تصویرهای عاملان وقوع حوادث با آنچه که انجام داده‌اند فاصله‌ای وجود داشته باشد که در امر تبیین می‌بایست لحاظ شود. در مقوله‌ی تبیین باید به این مهم توجه داشته باشیم که در طبیعت هم قوانین ثابت و لایتغیر وجود ندارد و با در نظر داشتن رویکردی انتقادی علوم طبیعی نسبت به نظریه‌ها و اهتمام اندیشمندان علوم اجتماعی به بافت و ساختارها، می‌توان میان نظریه پردازی‌های این دو دسته علوم آشتی برقرار کرد. از این منظر، می‌باید تبیین‌های تاریخی را بدین سمت سوق داد که با در نظر داشتن بسترهای تاریخی و اهتمام به الگوها و ساختار حاکم بر هر عصر رویدادهای مرتبط با هر موضوع را قابل فهم کنند.



منابع و مأخذ

- استنفورد، مایکل، (۱۳۹۱)، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سمت.
- _____، (۱۳۹۱)، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی.
- رضوی، سید ابوالفضل، (۱۳۹۱)، فلسفه انتقادی تاریخ، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ساروخانی، باقر، (۱۳۷۵)، روش تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سروش، عبدالکریم، (۱۳۶۷)، «علت و دلیل در علوم اجتماعی»، مطالعات جامعه شناختی، شماره ۱، ص ۵۳-۷۲.
- _____، (۱۳۷۴)، درسهایی در فلسفه علم اجتماع (روش تفسیر در علوم اجتماعی)، تهران: نی.
- فروند، ژولین، (۱۳۶۲)، آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کار، ادواردهالت، (۱۳۸۹)، تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
- لیتل، دانیل، (۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط.
- مفتخری، حسین، (۱۳۹۴)، مبانی علم تاریخ، تهران: سمت.
- مکالا، سی. بین، (۱۳۸۷)، بنیادهای علم تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی.
- ملایی توانی، علیرضا، (۱۳۸۶)، درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران: نی.
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۰)، «روش شناسی در علوم سیاسی (گفتگو)»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۴.
- _____، (۱۳۷۲)، فلسفه تاریخ، قم: بی نا.
- نوذری، حسینعلی، (۱۳۷۹)، فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخ نگاری، تهران: طرح نو.



سیر کوتاهی بر فتوحات محمد بن قاسم در سرزمین هند

هومان محمدی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۳۰

چکیده

مردم شبه قاره هند با ایران دوره ساسانیان ارتباط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تنگاتنگی داشتند؛ به ویژه منطقه سِند، که معبر ارتباطی این دو تمدن به شمار می‌آمد. در آن برهه از زمان، نظام کاستی در سِند وجود داشت که تحت تأثیر آیین های دین بودا و هندو سخی های بسیاری بر مردم تحمیل می نمود. اما پس از ورود اسلام به ایران و گسترش فتوحات در زمان امویان دامنه لشکرکشی های فاتحان مسلمان به سِند رسید و محمد بن قاسم فرمانده سپاه اموی توانست سراسر حوزه سِند را به تصرف اسلام در آورد. اگر چه در ابتدا این فتوحات از طریق جنگ و برخورد خشونت آمیز بود اما بعدها در مقابل گرفتن جزیه به بومیان امان می داد و از ویران کردن آتشکده هایشان صرف نظر نمود. چرا که اسلام در زندگی اجتماعی، برابری و آزادی را تبلیغ می کرد و توجهی به نژاد یا طبقه اجتماعی افراد نداشت و مردم با فراغ بال به پذیرش دین جدید تن در می دادند. از آنجا که نحوه گسترش اسلام در حوزه سِند از فراز و نشیب های زیادی برخوردار است و بر اثر آن فتوحات، اکثریت مردم آن منطقه تدریجاً به اسلام گرویدند، در این پژوهش تلاش شده تا با استفاده از منابع اصلی و تحقیقاتی، چگونگی آن لشکرکشی ها، عوامل و نتایج آن در دوره خلافت ولید بن عبدالملک و فرمانده سپاه وی محمد بن قاسم مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

واژگان کلیدی: حجاج بن یوسف ثقفی، سِند، فتوحات، محمد بن قاسم.



مقدمه

درباره گرایش ملت های مختلف به دین اسلام و ترویج و پخش آن در مناطق مختلف جهان، هم از طریق لشکرکشی های نظامی و هم تجارت، بازرگانی، دانشمندان و تعامل و تقابل فکری و فرهنگی با بومیان سرزمین متصرفه مؤثر واقع شد. با این وجود میزان تأثیر هر کدام از این گروه ها در ورود، تبیین و تعمیق باورهای دینی و مذهبی مسئله ای است که شایسته توجه بیشتری است و انجام پژوهش های نوین را می طلبد. اعراب از گذشته دور با سرزمین هند آشنایی داشتند. روابط شبه قاره هند با اعراب، ریشه در عهد سومریان دارد. در ایام باستان، بین شبه جزیره عربستان به ویژه یمن، حضرموت، سند و سواحل مالابار روابط بازرگانی وجود داشت و محصولات نواحی مختلف هند، عود، کافور، صندل، نارگیل، ابریشم، عاج و شمشیر هندی به ایران و عربستان صادر می گردید.

پس از ظهور دین اسلام، این دین توانست در فاصله زمانی کوتاه، مناطق وسیعی را در جهان تحت تأثیر خود قرار دهد. شبه قاره هند با ویژگی های منحصر به فرد، از جمله منابع سرشار طبیعی و با داشتن فرهنگ ها و آیین های مختلف از مهم ترین سرزمین های متأثر از فرهنگ اسلام است. بی تردید حضور اسلام در هند را باید یکی از مهم ترین و موثرترین وقایع در تاریخ سیاسی و سیر تحولات اعتقادی این سرزمین دانست. اسلام با دو رویکرد متضاد وارد فرهنگ هند شد.

ورود مسالمت آمیز؛ یعنی تجارت، بازرگانی و تبلیغات مسالمت آمیز دینی و دیگری ورود نظامی؛ که در این پژوهش فقط به مقطعی از طریقه ورود اسلام به هند از راه لشکرکشی های نظامی پرداخته می شود. این فتوحات و لشکرکشی ها در زمان خلافت ولید بن عبدالملک با تدابیر حجاج بن یوسف ثقفی و به دست برادرزاده یا عموزاده اش «محمد بن قاسم» صورت گرفت که به شرح آن پرداخته می شود. هدف از نوشتن پژوهش این است که بررسی گردد که آیا می توان نقش محمد ابن قاسم را به مثابه یکی از عوامل نشر و اشاعه دین اسلام به خصوص در ورود اسلام و مسلمانان به شبه قاره هند، در نظر گرفت یا خیر؟

این پژوهش در واقع در پی یافتن پاسخ این پرسش است که آیا می توان لشکرکشی های نظامی را در فرآیند نشر و گسترش اسلام در شبه قاره هند به عنوان یک عامل مثبت تلقی نمود؟ به طور کلی اگرچه نظامی گری خود مانعی بر سر راه پذیرش مسالمت آمیز دین بود اما زمینه مهاجرت دسته هایی از قبایل عرب و گروه هایی از بازرگانان، صوفیان، علما و دانشمندان به وسیله همین لشکرکشی ها فراهم شد.



پیشینه پژوهش

مقالات و تألیفاتی به فتوحات محمد بن قاسم در حوزه سند اختصاص یافته‌اند. بلاد سند، جرقه اول ورود اسلام به شبه قاره، نوشته سید هدایت رضوی در مجله سخن تاریخ، بهار ۱۳۸۸، به این موضوع از جهات مختلف پرداخته است. در این مقاله، ورود اسلام به هند از طریق تجارت و بازرگانی و ترویج اسلام در این منطقه و همچنین نقش فتوحات نظامی در گسترش اسلام مورد بررسی قرار گرفته است. مقاله نخستین مراحل ورود اسلام به هند نوشته جمال موسوی در مجله مقالات و بررسی‌ها، زمستان ۱۳۷۷ از صفحه ۱۱۵ تا ۱۳۱ به اولین تماس‌ها با هندیان که از طریق تجارت و بازرگانی و ورود نظامی بوده پرداخته و گذری نیز بر نقش محمد بن قاسم در این تحولات و اوضاع متصرفات اسلامی هند از زمان سلیمان تا پایان خلافت امویان داشته است.

همچنین کوروش صالحی در مقاله‌ای تحت عنوان بررسی تغییرات ماهوی فتوح اولیه هند و فاتحان مسلمان در فصلنامه مطالعات شبه قاره هند در زمستان ۱۳۹۰ دوره سوم شماره ۹ از صفحه ۵۵ تا ۸۰ داشته است که در این مقاله به بررسی سرزمین‌های شمال غربی هند و فتوحات نظامی و چگونگی اسلام‌پذیری مردم منطقه پرداخته شده است. غلامعلی آریا نیز در مقاله خود با عنوان اسلام در شبه قاره هند و پاکستان به این موضوع گذری داشته که در ابتدای بررسی‌های خود، ورود اسلام به این منطقه از طریق تجارت و بازرگانی و سپس تعاملات فاتحان با بومیان مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته است.

پیشینه فتوحات در سند، قبل از محمد بن قاسم

ورود اسلام به هند از راه کشورگشایی اولین بار در سال ۱۵ هجری در زمان خلیفه دوم از راه دریا آغاز شد. چرا که تا قبل از گشوده شدن کامل ایالت‌های جنوبی و شرقی ایران، این اقدام از راه زمینی ممکن نبود. در زمان عمر، سپاهیان اسلام از راه دریا، به شهر دیبل رسیدند ولی فتح هند ناتمام ماند. گفته می‌شود در این زمان حکم تغلبی، صحار عبدی را به مدینه فرستاد تا فتح نامه و خمس غنایم را به عمر تقدیم کند. چون صحار به نزد عمر رسید، از او درباره مکران پرسیده شد که پاسخ داد: دشت آن کوه، آب آن اندک، میوه آن نامرغوب، دشمن آن دلیر، خوبی آن کم، بدی آن زیاد سپس عمر گفت: به خدا سوگند تا من هستم لشکری به آن جا نخواهد رفت و دستور داد که سپاهیان از مکران جلوتر نروند (طبری، ۱۹۸۷: ۴۰۲-۴۰۱؛ بلاذری، ۱۹۷۸: ۴۲۰).

اما برخی منابع این روایت را به زمان عثمان نسبت داده‌اند و گفته‌اند: در زمان عثمان به حکیم بن جیله ماموریت داده شد تا برای شناسایی سند عازم آنجا شود. اما وی پس



از بازگشت چنین گزارشی داد که: آب آنجا تیره، میوه آن مقاتل و ترش و زمین سنگلاخ و گل او شوره است و لشکرکشی به آنجا فقط هدر دادن امکانات و هلاک شدن سپاهیان است و همچنین مردم آنجا خائن و غدارند؛ در نتیجه عثمان از لشکرکشی به هند منصرف شد (کوفی، ۱۴۰۳: ۷۶-۷۵).

در زمان خلافت حضرت علی(ع) نیز شخصی که تاغربن دعر نام داشت با سپاهی به مرز سند هجوم برد و در سال ۳۸ هجری سپاهیان اسلام پیروزمندانانه ناحیه (کیکانان) را تکبیر گویان فتح کردند و شماری از مردم هند مسلمان شدند (بلاذری، ۱۹۷۸: ۳۲۶). از آن پس نیز تا ایام خلافت عبدالملک بن مروان چندین بار مسلمانان به مرزهای (سند) حمله بردند، اما پیروزی بزرگی از این لشکرکشی‌ها حاصل نشد. پیش از محمد بن قاسم سرداران دیگری نیز بودند که لشکرکشی‌هایی به حوزه سند داشتند. سعید بن اسلم کلابی، مُجّاعه بن سعر تمیمی و محمدبن هارون نمری از طرف حجاج بن یوسف ثقفی مأمور فتح مکران و ثغر هند شدند، ولی نتوانستند که مأموریت خود را به نحو مطلوب انجام دهند و کاری از پیش نبردند (همان، ۴۲۳-۴۲۴؛ کوفی، ۱۴۰۳: ۹۳-۸۵).

در عهد خلافت ولیدبن عبدالملک و حکومت حجاج بن یوسف در عراق این لشکرکشی‌ها شکل جدی به خود گرفت. حجاج، یزیدبنمهلِب را از خراسان عزل کرده و قتیبه بن مسلم باهلی را که عامل او در ری بود والی خراسان قرار داد (طبری، ۱۳۸۷: ۳۹۴-۳۹۶). قتیبه از ری رهسپار مرو، و سپس وارد بخارا شد و آن را فتح کرد و چندین شهر آن را نیز گشود (نرشخی، ۱۳۶۲: ۶۷) حجاج همچنین پسر عمو و داماد خویش، محمدبن قاسم را در سال ۸۹ ه.ق/۷۰۸ به فرماندهی سپاهی بزرگ روانه این جبهه کرد. در این لشکرکشی‌ها شهر مهم «دیبیل» فتح شد و مسلمانان شهرهای بزرگ سند و نواحی جنوبی (پنجاب) را تا شهر (مولتان) به تصرف خود در آوردند و ضمن آنکه غنایم زیادی بدست آوردند، این مناطق نیز عملاً جز قلمرو سرزمین‌های اسلامی درآمد و گروه‌های زیادی از مردم آن ناحیه به دین اسلام گرایش پیدا کردند.

نگاهی کوتاه به دوران خلافت ولید بن عبدالملک بن مروان

براساس گزارشات تاریخی میتوان حدس زد که ولید بن عبدالملک بن مروان به سال ۵۰ قمری و بنا به نقلی سال ۴۷ قمری در زمان حکومت معاویه در مدینه متولد شد (ابن کثیر، ۱۳۵۱: ۱۶۹-۱۶۲). در سال ۷۷ قمری ولید بن عبدالملک در نبرد با قوای روم شرکت کرد و از رومیان تعداد زیادی را کشت و بازگشت و همچنین در جریان خیانت عبدالملک به عمرو بن سعید، یکی از فرماندهان و متنفذین اموی، و ترور او، ولید از کسانی بود که برای کشتن او تلاش



زیادی کرد و در جریان این توطئه زخمی شد (همان: ۳۱۸-۳۱۰). ولید پس از مرگ عبدالملک و دفن پدر در همان روز به مسجد بزرگ دمشق رفت و مردم پیش او آمدند و با او بیعت کردند. ولید در سال چهارم حکومت خود، به سال ۸۷ قمری، هشام بن اسماعیل المخزومی را از امارت مدینه عزل کرد و عمر بن عبدالعزیز را به جای او گماشت (الذهبی، ۱۴۱۳: ۲۶-۲۹)، وی مسجد بنی‌امیه را در دمشق بنا کرد و همچنین به عمر نامه نوشت که مسجد را توسعه دهد و خانه‌های همسران پیامبر(ع) را داخل آن نماید، سپس نماینده‌ای بسوی پادشاه روم به قسطنطنیه فرستاد تا کارگرانی که در کار ساختمان مهارت داشته باشند نزد وی گسیل دارد؛ و او درخواست وی را اجابت کرد و کسانی را به سوی او فرستاد که منظور وی را درباره مساجد مزبور تکمیل کردند (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ۵۳۳-۵۳۴).

نقل شده است که ولید بن عبدالملک، چهارصد صندوق که هر صندوق چهارصد هزار دینار بود صرف بنای آن نمود و از جمله کارگران دوازده هزار مرمز تراش بوده‌اند و گویند ششصد زنجیر طلا، جهت آویختن قنديل از سقف آن آویزان بود. تا جایی که دیدگان را خیره می‌ساخت. پس عمر بن عبدالعزیز آنها را فرود آورد و به بیت المال بازگردانید (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۷۲).

ولید بن عبدالملک همچنین تصمیم به افزودن در بنای مسجد گرفت به همین دلیل فرمان داد تا کنیسه نصارا را خراب کنند. این کنیسه چسبیده به مسجد بود و ماریوحنا نام داشت و کنیسه را داخل در مسجد کردند. گویند که عبدالملک خواسته بود که کنیسه را به او واگذارند؛ ولی آنان نپذیرفتند. ولید بن عبدالملک چهل هزار دینار عوض داد باز هم امتناع کردند، این بود که آن را خراب کرد و چیزی هم به آنان نداد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۱۲۸). دوران ولید به فتح، ثروت، ناز و نعمت مشهور است به ویژه بعد از اینکه امنیت و نظام در داخل ایجاد شد؛ ثمره ی این امنیت و اصلاح اداره امور؛ توسعه طلبی در خارج و فراتر رفتن دین اسلام و مرزهای سرزمین خلافت اسلامی به نقاط دور دست بود.

فتوحات محمد بن قاسم

ولید بن عبدالملک خلیفه اموی، مدت زیادی نبود که قلمرو اسلامی را سروسامان داده بود و نمی‌خواست که آرامش و امنیتی که بر این قلمرو حکمفرما شده دچار تزلزل و بی‌نظمی شود. از طرفی نیز حجاج سردار حکومت اموی که عزم قوی و جدی برای فتوحات در حوزه سند و هند را داشت در پی کسب اجازه از خلیفه اموی برای فتوحات و لشکرکشی‌های تازه را داشت که با مخالفت جدی خلیفه روبرو شد. خلیفه نیز مخالفت خود را چنین ابراز داشت: «برای گشودن ایالت سند باید سلاح و نیروی زیادی صرف نمود، هرچند که



در گذشته نیز اقداماتی در این زمینه انجام شده ولی به نتیجه ای نرسیدیم و تاکنون هرچه فرستاده ایم نابود شده‌اند.» (ابن خلکان، ۱۴۱۷: ۲۱۹). خلیفه تسلیم عزم جدی و اصرارهای حجاج برای این لشکرکشی‌ها شد؛ چرا که حجاج توانست از این حیث که تعهد می‌نماید، در برابر آنچه هزینه این لشکرکشی شود را به خزانه برگرداند، نظر خلیفه را به این فتوحات جلب نمود و خلیفه نیز موافقت خود را اعلام داشت (قانع تقوی، ۱۳۷۸: ۲۷).

پیش از آن که به شروع فتوحات و لشکرکشی‌ها در این زمینه پرداخته شود، باید در این میان اهداف این لشکرکشی‌ها را دانست. شاید بتوان گفت که یکی از اهداف این لشکرکشی‌ها انتقام گرفتن از مردم دیبل بود. گفته می‌شود «در عهد خلافت ولیدبن عبدالملک و حکومت حجاج بن یوسف در عراق، گروهی از مسلمانان از سرانندیب با کشتی به سوی حجاز سفر می‌کردند و پادشاه سرانندیب نیز در آن کشتی هدایایی را برای حجاج فرستاده بود. باد مخالف کشتی را به ساحل دیبل راند. در آن شهر دزدها، کالاها را به غارت بردند و زنان مسلمان را اسیر کردند (کوفی، ۱۴۰۳: ۹۷-۸۹).

از سوی دیگر نیز، این لشکرکشی‌ها باعث توسعه متصرفات اسلامی در سند می‌شد و از دیگر سو نیز، با حمله مسلمانان به این مناطق به خصوص به بنادر و سواحل جنوبی هند و سند از جمله: نواحی مالابار، خلیج کابیلر، گجرات، دکن و سیلان برخی از راههای تجاری تحت تسلط مسلمانان قرار می‌گرفت و سود زیادی را نصیب آنان می‌کرد. حجاج پسر عمو و داماد خویش را برای این امر در نظر گرفته بود «به گفته برخی از منابع در این زمان، محمد بن قاسم در فارس مشغول سرکوب کردها بود.» (دینوری، ۱۴۱۸: ۲۶۲).

بعد سرکوبی شورشیان فارس توسط محمدبن قاسم، وی از طرف حجاج مأمور لشکرکشی به (دیبل) شد و تدارکات نیز همراه سپاه بزرگی برای محمدبن قاسم ارسال شد و محمدبن قاسم نیز در رأس این سپاه از طریق فارس و کرمان روانه سند شد. منابع از «سه هزار شتر بارکش، اسباب و وسایل منجنیق بزرگی که به العروس معروف بود و تدارکات مورد نیاز برای محمدبن قاسم برای این لشکرکشی یاد کرده اند. محمد بن قاسم پس از عبور از (مکران)، حاکم آنجا را نیز با خود به سند برد و از راه دریا نیز برای وی کمک‌هایی فرستاده می‌شد. محمد بن قاسم (دیبل) را محاصره کرد و به هنگام محاصره نیز تدارکاتی از طرف حجاج از سوی دریا برای وی ارسال شد.

اما محاصره (دیبل) طولانی شد و سپاهیان محمدبن قاسم از طریق همان منجنیق که به آن عروس می‌گفتند و کار چند صد نفر را انجام می‌داد دست از تلاش برای فتح شهر (دیبل) بر نمی‌داشتند (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۲۷۶۲) در دیبل بتکده ای عظیم وجود داشت که پرچمی بر روی آن قرار داشت و گفته می‌شود نماد مقاومت و پایداری ساکنان دیبل بوده که محمدبن



قاسم آن پرچم را با منجنیق مورد هدف قرار داد؛ در هم شکست و ساکنان شهر را نا امید و مایوس ساخت که همین امر موجب ناتوانی آنها در مقابل سپاهیان محمد بن قاسم و شکست آنها را رقم زد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۲۴؛ قانع تتوی، ۱۳۷۸: ۲۹-۳۰).

با ویرانی بتکده، خشم مردم شهر برانگیخته شد و باعث یورش آنها به سپاه محمد بن قاسم شد که توسط سپاهیان محمد بن قاسم این شورش سرکوب گردید. حجاج که از تمام جزئیات این لشکرکشی اطلاع می یافت و به نحوی نیز خود رهبری این لشکرکشی را برعهده داشت (Jal.k.s, ۸۸, ۸۷). دستور داد که در شهر سه روز قتل و غارت صورت گیرد و معبد شهر نیز ویران گردد. تعداد زیادی از زنان و دختران به کنیزی و پسران به بردگی برده شدند و بسیاری نیز کشته شدند (کوفی، ۱۴۰۳: ۱۰۸-۱۰۴؛ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۵۳۷). همین طور از بتکده دیبل غنایم فراوان نصیب محمد بن قاسم شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۴۴). محمد بن قاسم پس از فتح دیبل مسجدی بر ویرانی معبد ساخت که نخستین مسجدی بود که در سند بنا شد، و محله‌ای نیز برای مسلمانان بنا کرد و چهار هزار نفر از مسلمانان را در آنجا جای داد (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۲۷۶۳).

هدف بعدی محمد بن قاسم بعد از فتح دیبل، نیرون بود. از این رو محمد بن قاسم همراه سپاهیان که از فتح دیبل غنایم فراوان به دست آورده بودند عزم جدی برای لشکرکشی به نیرون داشتند و رهسپار آن شهر شدند. اما ساکنان این شهر که از فتح دیبل و قتل عام و غارت های این شهر توسط سپاهیان محمد بن قاسم خبردار بودند، برای در امان ماندن و تکرار نشدن رفتار سپاهیان با مردم دیبل، «خود پیش دستی کردند و به استقبال سپاهیان محمد بن قاسم آمده و به آنها خواربار پیشکش کردند و دروازه شهر را به روی مسلمانان گشودند» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۴۴؛ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۶).

اما از ورود مسلمانان به شهر نیرون و فتح این شهر با مصالحه مردم، روایات و گزارش های متفاوتی در منابع تاریخی آمده است و گفته می شود که یکی از دلایل فتح این شهر بدون جنگ و خونریزی، همکاری اقوام زط، جات و میدها بود. چرا که آنها توسط حکومت سند مورد ظلم و ستم واقع شده و از حقوق اجتماعی خود محروم بودند و حتی بسیاری از آنها به خارج از هند و ایران و سرزمین های عربی مهاجرت کرده بودند.

در اواخر عصر ساسانی زطها به صورت یک گروه شبه نظامی درآمدند و در ارتش ساسانی به خدمت گرفته شدند. آنها هنگام حمله مسلمانان جزو سپاه فارس بودند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۳۸). و پس از فتح ایران ساسانی، زطها نیز تسلیم شدند و به همراه مسلمانان علیه بقایای دولت ساسانی وارد جنگ شدند (فرای، ۱۳۶۳: ۳۲). آنها در این دوره، در طبقات پایین دست جامعه بودند و به اشتغال حرفه های پست مشغول بودند «همچنین حق سوار شدن بر



چهارپا را نداشتند» (lalk.s, 15, 1984).

زط‌ها برای رهایی از این محدودیت‌ها مجبور به همکاری با هرگروهی بودند تا شاید آنها را از این وضعیت نجات دهد. اقوام جات نیز، که عمدتاً در جنوب غربی شبه قاره هند و سرزمین سند زندگی می‌کردند (ferrand, 190, 1925). عمده‌ترین منطقه محل سکونت آنها، منطقه «ندهه» بین توران، مکران، مولتان، سواحل اقیانوس هند و دریای عمان بوده است (جیهانی، ۱۳۳۸: ۵۸-۱۳۸). برخی از مردم این قوم به دلیل اینکه در نواختن عود مهارت داشتند به درخواست بهرام گور پادشاه ساسانی از حاکم سند، وارد ایران شدند و در یکی از ولایات خوزستان ساکن شدند (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲۴). و گفته می‌شود گروهی دیگر از آنان را حجاج از سند آورده و اطراف کسگر اسکان داد (بلاذری، ۱۳۱۹: ۳۸۲).

روایات دیگری مبنی بر مصالحه گروهی دیگر که بوداییان می‌باشند آمده است. بسیاری از ساکنان سند، بودایی و مخالف جنگ و خونریزی بودند و حاضر بودند برای جلوگیری از خونریزی، کشت و کشتار، شهر را در اختیار مسلمانان قرار دهند و خود را تحت انقیاد آنها درآورند (lari, 28, 1944). با این وجود، آنها خود را در موقعیت همکاری با محمدبن قاسم و سپاهیان‌شان قرار دادند و حتی گفته می‌شود که بسیاری از این اقوام زط همراه با محمد بن قاسم آماده رهسپاری برای فتح دیگر مناطق شدند «چهار هزار تن از زط‌ها همراه محمدبن قاسم، برای جهاد به نواحی شرقی و مرزهای هند اعلام آمادگی کردند» (بلاذری، ۱۳۶۴: ۳۳۳).

محمدبن قاسم پس از فتح نیرون، هم‌چون دیبل در آنجا مسجدی بنا نمود و برای آنجا امام جماعتی تعیین کرد و سپس با موافقت و تشویق حجاج به پیشروی خود ادامه داد تا اینکه به نزدیکی سیوستان رسید. قبل از جنگ بین ساکنان سیوستان و محمدبن قاسم، «داهر پادشاه سند محمدبن قاسم را تهدید کرد و از او خواست تا عقب نشینی کند. محمدبن قاسم نیز خواستار تسلیم داهر شد که رجز خوانی‌هایی برای همدیگر داشتند» (کوفی، ۱۴۰۳: ۱۱۸-۱۱۴).

در این هنگام روحانیون بودایی نزد محمدبن قاسم آمدند و خواستار مصالحه شدند و حاکم سیوستان بجهرا، را نیز از مقاومت برحذر داشتند؛ ولی وی به وصایای آنها توجهی نکرد. اما محمدبن قاسم بر سمنیان خراج بست و به آنها امان داد، ولی پس از یک هفته جنگ با حاکم سیوستان، بجهرا حاکم آن جا، به بوده‌ه گریخت و به حاکم آنجا «کاکه بن کوتک» پناه برد.

شهر به تصرف مسلمانان درآمد و از تصرف آن شهر غنایم زیادی نصیب مسلمان گردید. ولی روحانیون بودایی که خود را تسلیم محمدبن قاسم کرده بودند از این غارت اموال، در امان



بودند (خان بهادر خان، ۱۳۷۸: ۲۰؛ کوفی، ۱۴۰۳: ۱۱۹) برای نقاط مختلف شهر عمال خود را به کار گماشت. اما پس از تصرف سیوستان، محمدبن قاسم از سوی حجاج مأموریت یافت که داهر را شکست دهد و سند را متصرف گردد.

وی همراه با سپاهیان از رود مهران گذشته و آماده نبرد با داهر شدند. در حالی که داهر با مشاوران خود درباره موقعیت و چگونگی جنگ با محمدبن قاسم مشغول بودند حجاج دو هزار اسب و مقدار زیادی تدارکات و نیروی کمکی برای محمدبن قاسم ارسال نمود (کوفی، ۱۴۰۳: ۱۴۰). داهر قبل از آنکه خود با محمدبن قاسم وارد جنگ شود پسر خود به نام «جیسیه» را مأمور این کار کرد. که وی در مقابل محمدبن قاسم تن به شکست داد و برخی از سرداران او به محمدبن قاسم پیوستند. پس از آن بود که داهر خود، وارد جنگ با محمدبن قاسم شد و در در معرکه جنگ به قتل رسید و سپاهیان او نیز شماری کشته و زخمی شدند و شمار دیگر نیز فرار کردند (بلاذری، ۱۹۸۷: ۴۲۵-۴۲۶).

این جنگ در رمضان ۹۳ ه.ق رخ داد و بعد از فروپاشی سپاهیان داهر حکومت و قلمرو وی به تصرف مسلمانان درآمد. گفته می شود در این جنگ که کمتر از یک هفته به طول انجامید همسر داهر به نام (لادی) و دوتن از دختران وی و بسیاری از سپاهیان او به اسارت مسلمانان درآمدند (خان بهادر خان، ۱۳۷۸: ۲۲؛ فدایی اصفهانی، ۱۲۴۱: ۷-۸؛ کوفی، ۱۴۰۳: ۱۷۶). غنایم و دختران داهر به نزد حجاج فرستاده شدند (بلاذری، ۱۹۸۷: ۴۲۷؛ معصومی، ۱۹۳۸: ۲۴-۲۶). گفته می شود وقتی که داهر به همراه زنان و اموال به نزد حجاج فرستاده شدند، حجاج سر بر سجده بنهاد» (کوفی، ۱۴۰۳: ۱۹۶؛ بلاذری، ۱۹۸۷: ۴۲۷).

محمدبن قاسم که از سوی حجاج دستور پیشروی گرفته بود شهرها را یکی پس از دیگری گشود تا اینکه به شهر رور یکی از شهرهای بزرگ سند رسید و آنجا را محاصره کرد. اهالی شهر که از قتل داهر باخبر شده بودند امان طلبیدند و شهر را تسلیم محمدبن قاسم کردند (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۴۵). پس از فتح شهر (رور) محمدبن قاسم رهسپار برهمن آباد گردید. برخی از سران فراری سپاه داهر در آنجا آماده نبرد با مسلمانان شده بودند. این شهر پس از دو ماه محاصره با جنگ گشود شد (بلاذری، ۱۹۸۷: ۴۲۶). شهر به تصرف مسلمانان درآمد و در این شهر، همچون دیگر شهرهای مفتوحه مسجده بنا نمود و حاکمی تعیین کرد؛ اما مقدار جزیه ای که برای ساکنان این شهر در نظر گرفته شد «برای توانگران ۴۸ درهم، طبقه متوسط ۲۴ درهم و بقیه نیز ۱۲ درهم مقرر گردید» (کوفی، ۱۴۰۳: ۲۳۶-۲۰۸) «صاحبان حرف و صنایع نیز از قتل عام و غارت در امان ماندند (فدایی اصفهانی، ۱۳۴۱: ۸).

محمدبن قاسم پس از فتح برهمن آباد شهرهای رور، بغرور، سکه، بیلمان، لوهانه، پنجاب را تصرف نمودند و با اهالی ساوند نیز مصالحه نمود و به آنها امان داد. یکی از شهرهای مهم



پس از رور در سال ۹۵ فتح شد مولتان بود. به گزارش منابع چند هزار نفر به هنگام فتح مولتان کشته شده و غنایم زیادی نیز نصیب مسلمانان گردید. بر روی ویرانه بتخانه نیز مسجدی بنا گردید و حاکمانی نیز از طرف محمدبن قاسم برای این شهر و مناطق اطراف گماشته شد (بلاذری، ۱۳۵۰: ۴۲۷؛ قانع تتوی، ۱۳۷۸: ۳۸). محمدبن قاسم با فتح (مولتان) و استقرار در آن جا، به تنظیم و ترتیب امور مالی، اداری و نظامی متصرفات خود پرداخت (زکی، ۱۹۵۹: ۴).

محمدبن قاسم در مولتان بود که خبر مرگ حجاج در سال (۹۵ هـ) به او رسید. وی با شنیدن این خبر رهسپار رور و بغرور که قبلاً گشوده بود شد. و شهر «کیرج» را که ابتدا اهالی آن مقاومت می کردند ولی بعدها سر اطاعت فرود آوردند را فتح کرد، و این آخرین فتح محمدبن قاسم بود. محمدبن قاسم سپاهی را به فرماندهی ابوالحکیم شیبانی برای فتح نواحی مرکزی هند فرستاد. ابوالحکیم شیبانی نماینده محمدبن قاسم را به نزد حاکم «قنوج» فرستاد و از او خواست که تسلیم شود. اما حاکم قنوج که حکمرانی بر این مناطق را از آن خود می دانست سپاه محمدبن قاسم را تهدید به جنگ کرد. محمدبن قاسم که در اوج جوانی خود به سر می برد و به قولی بیست و یک سال بیشتر نداشت و توانسته بود که سرزمین سند را به تصرف خود درآورد آماده جنگ با حاکم قنوج شد (nezami, ۱۹۸۱, ۲, ۷). ولی محمدبن قاسم نتوانست به این تصمیم خود جامعه عمل بپوشاند؛ چرا که در مرکز خلافت اسلامی حوادثی رخ داد و باعث توقف پیشروی مسلمانان در هند گردید.

توقف فتوحات و سرانجام محمدبن قاسم

در سال ۹۵ هـ درست زمانی که محمدبن قاسم در اوج قدرت بود و سرزمین سند را به تصرف خود درآورده بود و آماده پیشروی به مناطق مرکزی هند بود حجاج درگذشت و ولید خلیفه اموی نیز شش ماه پس از آن فوت کرد و سلیمان بن عبدالملک جانشین وی گردید. سلیمان بن عبدالملک، صالح بن عبدالرحمن را جانشین حجاج کرد و صالح نیز، یزید بن ابیکبشه سکسکی را والی جدید سند نمود (ابن خیاط، ۱۴۱۵: ۲۰۳). والی جدید، به فرمان سلیمان بن عبدالملک، محمدبن قاسم را در غل و زنجیر به واسط عراق، نزد صالح بن عبدالرحمن عامل خراج در ولایت عراق فرستاد (بلاذری، ۱۹۸۷: ۴۲۸؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۵۵). محمد بن قاسم سرانجام در زندان صالح و زیر شکنجه جان سپرد (کوفی، ۱۴۰۳: ۲۴۴-۲۴۵). به گفته بلاذری مردم هند برای محمدبن قاسم بسیار گریه کردند (بلاذری، ۱۳۵۰: ۴۲۸). اما علت این امر چه بود و چرا سلیمان بن عبدالملک همچین رفتاری را با محمدبن قاسم داشته را می توان در شرح ذیل جستجو نمود.



در برخی منابع آمده است که چون دو دختر داهر را نزد خلیفه آوردند، خلیفه فهمیده بود که قبل از وی محمدبن قاسم با آنان همخوابه شده است؛ به همین دلیل، خلیفه دستور داد که محمد بن قاسم را در چرم نهاده و نزد وی آوردند که بعد از سه روز فوت نمود (کوفی، ۱۴۰۳: ۲۴۱؛ معصومی، ۱۹۳۸: ۳۱۰-۲۹).

برخی روایت‌ها از اختلافی که از قبل بین حجاج و سلیمان بن عبدالملک وجود داشته پرده برداشته اند و نوشته اند که؛ حجاج ولید را ترغیب می‌کرده تا پسرش را جانشین خود نماید، به همین سبب زمانی که سلیمان به خلافت می‌رسد دستور داد که تمام گماشتگان حجاج از جمله محمدبن قاسم را که داماد و برادرزاده حجاج بوده را دستگیر و زندانی کنند (الساداتی، بی تا: ۵۰؛ (mahajan. ۱۹۶۲, ۶۵-۶۷).

شاید منطقی‌ترین دلیلی که بتوان در این باره ذکر کرد این است که؛ خلیفه از ترس اینکه مبدا محمدبن قاسم با فتوحاتی که داشته و غنایم و شهرت زیادی که بدست آورده، طغیان نماید و اعلام استقلال کند، اقدام به زندانی نمودن محمدبن قاسم، سردار توانای سپاه اموی و بانی و باعث پیشرفت اسلام در سرزمین‌های سند گردیده بود کند. ادله‌ی مهمی که می‌توان برای تأیید این مطلب آورد این است که، خلیفه رفتارهای مشابهی را با موسی بن نصیر فاتح اسپانیا و قتیبه بن مسلم باهلی فاتح ترکستان و ماورالنهر داشته است. از سوی دیگر «بلاذری» محبوبیت محمدبن قاسم را در میان هندیان گزارش داده و نوشته است: پس از دستگیری و اعزام محمدبن قاسم به عراق، مردم هندوستان برای وی گریستند و در کیرج (آخرین شهری که به وسیله او گشوده شد) تصویرش را کشیدند (بلاذری، ۱۹۸۷: ۴۲۸). مرگ محمدبن قاسم باعث تضعیف جبهه مسلمانان در سند و هرج و مرج در آن منطقه و احیای قدرت برهمنان در برخی از نواحی سند گردید؛ که بعدها موجبات اختلافات و شکست‌هایی را برای خلفای بعدی در سند فراهم شد (معصومی، ۱۹۳۸: ۳۱؛ یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲۵۵).

در مجموع می‌توان علل موفقیت‌های چشمگیر محمد بن قاسم در فتوحات را به شرح زیر برشمرد:

الف) یکی از مهمترین علل پیروزی و موفقیت محمد بن قاسم در لشکرکشی‌ها و فتوحاتش را باید حمایت‌های خلیفه ولید بن عبدالملک و مشاوران دانا همچون حجاج دانست که در طول تمام دوره فتوحات و لشکرکشی‌های محمد بن قاسم در سند و هند ارتباط نزدیک و مستمری با وی داشت؛ از مشورت‌ها او استفاده می‌نمود و کمک‌های لازم نیز از طریق حجاج برای محمدبن قاسم ارسال می‌شد.

ب) از سوی دیگر نیز فتوحات مسلمانان که در اوایل اسلام از طریق دریا انجام می‌گرفت



که با توجه به امکانات کمی که در این زمینه وجود داشت، کار فتوحات را سخت می کرد؛ اما همینکه سرزمین ایران فتح گردید و مسلمانان از طریق مرز زمینی به حوزه سند و هند دسترسی پیدا کردند کار فتوحات در این حوزه بر آنان آسان گشت.

ج) نبود حکومتی متحد و یکپارچه در سند که بتواند در مقابل هجوم سنگین مسلمانان به آن منطقه ایستادگی کند نیز، از دیگر عوامل پیروزی محمد بن قاسم بوده است.

د) برخورد خشونت آمیز محمد بن قاسم با ساکنان برخی شهرها همچون (دیبل) باعث شد که مردم برخی از دیگر شهرها برای در امان ماندن تن به مصالحه دهند. بوداییانی نیز در این شهرها ساکن بودند که جنگ و خونریزی را صحیح نمی دانستند به همین دلیل با مصالحه ورود مسلمانان به شهر را مقدم می دانستند.

ه) همکاری زط ها، میدها و جات ها با محمد بن قاسم را به دلیل محرومیت هایی که از سوی حکومت مرکزی سند بر آنها اعمال شده بود را می توان عامل دیگر برشمرد.

م) از سوی دیگر نیز، داهر، حاکم سند نیز به خاطر بدرفتاری با مردم محبوبیت و مقبولیتی در بین مردم نداشت و با عدم درایت و سیاست های غلط وی در مقابله با محمد بن قاسم عامل شکست خود و پیروزی محمد بن قاسم را رقم زد. سپاهیان مسلمان نیز که از آمادگی جنگی بالایی برخوردار بودند و تجربه جنگ با سپاهیان روم و ایران را داشته بودند و از این حیث بر سپاهیان داهر چیرگی می کردند و همچنین انگیزه و اشتیاق زیادی را برای گسترش اسلام و کسب غنایم داشتند؛ و از طرفی نیز در طول جنگها و فتوحات در سند، بسیاری از سران سپاهیان و اطرافیان داهر حاکم سند، به محمد بن قاسم پیوسته بودند.

نتیجه

فتوحات مسلمانان در حوزه هند و سند در دوره های مختلف دارای اهمیت های متفاوتی بوده است و از همین حیث نیز، برای محققان و پژوهشگران مسلمان جای کنکاش و بررسی دارد. این فتوحات و لشکرکشی ها علاوه بر اینکه باعث نفوذ و گسترش اسلام می شد از سویی نیز، کسب غنایم فراوان و گسترش ولایات و سرزمین و قلمرو اسلامی را به دنبال داشت. چرا که برخی فاتحان به جای گسترش اسلام، تنها برای کسب ثروت و شهرت و بدون توجه به اهداف دینی و مذهبی دست به این فتوحات می زدند. اگر چه در برخی مقاطع این اتفاق روی میداد؛ اما مسلمان در نخستین فعالیت های نظامی خود کمتر گرفتار این انحراف می شدند و بیشتر به گسترش متصرفات نظامی از حیث جغرافیایی و سپس جنبه اسلامی در برخورد با ملل مغلوب می پرداختند. فتوحاتی را که محمد بن قاسم در رأس آن قرار داشت و به پشت گرمی حجاج بن یوسف ثقفی دست به این فتوحات زده بود، فقط



رنگ مادی و کسب غنیمت نداشت. چرا که در فتوحات این دوره، هر شهر یا ولایتی که فتح می‌شد، معابد و بتکده های آنها تخریب می‌شد و به جای آن مسجدی بنا می‌گردید. از سوی دیگر محمدبن قاسم عمال و کارگزارانی برای اداره شهرهای مفتوحه می‌گماشت. و همان طور که به روایات برخی از منابع اشاره شد محمدبن قاسم پس از فتح برخی از این شهرها، تعداد زیادی از مسلمانان را در آن شهرها، اسکان می‌داده است؛ این کار بدان معنی بود که مسلمانان آمده اند تا بمانند نه اینکه فقط شهر را غارت کنند و بروند. ناگفته نماند سیاست محمدبن قاسم در برخورد با ساکنان شهرهای مفتوحه با برخی از سرداران و فاتحان اسلامی متفاوت بود. محمدبن قاسم برخی از شهرها را که امکانش می‌بود با مصالحه فتح می‌کرد و کم و بیش با بومیان و ساکنان شبه قاره با عدل و انصاف رفتار می‌کرد؛ و در واقع فتوحات ایشان برای استقرار دائمی مسلمانان در این منطقه بود. از این جهت، گسترش و نفوذ اسلام در سند و اسلام پذیری مردم آن منطقه را باید تا حدودی مدیون لشکر کشی های محمدبن قاسم دانست.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۹۹ ه. ق.)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالصادر.
- ابن حوقل النصیبی، ابوالقاسم، (۱۹۳۸ م.)، صوره الارض، بیروت: دارالصادر. (ابن حوقل ارجح است از ابن کثیر)
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۰۸ ه. ق.)، تاریخ ابن خلدون، تحقیق خلیل شحاده، بیروت: دار الفکر.
- ابن خلکان، (۱۴۱۷ ه. ق.)، وفيات الاعیان، تحقیق محمد عبدالرحمان؛ المرعشلی، بیروت: داراحیاء تراث العربی.
- ابن خیاط، ابی عمرو خلیفه، (۱۴۱۵ ه. ق.)، تاریخ خلیفه بن خیاط، بیروت: دارالکتاب العلمیه.
- ابن کثیر القرشی دمشقی، عمادالدین ابوالفداء، (۱۳۵۱ ه. ق.)، البدایة والنهایة، مصر: مطبعة السعاده، چاپ دوم.
- الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، (۱۴۱۳ ه. ق.)، تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الکتاب العربی، چاپ دوم.
- الساداتی، احمد محمود، (بی تا)، تاریخ المسلمین فی شبه القاره الهند و پاکستانیه و حضارتهم، بی جا: مکتبه النهضه الشرق
- بکری، میرمحمد معصوم، (۱۹۳۸ م.)، تاریخ سند (تاریخ معصومی)، تصحیح عمر بن محمد داود پوته، بمبئی: بی نا



- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، (۱۹۸۷ م.)، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، مصر: بی‌نا
- _____، (۱۳۶۴ ش.)، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸ ش.)، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام، بی‌جا: آستان قدس.
- خانبهادر خان، خداداد، (۱۳۷۸ ش.)، لب تاریخ سند، تصحیح دکتر بلوص نبی بخش خان، حیدرآباد: بی‌نا
- دینوری، ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، (۱۴۱۸ ه.ق.)، عیون الاخبار، تحقیق دکتر محمد الاسکندرانی، بیروت: دارالکتب العربی.
- زکی، عبدالرحمن، (۱۹۵۹ م.)، المسلمون فی العالم الیوم، مصر: مکتب النهضه المصریه.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۹۸۷ م.)، تاریخ الطبری، بیروت: مؤسسه عزالدین.
- فدایی اصفهانی، نواب میرزا نصرالله خان (۱۳۴۱ ه.ش.)، داستان ترک‌تازان هند، تهران: بی‌نا.
- فرای (گردآورنده)، (۱۳۶۳ ش.)، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- قانع تتوی، میر علی شیر، (۱۳۷۸ ش.)، تحفه الکرام، به اهتمام سید حصام الدین راشدی، حیدرآباد: بی‌نا
- کوفی، علی بن حامد ابی بکر، (۱۴۰۳ ه.ق.)، چچ‌نامه، تصحیح نبی بخش خان، اسلام آباد پاکستان: اداره تاریخ و ثقافت و تمدن اسلامی.
- _____، (۱۹۳۹ م.) چچ‌نامه (فتح‌نامه سند)، به کوشش عمر پوته، دهلی: بی‌نا.
- مسعودی، (۱۳۷۰ ه.ش.)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی فرهنگی.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، (۱۳۶۳ ه.ش.)، تاریخ بخارا، ترجمه أبونصر أحمد بن محمد بن نصر القباوی، تحقیق محمد تقی مدرس رضوی، تهران: توس، چاپ دوم.
- یعقوبی، ابن واضح احمد بن یعقوب، (۱۳۷۱ ه.ش.)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.



فردیناند یوستی، زندگی و آثار^۱

علی زارع^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۳۰

چکیده

فردیناند یوستی زبان‌شناس و ایران‌شناس بزرگ آلمانی قرن نوزدهم میلادی است که آثار بسیار گرانسنگی در حوزه‌ی زبان‌های باستانی ایران نگاشته است که مهم‌ترین آثار او عبارتند از: دستنامه (راهنمای) زبان زند، فرهنگ گُردی-فرانسوی، تاریخ ایران باستان، دستور زبان گُردی، تاریخ مردم خاورزمین در دوران باستان و نامنامه‌ی ایرانی است که تا امروز نیز مرجع زبان‌شناسان و واژه‌شناسان است. رودیگر اشمیت نگارنده‌ی مدخل یوستی در دانشنامه‌ی ایرانیکا در این مقاله به بررسی مبسوط زندگی، تحصیلات و آثار یوستی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: فردیناند یوستی، زندگی، تحصیلات، آثار.

۱- این مقاله ترجمه‌ای است از: مدخل یوستی در دانشنامه ایرانیکا به آدرس: <http://www.iranicaonline.org/articles/justi-ferdinand-wilhelm-jakob-german-scholar>

۲- علی زارع دانشجوی ایران‌شناسی بنیاد ایران‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی (alizareparslion@yahoo.com)



مقدمه

ایران‌شناسی از رشته‌های مهم چند وجهی و مسئله محور است که ریشه‌های آن در جهان غرب بیشتر با مطالعات زبان‌شناسی و واژه‌شناسی پیوند خورده است. این که ماهیت ایران‌شناسی چیست و چه نسبت‌هایی را می‌تواند با شرق‌شناسی داشته باشد، افرادی هم چون داریوش آشوری و دیگران شرح داده‌اند. با این حال، گذشته از قرائت سلبی شرق‌شناسانه در برخی از شرق‌شناسان، نوع نگاه چیست انگارانه‌ی اروپایی‌ها به تمامی کشورها و فرهنگ‌ها سبب زاده شدن ایران‌شناسی، چین‌شناسی، هندشناسی از دل شرق‌شناسی گردید و این مسیر سبب شناساندن تمدن و زبان‌های باستانی ایرانی در موضوع ایران‌شناسی گردید.

دایره‌المعارف یا دانش‌نامه کتاب‌های مرجعی هستند که دانستنی‌ها و مفاهیم یک یا چند رشته از دانش‌های بشری را در خود دارند. دانش‌نامه‌ی ایرانیکا دانش‌نامه‌ی جامع، مفصل، عالمانه و تخصصی ایران‌شناسی به زبان انگلیسی است و بنیان‌گذار آن احسان یارشاطر است. ایرانیکا تمامی جنبه‌های تاریخ، تمدن، صنعت، فرهنگ، هنر، اقتصاد و سیاست ایرانی را از آغاز تا کنون در برمی‌گیرد.

دامنه‌ی جغرافیایی آن فراتر از قلمرو سیاسی ایران امروز است و به تاریخ و تمدن ایران در خاورمیانه، قفقاز، آسیای مرکزی و شبه قاره‌ی هند می‌پردازد. از آن جا که نگارندگان مقالات موجود در دانش‌نامه‌ها جزء خیره‌ترین افراد در موضوع مورد بحث هستند، مطالعه‌ی مداخل موجود در دانش‌نامه‌ها می‌تواند پژوهشگر را با ادبیات تحقیق و اهم منابع موجود در آن حیطه آشنا سازد و از این روی، دانش‌نامه‌ها یکی از ابزارهای مهم هر پژوهشگر در کار شناخت علمی محسوب می‌شوند. نگارنده‌ی مدخل یوستی در دانش‌نامه‌ی ایرانیکا رودیگر اشمیت زبان‌شناس و ایران‌شناس شهیر آلمانی است که تحصیلات او در رشته‌ی زبان‌شناسی تطبیقی است که کتاب مهم راهنمای زبان‌های ایرانی به سرپرستی وی تدوین شده که به زبان فارسی نیز ترجمه شده است.

فردیناند یوستی، زندگی و آثار

فردیناند، یوستی (ویلهللم یاکوب)، دانشمند شرق‌شناس آلمانی، مخصوصاً مطالعات ایرانی، واژه‌شناس تطبیقی و مردم‌شناس (تولد. ۲ ژوئن ۱۸۳۷ در ماربورگ-لان؛ مرگ. فوریه ۱۹۰۷ در ماربورگ-لان). او نواده‌ی یک خانواده‌ی قدیمی روحانی، کشیش و دانشمند بود. از ۱۸۵۶ به بعد، او وقتش را صرف مطالعات زبانی و شرق‌شناسی در ماربورگ و در سال ۱۸۵۹-۶۰ در گوتینگن نمود. تاثیرگذارترین معلمان وی یوهانس گیلدمیستر در ماربورگ و هاینریش ایوالد،



هند و اروپایی‌شناس تئودور بنفی، همچنین جرج ویتز مورخ در گوتینگن بودند. یوستی روش دقیق واژه‌شناسی خود را به این افراد وامدار بود. با پذیرفته شدن تزرساله‌ی دکتری وی درباره‌ی شکل‌گیری مرکب‌های اسمی در زبان‌های هند و اروپایی، او در ۱۸۶۱ از ماربورگ فارغ‌التحصیل شد. بعداً نسخه‌ی کامل تری از همان کتاب به عنوان مدرک فوق دکتری در دانشکده‌ی ماربورگ پذیرفته شد، از این رو یوستی خیلی زود به عنوان مدرس دانشگاه واجد شرایط شد.

در ۱۸۶۵ وی به عنوان استاد عالی قواعد تطبیقی و واژه‌شناسی آلمانی در زادگاهش منصوب شد و از ۱۸۶۹ در آنجا به عنوان استاد کامل تدریس کرد. او عضو آکادمی علوم پروس و گوتینگن بود و در ۱۸۸۷-۸۸ ریاست دفتر دانشگاه ماربورگ را برعهده داشت.

وی پس از مطالعات اولیه در زمینه‌ی گسترده‌تر هند و اروپایی و پایان سخنرانی خویش با موضوع آواز اداییک درباره‌ی کوتوله‌ی فیولویدر بدون استثنا به شرق‌شناسی و مخصوصاً مطالعات ایرانی روی آورد. اما کار او در این زمینه با گستره‌ی وسیعی است و تمام جنبه‌های جهان ایرانی را پوشش می‌دهد: در ابتدا اوستا و به طور کلی تر مطالعات زرتشتی مورد توجه قرار گرفت اما به زودی تاریخ ایران باستان و جغرافیای تاریخی اضافه شد و برای زمانی یوستی هم چنین به زبان‌های ایران نو پرداخت. ویژگی آثار یوستی دقت در جزئیات و هم چنین دور اندیشی نویسنده است و به این دلیل در پایان قرن نوزدهم از اهمیت بالایی برخوردار شد، لیاقت مطالعات ایرانی را داشت. او بدون شک یکی از دانشمندان برجسته‌ی ایران‌شناسی در زمان خود بود و به ویژه به درستی به عنوان متخصص بزرگ تاریخ ایران باستان در نظر گرفته شد.

رساله‌ی دکتری وی درباره‌ی اسامی مرکب (۱۸۶۱) در بین متخصصان به عنوان یک اثر برجسته و مهم درجه یک مورد توجه قرار گرفت، هر چند که این اثر به موضوع به شیوه‌ای جامع نپرداخته بود. با توجه به نوع و ساختار اسامی مرکب، یوستی به وضوح سه مرحله‌ی تکامل را مشخص کرد: کنار هم گذاری کلمات قدیمی (مثل فارسی باستان اورامزدا) [در برابر اوستایی اهورامزدا] یا دوانداو (مرکب‌ها یا مشابه)، مرکب‌های واقعی نوشته شده با دو ریشه‌ی کلمه و مرکب‌های نادرست حاوی یک واکه‌ی ترکیبی اضافی یا پسوند. افزون بر این، یوستی به شکل ریشه‌های کلمات که در مرکب‌های اسمی ظاهر می‌شوند با پدیده‌ی آوایی ترکیبی و لهجه‌ی گونه‌های متفاوت که مشخص شده است، پرداخت. معنای مرکب‌ها و تقسیم بندی آنها براساس چنین معیاری فقط در نسخه‌ی بسط یافته مورد بحث قرار گرفت که وی آن را پس از اخذ مدرک دکتری کامل کرد.

تنها سه سال بعد، یوستی در ۲۷ سالگی، کتاب Handbuch der zendsprache وی چاپ شد که



عملاً اولین مطالعه‌ی زبانی بود که هم به گرامر و هم لغت‌نامه‌ی اوستایی اختصاص داشت (که آن زمان هم هنوز زند نامیده می‌شد). این اثر مهم تاریخ ساز که به شایستگی جایزه‌ی ولنی را از انستیتو دو فرانس از آن خود کرد، به استاد خود گیلدمیستر اهدا کرد. بخش اصلی آن (صفحات ۱-۳۳۵) یک فرهنگ کامل بود که تا آن زمان اولین کسی بود که تلاش کرد تا تمامی واژگان موجود در متن اوستا را که در ویرایش ۱۸۵۲-۵۴ وسترگارد هست را ضبط کند. او تعداد زیادی از نقل قول‌ها را تا آن جا که لازم است ارائه می‌کند، همه‌ی وقایع را تنها در مواردی که کمتر مورد تایید قرار می‌گیرند یا به دلیل پاره‌ای واژگان غامض ضبط می‌کند، آن گونه که بارتولومه آن را در کتابش *Altiranisches wörterbuch* انجام داد که در نهایت جانشین کار یوستی شد (در آن زمان یوستی این واژگان جانشین را به دقت در یک بررسی مفصل نزدیک به پنجاه صفحه‌ای انجام داد). کتاب راهنما اشکال صرفی کاملاً دقیق تصدیق شده را فهرست کرد و حتی به کلمات هم ریشه‌ی دیگر زبان‌های هند و اروپایی ارجاع داد، جایی که انجام آن مناسب و با معنا به نظر می‌رسید.

با این کار که به اولین فرهنگ مفید اروایی بدل شد، یوستی دقیقاً بنیان‌گذار واژه‌شناسی اوستایی شد. اما این کتاب به طور اجتناب‌ناپذیری ضعف‌های خود را نیز به خاطر مشخصه‌ی پیشگام بودن آن داشت، مخصوصاً به دلیل این که وی روش سرسختانه‌ی رونویسی نامه‌های اوستا را که توسط اوژن بروف آغاز شده بود را ادامه داد. در یک پیوست واژگان اوستایی با ترجمه‌ی لاتین نمایه شد (صفحات ۵۳-۳۳۶).

علاوه بر خود فرهنگ لغت، این کتاب راهنما سرشار از گزارش قواعد بود و گلچینی کوتاه از متن (در نسخه) بود که از یسنا، یشت‌ها و وندیداد انتخاب شده بود. در بخش قواعد، یوستی قصد داشت تا آن جا که امکان دارد تمام داده‌های زبانی را به طور کامل در ارتباط با توصیف کامل واژگانی و ریخت‌شناسی این زبان کنار هم قرار دهد، اما بدون بررسی مجزای لهجه‌ی گات‌ها.

هدف اصلی او خلاصه کردن تمام نتایج واژه‌شناسی متون اوستا از زمان نخستین کار برنوف بود. این تلاش برای بررسی قواعدی و واژه‌شناسی زبان اوستا موفق بود؛ برای دهه‌ها کتاب راهنما ابزار لازم برای مطالعه‌ی این زبان شد. با توجه به رویکرد یوستی به اوستا، باید گفت که وی (هم چون فردریش فون اشپیگل و دیگران) مرجعیت و اطمینان سنت فارسی و ترجمه‌ی فارسی میانه (پهلوی) اوستا را دارا شد. همراهی وی با مکتب سنتی منجر به جدال شدیدی با مارتین هاگ شد که مانند معلم خود رودلف فون راث بر این اعتقاد بود که باید اوستا را با مقایسه‌ی ودا توضیح داد. در ۱۸۶۸ هاگ کتاب راهنما را در یک بررسی شوکه‌کننده به نقد کشید. از سوی دیگر، راث، قهرمان مدرسه‌ی ودایی کار یوستی را به خاطر



چینش مناسب و استادانه اش ستود.

این دیدگاه که برای فهم و تفسیر اوستا، سنت پهلوی اهمیت اساسی دارد یوستی را بر آن داشت تا خود را با آن آشنا کند و به زبان فارسی میانه نوشته‌های زرتشتی بپردازد. به همین خاطر او برای تحقیق دقیق‌تر درباره‌ی کتب مقدس مذهب زرتشتی و سنت‌های پارسی آنها، بندهشن را، اثری که در اواخر ساسانی تالیف شد و به عقاید کیهانی و کیهان شناختی زرتشتیان در دوره‌ی ساسانیان می‌پرداخت، انتخاب نمود. در ۱۸۶۸ وی در بندهشن (۱۸۶۸) ویرایشی از آن چه که امروز بندهشن هندی نامیده می‌شود را چاپ کرد، تجدید چاپی کوتاه‌تر از آن اثر در همان زمان که متن را به شکل ناقص تری نشان می‌دهد. بر خلاف ویرایش نسخه‌ی ملی ۱۸۵۱ وسترگارد، که تنها نسخه‌ی ای از چاپ سنگی از نسخه‌ی خطی k۲۰ کپنهاگ را ارائه می‌داد، یوستی علاوه بر نسخه‌ی سنگی متن و رونوشت آن به خط فارسی، ترجمه‌ی کامل آلمانی (۴۷-۱) و واژه‌نامه (صفحات ۲۸۸-۴۹) را در آن قرار داد. اما به غیر از نسخه‌ی k۲۰ او از چندین نسخه‌ی خطی استفاده کرد که برای چندین سال در لندن و آکسفورد در دسترس بود و آنها از نسخه‌ی H۶ هاگ هستند (اکنون در مونیخ نگهداری می‌شوند به عنوان M۵۱B نسخه‌های دیگر که یوستی در نهایت مراقبت و دقت جمع‌آوری و رونوشت کرد و پازند را ارائه کرد که به زبان اوستایی است و با استفاده و مقایسه‌ی این گونه‌ها که وی به تفصیل در صفحات ۱۱۸-۸۵ فهرست کرد، توانست نخستین نسخه‌ی انتقادی آن اثر ارزشمند را چاپ کند.

بندهشن یوستی کمک مهمی به مطالعات فارسی میانه در آن زمان نمود، زیرا یوستی آن مطالعات را یک گام قاطع تکمیلی با خواندن کلمات پهلوی به روش دقیق‌تر از قبل و مشخصاً با حل کردن بخشی از مشکلات با توجه به الفبای آرامی آن متون همراه کرده بود. او تشخیص داد که کلمات نوشته شده به شکل آرامی دقیقاً به عنوان واژگان فارسی تلفظ می‌شدند که این بدان معناست که وی نخستین کسی بود که به سنگ فرش کردن راه برای تفسیر مدرن به عنوان دگر آوایی کمک نمود. به خاطر قدردانی از کار یوستی و دستاورد هایش به شکل مناسب، باید خاطر نشان کنیم که تا امروز نه ویرایش قابل اعتماد انتقادی کاملی نه از زبان هندی و نه بندهشن ایرانی وجود ندارد، هر چند که شرایط مطالعات فارسی میانه از آن زمان از ابعاد بسیاری رشد کرده است.

یوستی در مقدمه‌ی کتاب خود به تفصیل درباره‌ی معضل تاریخ‌گذاری بندهشن بحث کرد، اما با تأکید بیش از حد به کلمات عربی ارائه شده در متن با طرح آن به حدود ۱۰۰۰ میلادی (و نه بعد از فردوسی) همراه شد. از کارهای عمده‌تر واژه‌شناسی، مشاهدات وی درباره‌ی دو گروه از نسخ پهلوی است که توسط وی تشخیص داده شد و هم چنین ارزیابی



او از نسخه‌های فارسی است که ارزش کمتری دارد. بر خلاف عادت معمول آن زمان برای رونویسی (ظاهراً نویسه گردانی)، الفبای پهلوی به حروف عبری، یوستی از متن فارسی استفاده می‌کرد-هر چند بدون پیدا کردن پذیرش.

اما در زمینه‌ی زبان‌های ایرانی نو به خصوص زبان کردی با نام یوستی روبه‌رو شده‌ایم. آگوست جبا که کنسول روسی در شهر آناتولیایی ارزروم بود، علاقه‌ی خاصی به زبان کردی که آن جا صحبت می‌شد، داشت و مشارکت مهمی در زمینه‌ی مطالعه‌ی کردی با مجموعه‌ی متون و اطلاعات زبان‌شناسی‌اش ایفا کرد. او دو فرهنگ لغت دست‌نویس (یکی کردی-روسی-فرانسوی و دیگری فرانسه-روسی-کردی) را به آکادمی سلطنتی علوم در سنت پترزبورگ واگذار کرد. یوستی به نمایندگی از آکادمی، آشکارا به دلیل شهرت خویش به عنوان یک ایران‌شناس Dictionnairek-francais (۱۸۷۹) را چاپ کرد که با اطلاعات غنی (شامل عبارات و گفته‌های بی‌شمار) به اولین فرهنگ قابل توجه زبان کردی بدل شد که تا امروز نیز ارزشمند است. او نسخه‌های جبا را با دیگر داده‌های کردی منتشر شده (واژگان و نیز متون) مثل اثر پیتر لرچ یکی کرد و حتی ارجاعات مقایسه‌ای را به آن افزود. دیگر مطالعات جنبی کردی یوستی، در برخی مقالات خاص مرتبط با واژگان خارجی در زبان کردی، نام‌های کردی حیوانات یا حروف مشدد کردی مشاهده می‌شود.

براساس تمام آن اطلاعات و داده‌ها، دست‌نویس یا چاپ شده، و هم‌چنین بر اساس متون جمع‌آوری شده توسط آلبرت سوسین در میان آشوریان سنتوری در تور عبدین، یوستی در سال بعد کتاب کوردیش گراماتیک خو را در ۱۸۸۰ چاپ کرد. هم‌چنین با این کار یوستی یک کار پیشگامانه انجام داد، زیرا کتاب او نخستین تلاش نگارش و تحلیل تمام متون موجود و دیگر اطلاعات برای تنظیم چنین قواعدی است.

یوستی در کتاب خود که در واقع قواعد مقایسه‌ای از گویش‌های کردی است، به وضوح نشان داد که کردی با دیگر زبان‌های ایرانی و مخصوصاً از زبان فارسی نو در چندین تحول ویژه نه تنها مرتبط با واژگان، بلکه بیشتر ریخت‌شناسی و صداشناسی متفاوت است. تفاوت‌ها بیش از همه در نظام کلامی و در شکل‌گیری ترکیب‌اعداد و واحد‌ها مشهود است. آن بخش‌های کتاب ستوده شدند و عجیب نیست که با توجه به شرح روشن او درباره‌ی وقایع، دانش جامع زبانی او و روش‌های زبان‌شناسی او جایزه‌ی آکادمی علوم گوتینگن را برای آن کتاب دریافت کرد.

یکی از گویش‌های ایرانی مرکزی، گویش نسبتاً باستانی یزد (به‌طور سنتی گبری خوانده می‌شود، حداقل هنگامی که زرتشتیان با آن صحبت می‌کنند) در مقاله‌ای با ابعاد قابل توجه شرح داده شده است (Ueber die Mundart von Jezd, ZDMG, ۱۸۸۱, p.p. ۳۲۷-۴۱۴) تا آن جا



که با زبان ادبی فارسی نو متفاوت است. بر اساس ترجمه های یک بخش از کتاب پیدایش و دو فصل انجیل سنت مینو به فارسی یافت شده در مدرسه ی شرقی پیترمن، یوستی به صدا شناسی لهجه و چگونگی استفاده از اشکال کلمه پرداخت. بخش دوم (صفحات ۴۱۴-۳۷۶) شامل واژگان آلمانی-یزدی است.

اما یوستی مدت ها بود که به زمینه ی کاری کاملاً متفاوت مطالعات تاریخی و مطالعه ی جغرافیای تاریخی ایران روی آورده بود و همیشه واقعیات را نیز در ذهن داشت. بنابراین در سال ۱۸۶۹-۷۰ نخستین دانشمندی بود که مشخصاً در مورد جغرافیای باستانی ایران در دفترچه های دانشگاه ماربورگ اثر چاپ کرد.

با این حال، یوستی با کتاب *Geschichtedes alten persiens* (۱۸۷۹) گزارش تاریخ ایران پیش از اسلام بهتر شناخته شد که برای مخاطبان عام تر و برای یک مطالعه ی موجز و بنابراین بدون یادداشت، ارجاعات و تمام مقولات دانشمندان بود. هر چند که براساس دانش دست اول منابع شرقی (هر جا که موجود است) و نویسندگان یونانی و رومی بود. همین امر در مورد کتاب جهان شمول تر *Orientalische Volker im Altertu* (۱۸۸۴) نیز صادق است که به عنوان نخستین جلد تاریخ جهان با بررسی ارتباطات تاریخی در طول دوره های طولانی و مناطق وسیع جغرافیایی شرق مشخص می شود.

زیرا یوستی در آن جا گزارش مبسوطی از تاریخ پیش از اسلام مصر و کل خاور نزدیک و میانه تا هند را بر اساس منابع ادبی، کتیبه ها و منابع باستان شناسی تمام آن مردمان ارائه کرد. او در آن جا تلاش کرد تا تصویری کلی از تمام جهان باستان قبل و جدا از یونانی ها و رومی ها را ترسیم کند. تمام ابعاد تمدن بشری در این دیدگاه وجود دارد: مذهب و آداب و رسوم توصیف شده است و توجه خوانندگان به آثار هنری نیز تا آن جا که در آن زمان شناخته شده بودند، جلب می شود. یوستی همواره در تلاش بود تا تصویری کلی از زمینه ی تاریخی با جزئیات به هم پیوسته ی آموزنده را ارائه کند. با توجه به هجوم مداوم کاوش ها و اکتشافات جدید و پیشرفت عظیم زبان شناسی تاریخی و باستان شناسی که در همه ی زمینه های علمی درگیر شده اند، این آثار امروز به طرز نومیدانه ای قدیمی هستند و تنها برای تاریخ مطالعات مربوطه قابل توجه هستند.

یوستی که یک گرافیست و نقاش با استعداد بود، بخشی از تصاویر این کتابها را خودش طراحی کرد و نیز نقشه های جغرافیایی موجود در کتاب اش را طراحی کرد، هر چند که وی هرگز در ایران نبوده است. مضبوط است که سیاح معروف سوئدی سوین هایدن عادت داشت از نقشه های یوستی استفاده کند، زیرا از نظر او بهتر از آن نقشه ها وجود ندارد. افزون بر این، یوستی در این نوشته ها تمدا برای خواننده هایش که با بخش زیادی از



اصطلاحات مطالعات شرقی آشنایی نداشتند، با نقل از هر جا حتی هنگامی که برای فهم موضوع ضروری نیست، اسامی عجیب و غریب شرقی زیادی را نقل می‌کند. در این جا ما نویسنده ی اثر پیش روی ایران نامه را می‌بینیم.

در قیاس با گزارش‌های کلی‌تر تاریخی ۱۸۷۹ و ۱۸۸۴، فصل بزرگ کتاب یوستی درباره‌ی تاریخ ایران پیش از اسلام در جلد دوم Grundriss der Iranischen Philologie وجود دارد که کمتر جامع است اما بسیار تخصصی‌تر و علمی‌تر است و یادداشت‌های ارزشمند زیادی را برای ارجاع به منابع مربوط و ادبیات موضوع به خواننده می‌دهد. یوستی در حالی که این جا متمایل به متخصصان است، مشاهدات و تفسیرهایی را ارائه کرد که عموماً پذیرفته نشد و گاهی اوقات پیشنهادات خود را برای مسائل بحث برانگیز ارائه می‌نمود. نمی‌توان انکار کرد که یوستی تمام منابع ادبی و دیگر منابع موجود را برای پیش از تاریخ ایرانی‌ها، مادها، لیدی‌ها و شاهنشاهی هخامنشی و نیز برای تاریخ اشکانیان و ساسانیان گرد آورد و بنابراین یک اثر معیار را خلق کرد. اما امروز این کتاب فقط ارزش تاریخی دارد.

این طرح تاریخ اولیه‌ی ایران تا حدودی با مقاله ی بلند با موضوع زندگی و افسانه‌ی زرتشت تکمیل شده است (یوستی، ۱۹۰۴) که عملاً بازبینی کتاب زرتشت جکسن (نیویورک، ۱۸۹۹) است. یوستی در این جا مشخصاً به شخصیت کم و بیش افسانه‌ای تمام روایات درباره‌ی زرتشت و زندگی وی تاکید می‌کند که باعث شد تا او به خاطر تاریخ واقعی ایران، این مسئله را رها کند.

در آن مقاله یوستی خودش را حامی زمان زندگی زرتشت در قرن ۶ و ۷ ق.م و این که سرزمین او در شمال غربی ایران (یا به عبارتی ماد) است نه در بلخ، اعلام کرد (بنابراین او در سال‌های آخر معمولاً زبان اوستایی را مادی قدیم و نه بلخی قدیم می‌نامید). مهم‌ترین اثر یوستی، آن گونه که مورخین امروزین نیز می‌دانند، اثر تاریخی Iranisches Namenbuch (۱۸۹۵) وی است. برای بر عهده گرفتن چنین کاری تنها یوستی شخص مناسب بود، زیرا او یک نام‌شناس ماهر و نیز مورخ با دانش گسترده هم از تاریخ ایران و هم روابط آن با مردم همسایه بود. ویلهلم ایلرز، که خودش یک نام‌شناس شناخته شده بود، اعتقاد داشت که این مطالعه شاید جسورانه‌ترین طرح است که یوستی به آن پرداخته است.

افزون بر این، ایلرز این سوال را طرح می‌کند که چه کسی امروز به عنوان یک فرد جرئت می‌کند تا کل مطالب مربوط به سه هزار سال تاریخ ایران را گردآوری کند. یوستی در اصل قصد داشت نه تنها اسامی موجود در منابع زبان ایرانی از قدیمی‌ترین متون اوستا تا زمان خودش را، بلکه تمامی اسامی ضبط شده از قرن ۹ ق.م در منابع ادبی، کتیبه‌ها، سکه‌ها و دیگر روایاتی از مردمانی که با ایرانیان در ارتباط بودند، گزارش یا دارندگان نام‌های ایرانی



زبان را گردآوری کند. از نامزدی او برای جایگزین کردن کار اکنون صد ساله ی یوستی، تنها نویسندگی حاضر می تواند با سخنان ایلرز هم عقیده باشد.

نامنامه ی ایرانی، نتیجه ی ده ها مطالعات تاریخی و برگزیدن و جمع آوری کردن اسامی از منابع شرقی و غربی و ادبیاتی است که وی خوانده و تحلیل کرده بوده است. بنابراین، مجموعه ای کلی از اسامی شخصی ذکر شده برای مردم ایران است. در واقع نوشتن چندین کتاب و مشارکت درباره ی تاریخ ایران، دربردارنده ی نزدیک ۴۵۰۰ نام و ۹۵۰۰ نام شخص متفاوت است که با تمام شواهد و مدارک مستند تا آن جا که لازم است ارائه شده است. این از تحقیق تاریخی یوستی ناشی شد و بنابراین تاثیر سترگی بر روی بخش پیشه شناسی گذاشت. به همین دلیل است که تعداد زیادی از شاخه های خانوادگی اشراف، سلطنتی و دیگر دودمان ها (حتی افسانه ای) اضافه شدند تا اطلاعات نسبی و حرفه سنجی موجود در دفتر مرتبط را توضیح دهند و روشن سازند. گستره وسیع این کتاب به همراه دانش ادبی و زبانی نویسندگی حیرت آور است که این امکان را فراهم کرد تا تمامی اسامی مناسبی را که هر جایی در شاخه های ادبیات ایران (اوستا، فارسی میانه و نو یا بالا تر از آن در برخی زبان های خارجی شامل آشوری، عبری، یونانی، سریانی، ارمنی، گرجی) وجود دارد گرد آورد. اما یوستی تمام تلاش خود را نه تنها در جمع آوری اسامی شخصی (بدون محدودیت زمانی) بلکه همچنین در ضبط تمام حاملان مختلف آن اسامی که در منابع موجود ذکر شده است، به خرج داد. از این رو نامنامه ی ایرانی یک نام شناسی تاریخی است که در آن تمامی نام ها بر اساس شکل زبان ایرانی جمع شده اند.

یوستی تا آن جا که ممکن است هر نام را در قدیمی ترین شکل ضبط شده نقل کرد. برای اسامی ضبط شده در برخی زبان های خارجی (و نوشتاری) شکل خارجی آنها به عنوان موضوع داده می شود، مگر این که شکل اصلی ایرانی آنها بتواند بدون مشکل ایجاد شود. هر چند آگوست فردریش پات (۱۸۰۲-۱۸۸۷) اهمیت جمع آوری و ریشه شناسی اسامی فارسی را در نویسندگان یونانی و رومی در زمانی کاملاً به موقع به رسمیت شناخته بود و جدا از وی، دانشمندانی هم چون مایکل بریل (۱۸۳۲-۱۹۱۵)، فیلیپ کیپر (۱۸۵۵-۱۹۲۷) و دیگران مطالعات نام شناسی را دنبال کردند، کار یوستی اولین خلاصه ی کلی تحقیقات نام شناسی انجام شده در زمینه ی مطالعات ایرانی است.

بدین ترتیب به عنوان یک مولفه مهم نام شناسی هند و اروپایی به طور کلی تبدیل شد، زیرا آگوست فیک (۱۸۳۳-۱۹۱۶) مدت ها قبل این واقعیت را اثبات کرده بود که سیستم نام گذاری ایرانی با نظام های زبان های هند و اروپایی یکسان است و آنها همگی از زبان های هند و اروپایی سرچشمه می گیرند. این فیک بود که در بررسی نامنامه ی ایرانی یوستی و



براساس آن شواهد دیگری را برای ادغام کلمات ایرانی در نظام نام‌شناسی هند و اروپایی ارائه کرد.

به عنوان یک زبان شناس کارگشته، یوستی یادداشت‌های ریشه‌شناسی را با توجه به پیشنهادی مشخص یا حداقل احتمالی اضافه کرده است. از دیدگاه عمدتاً دیرینه‌شناسی یوستی، تفسیر زبانی درجه‌ی دوم اهمیت را برای او دارد. اما دو فهرست را در صفحات ۴۸۳-۵۲۶ اضافه کرده است که در آن یوستی گاه صرفاً فرضیات را به پسوند اشتقاقی (غالباً تصغیری) فهرست کرده است. با این سازمان، فهرست‌ها به خوبی اولین سرخ را برای تفسیر ریشه‌شناسی فراهم می‌کنند و بنابراین حتی امروزه نیز تا حدودی اهمیت زبان‌شناسی دارند (بنگرید به اشمیت، ۱۹۷۸، کسی که آنها را با یک فهرست قابل دسترس کرد).

در مقدمه‌ی این اثر معیار، یوستی اگر نه به صورت نظام هستند، برخی مشاهدات کلی تر را درباره‌ی اصول نام‌گذاری در میان ایرانیان درباره‌ی رسوم نام‌گذاری، انگیزه‌ی انتخاب نام خاص و از این دست را توضیح داد. هم‌چنین به سوالات فنی بیشتری در آن جا پرداخته شده است، مانند رونوشت و جزئیات بیشتر، ریشه‌شناسی اسامی با نام‌های مرکب، نام‌های کوتاه، نام‌های تصغیری و دیگر اشکال. یوستی هم‌چنین از اهمیت اسامی شخصی که در دو نقطه آشکار می‌شوند، آگاه شد: ۱- پیوستگی در استفاده از نام‌ها در طول قرون و هزاره (که از آن نهایتاً نتیجه‌گیری‌های زبانی گرفته می‌شود و تغییرات واژه‌شناسی نمایش داده می‌شود) و ۲- بقای اسم‌های رایج در اشکال نام‌شناسی (شرح مراحل ابتدایی گسترش زبان‌های ایرانی).

اگر چه نامنامه تا امروز یک رساله‌ی کامل و مستقل است، اما به دلیل داده‌های نام‌شناسی غنی کشف شده در قرن بیستم، تا حدودی از چند جهت قدیمی شده است. بنابراین این اثر با طرح بزرگ نویسندگان بی‌شمار پروژه‌ی وین جایگزین خواهد شد که توسط مانفرد مایرهوفر آغاز و توسط موسسه‌ی مطالعات ایرانی آکادمی علوم اتریش مهیا شده است. از آن جا که تا کنون تنها دو جلد و برخی جزوات آن کتاب چاپ شده است، نام‌نامه‌ی یوستی فقط در بخش کوچک (اوستایی و فارسی قدیم) جایگزین می‌شود، در حالی که از آن می‌توان برای همیشه برای دیگر بخش‌ها هم یاری جست.

این آثار عمده‌ی یوستی با تعداد زیادی از مقالات و بازبینی‌های منتشر شده در مجلات، هم‌چنین مشارکت در کتب مختلف مجموعه‌ای تکمیل شدند. در این جا یوستی به عنوان مثال به متون فارسی میانه و افسانه‌های مهر و کتیبه‌های فارسی باستان و مسئله‌ی (هنوز در آن زمان مورد بحث بود) اسامی نام‌های فارسی پرداخته است. هر چند که فهرست کاملی از تمام نوشته‌هایش هرگز چاپ نشد.



جدا از مطالعات ایرانی، یوستی از پرداختن به آداب و رسوم و سنت های زادبومش هس، به خصوص با آداب و رسوم مردم کشور لذت می برد. وی در پیاده روی های طولانی از سنین کودکی با مداد رنگی نقاشی می کرد و مناظر و جاذبه های اطراف ماربورگ را با آب رنگ نقاشی کرد و همه ی جنبه های زندگی روستایی، ابزارها و آداب و رسوم را ضبط کرد. در کتاب آخرش (یوستی را نگاه کنید، ۱۹۰۵) آن نقاشی ها را منتشر کرد. هنگامی که تازه عکس سیاه و سفید در دسترس بود، برای آنها به روش محققانه تفسیر نوشت و بنابراین آموزش داد تا تاریخ آداب و رسوم سنتی درک شود. با این اثر، تاثیر کامل فرهنگ هسی آن زمان دور برای نسل های آتی حفظ شد.

نتیجه

فردیناند یوستی از زبان شناسان و ایران شناسان شهیر آلمانی قرن نوزدهم بود که آثاری در حیطه ی زبان های باستانی ایران، تاریخ ایران و زبان کردی نگاشت. تمام آثار یوستی ارزش وافر دارند اما او در نگارش نامنامه ی ایرانی تلاشی فراوان و بسیار ارزشمند به خرج داد و نام های ایرانی از عصر باستان تا زمان خودش را با استفاده از منابع عدیده ای از زبان ها و منابع گوناگون هم چون ارمنی، سُریانی، عربی، فارسی و نیز منابع یونانی و لاتینی به رشته ی تحریر در آورد. افزون بر این، در قلمرو زبان های باستانی ایران، دست نامه ی راهنمای زند و در مقوله ی زبان های نو به نگارش دستور زبان کردی و فرهنگ کردی-فرانسوی اقدام نمود.



Major works.

- _ Ueber die zusammensetzung der nomina in den indogermanischen sprachen, Göttingen, ۱۸۶۱.
- _ Handbuch der Zendsprache: Altbactrisches Woerterbuch, Grammatik, Chrestomathie, Leipzig, ۱۸۶۴; repr., Wiesbaden, ۱۹۶۹.
- _Der Bundelesh, zum ersten Male herausgegeben, transcribirt, übersetzt und mit Glossar versehen, Leipzig, ۱۸۶۸; repr., Hildesheim and New York, ۱۹۷۶.
- _Beiträge zur alten Geographie Persiens, ۲ parts, Marburg, ۷۰-۱۸۶۹.
- _Geschichte des alten Persiens, Berlin, ۱۸۷۹.
- _Dictionnaire kurde-français par M. Auguste Jaba, publié par Ferdinand Justi, St. Petersburg, ۱۸۷۹; repr., Osnabrück, ۱۹۷۵.
- _Kurdische Grammatik, St. Petersburg, ۱۸۸۰; repr., Walluf and Nendeln, ۱۹۷۶.
- _Geschichte der Orientalischen Völker im Altertum, Berlin, ۱۸۸۴.
- _Iranisches Namenbuch, Marburg, ۱۸۹۵; repr., Hildesheim, ۱۹۶۳.
- _“Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sāsāniden,” in Geiger and Kuhn, Grundr. Ir. Phil., ۱۹۰۴-۱۸۹۶, vol. II, pp. ۵۵۰-۳۹۵.
- _Central and Eastern Asia in Antiquity (with Frederick Wells Williams et al.), Philadelphia and New York, ۱۹۰۲.
- _Egypt and Western Asia in Antiquity (with Sara Yorke Stevenson et al.), Philadelphia and New York, ۱۹۰۲.
- _“The Life and Legend of Zarathushtra,” in Avesta, Pahlavi, and Ancient Persian Studies in Honour of the late PeshotANJI Behramji Sanjana, vol. I, Strassburg and Leipzig, ۱۹۰۴, pp. ۵۸-۱۱۷.
- _Hessisches Trachtenbuch, Marburg, ۱۹۰۵.
- _Obituaries, notices. L. C. Casartelli, “Ferdinand Justi,” JRAS, ۱۹۰۷, pp. ۲۱-۱۱۱۹.
- _Bernhard Martin and Wilhelm Eilers, “Ferdinand Justi,” in Ingeborg Schnack, ed., Lebensbilder aus Kurhessen und Waldeck ۱۹۳۰-۱۸۳۰, vol. VI, Marburg-Lahn, ۱۹۵۸, pp. ۳۶-۱۲۷.
- _Eduard W. L. Justi, “Justi, Ferdinand,” in Neue Deutsche Biographie ۱۹۷۴, ۱۰, pp. ۴-۷۰۳.
- _Rüdiger Schmitt, Nomenclator Justianus: Index der in den morphologisch-etymologischen Verzeichnissen von Ferdinand Justis “Iranischem Namenbuch” erfaßten Namen, Saarbrücken, ۱۹۷۸; repr. in idem, Selected Onomastic Writings, New York, ۲۰۰۰, pp. ۳۴-۱۱۵.



Ferdinand Justi, life and books

A.Zare^۱

Received: 25/12/1398

Accepted: 30/5/1399

Abstract

Ferdinand Justi, the great German linguist and Iranian studies scholar of the 19th century, has written many precious works in the domain of the ancient Iranian languages whose most important books are: *Handbuch der Zendsprache*, *Dictionnaire kurde-française*, *Geschichte des alten Persiens*, *Kurdische Grammatik*, *Geschichte der orientalischen Völker im Altertum* and *Iranisches Namenbuch* that so far are reference of the linguists and lexicologists. Rudiger Schmitt, the author of the Justi entry at *Iranica encyclopedia*, in this article explores Justi's life, education and his books fully.

Key words: Ferdinand Justi, Life, Education, Works.



A brief look at the conquests of Muhammad ibn Qasim «the greatest conqueror of the document»

H.Ghasemy^۱

Received: 26/12/1398

Accepted: 30/5/1399

Abstract

The people of the Indian subcontinent had close cultural, social and economic ties with Iran during the Sassanid period; Especially the Sindh region, which was the crossroads of these two civilizations. At that time, there was a system of shortcomings in the document that imposed many hardships on the people under the influence of Buddhism and Hinduism. However, after the arrival of Islam in Iran and the spread of conquests during the Umayyad period, the scope of the campaigns of the Muslim conquerors reached the document, and Muhammad ibn Qasim, the commander of the Umayyad army, was able to occupy the entire Sindh area. Although at first the conquests were violent and violent, they later spared the natives to collect tribute, and they refused to destroy their fire temples. Because Islam promoted equality and freedom in social life, and did not pay attention to the race or social class of individuals, and people were free to accept the new religion. Since the way Islam spreads in the Sindh area has many ups and downs, and as a result of those conquests, the majority of the people of that region gradually converted to Islam. Its factors and results should be examined and analyzed during the caliphate of Walid ibn Abd al-Malik and the commander of his army, Muhammad ibn Qasim.

Keywords: Hajjaj bin Yusuf Saghafi, Document, Conquests, Muhammad Ibn Qasim



The Attitude Towards Types of Explanation and Its Functions in Historical Researches

K. Zarifian^۱

S. Rasooli^۲

Received: 31/2/1399

Accepted: 11/5/1399

Abstract

Explanation as a historical style, in addition to finding the elements of the past events and currents and mentioning them, tries to express their various aspects. That is, an event itself is written based on its contexts and concerning other sidelong events. The explanation is the main element of the description of the past situations and the main basis of the explanation is the set of sidelong evidence. To enlighten the subject and to enlighten the mind of the reader, the researcher cites the materials that may not be directly related to the subject of the research. It is also possible to cite different occurrences from an event and to describe the drawbacks of each document. In this regard, the study of the types of explanation and their functions in historical researches as well as its role in the scientific nature of history is the issue that is taken into consideration in this study.

Keywords: Explanation, History, Universal Law, Interpretation, Gloss, Cause and Effect.



A History of State Workshops in the History of Iran

R.Shabaneh^۱

Received: 28/11/1398

Accepted: 29/4/1399

Abstract:

Tradesmen and craftsmen have been the main actors in the field of civilization in all historical periods. One of the important phenomena of Iran's economic system since the Achaemenid era has been the emergence of state workshops. These workshops were initially founded temporarily to palaces and buildings, with the accumulation of various tradesmen. But since the need for clothing for court and government officials and weapons for military was a constant requirement, these temporary workshops gradually became permanent workshops. The statesmen were trying to hire skilled craftsmen in this center. Wars and captivity of the soldiers and people of the conquered lands created the idea of utilizing the labor force and art of these captives. The products of state workshops were not for government use only. Sometimes these products, especially in the textile sector, have been used for export and earning money for governments. During the Islamic era, quasistate workshops were established under the name of Taraz. The peak of prosperity of state workshops took place in the Safavid era. But with the beginning of the Qajar era and the expansion of imports of consumer goods and the Industrial Revolution of the west, traditional state workshops in Iran declined. Why and how did these workshops come into existence? What differences did they have with non-state workshops? And finally, why did they stagnate? The purpose of this article is to find the answers to these questions as well as to answer other questions in this regard, which the author tries to investigate and explain in a library and descriptive way.

Keywords: state workshops, Tradesmen, craftsmen,...



Analysis of Some Developments of the Fourteenth National Assembly (Second Pahlavi Period)

H.Jalalpoor^۱

Received: 19/9/1398

Accepted: 7/11/1398

Abstract

The Thirteenth Legislative Assembly ended in December ۱۹۲۲, and after a hundred days of inauguration, the Fourteenth Parliament was inaugurated in March ۱۳۲۲. In fact, the ۱۴th Majlis was the longest, most competitive, and most important election in Iran during the Pahlavi era. Following the Allied invasion of Iran and the removal of Reza Shah from the power of fierce campaigns to secure the seats of the ۱۴th Majlis, various political parties had been given the opportunity to campaign for the first time. The important point in the Fourteenth Parliament was the influence of the shadow of the Allies and the reforms formed in this House. The purpose of this article is to examine the situation in the country after Reza Shah's ouster and the formation of the ۱۴th Majlis and the changes that have taken place in this country in the specific circumstances of the country. Following Reza Shah's ouster and despite people's hopes for an efficient parliament after the tyranny of the Shah, the developments in parliament reflect a sharp divide between MPs and factions in parliament with the support of foreign governments and a lack of attention to the country's situation, with little representation in the country's interests (politics). Negative balance) challenged the opposition.

Keywords: Fourteenth Majlis, Allies, Reza Shah, Fraction, Oil



Fundamentals of political legitimacy in the tho The Role of Geographical Factors in Adjustment and Conclusion of Goldsmith Treaty

A.Baloochzehy^۱

Received: 17/11/1398

Accepted: 15/2/1399

Abstract

Historical events are based on the places, so geographical factors are fundamental to them and the case of political boundary determination between the governments. The Goldsmith Treaty is concluded regarding the geographical factors. This research studies the role of geographical factors in conclusion of this treaty and its contents with library studies. The findings of this research show the specific geographical attributes in Baluchestan which made some difficulty in determination of the boundary and accelerate the conclusion of this treaty, as well. Furthermore these attributes increase the role and interference of Brittan commission and the mountains, the rivers and the deserts have their own role in this treaty, as well.

Key Words: Geographical Factors, Britain, Goldsmith Treaty, Baluchestan, Qajar.



Thought of the Umayyad caliphs; Focusing on Sunni political thought

M.Ahmady^۱

A.Alavipoor^۲

Received: 4/3/1399

Accepted: 8/5/1399

Abstract

The rule of the Umayyads officially began after the conclusion of the peace treaty of Imam Hassan (as) with Mu'awiyah in ۴۱ AH. This government, in the name of caliphate and the establishment of kingship and monarchy, was able to rule over the Muslims for more than ۹۰ years. The present article uses a descriptive-analytical method based on historical studies to emphasize the importance of the issue of legitimacy and its role in the survival of political systems, to show how the Umayyads made their rule «legitimate» to Muslims? Hence, it is necessary to reflect on the doctrinal, social, and psychological roots of the ideas of the first-century Muslims who embraced the Umayyads. The findings indicate that the Umayyads made many efforts to gain legitimacy. Therefore, by proposing principles such as attribution to the Quraysh, Uthman's bloodlust, representation of Umar and Uthman, and Arab nervousness, they tried to convince the majority of the society to accept their caliphate; But because their caliphate, despite all the efforts they made to gain legitimacy, was not based on religious teachings, they were never able to gain legitimacy for themselves.

Keywords: Umayyad Caliphate, Legitimacy, Principles of Legitimacy, Mu'awiyah, Islamic Society

PhD Student in History of Islamic Civilizations and Nations, Tehran University -۱

M.A Student in History of Islamic Civilizations and Nations, Imam Khomeini International University -۲

Abstracts of Persian Articles in English

Table of Contents

*** ught of the Umayyad caliphs; Focusing on Sunni political thought**

A.Baloochzehy

M.Ahmady; E.Alavipoor.....9

*** Fundamentals of political legitimacy in the tho The Role of Geographical Factors in Adjustment and Conclusion of Goldsmith Treaty**

A.Baloochzehy.....29

*** Analysis of Some Developments of the Fourteenth National Assembly (Second Pahlavi Period)**

H.Jalalpoor.....44

*** A History of State Workshops in the History of Iran**

R.Shabaneh.....77

*** Exploration in the sense of explanation and function**

K.Zarifian; S.Rasoly.....103

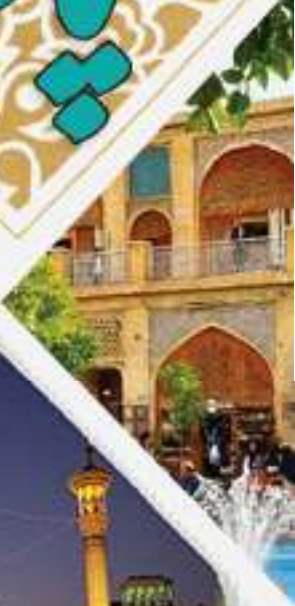
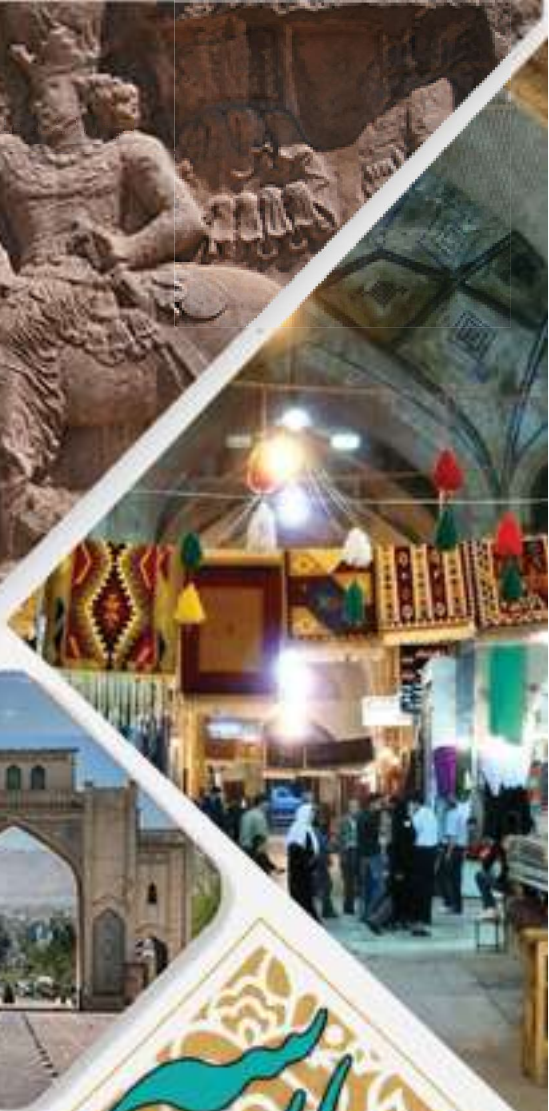
*** A brief journey on the conquests of Muhammad ibn Qasim in India**

H.mohammadi.....115

*** Ferdinand Justi, life and books**

A.Zare.....129

English abstract.....141





parseh

Department of History

Shiraz University



Email: history.elmi@yahoo.com

www.historyelmi.mihanblog.com